

خود آموز و آموزش

فن علوم غریبہ

رسالہ کنوز المعزمین

نوشتہ شیخ رئیس ابوعلی سینا علیہ الرحمة  
مشمول بر علم

سیمیا - ریمیا - کیمیا - ہیمیا

دستور ریاضت - جفر جامع - طلسمات احضار - اسم اعظم - تسخیر  
جن و ارواح - خواص حروف - علم اوقاق و اعداد و اوراد مجربہ

بامقدمہ و حواشی و تصحیح استاد شگاہ

جلال الدین بھائی

# خودآموز و آموزش فن علوم غریبه

## رسالة كنوز المعزمين

نوشته شیخ الرئيس ابوعلی سینا علیه الرحمة  
مشمول بر علم

سیمیا - ریمیا - کیمیا - هیمیا

دستور ریاضت - جفر جامع - طلسمات احضار - اسم اعظم - تسخیر  
جن و ارواح - خواص حروف - علم اوفاق و اعداد و اوراد مجربہ

بامقدمه و حواشی و تصحیح

جلال الدین سماوی

استاد دانشگاه

## مقدمه مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله معروف به ( کُنُوزُ الْمُعْزِرِينَ ) مربوط بقرن طلسمات و عزائم و نیرنجات که تهیه نسخه و تصحیح و طبع آن از طرف انجمن محترم ایران باستان برعهده این بنده قلیل البضاعه قصیرالباع واکذار گردید و اینک نسخه مصحح آن بامقدمه و حواشی و توضیحات نگارنده بنظر خوانندگان محترم میرسد ، از رساله های فارسی گمنام مهجور است که تألیف آنرا بفیلسوف بزرگوار نامدار ایران **الشیخ الرئيس حجة الحق ابو علی حسین ابن عبد الله بن سینا** [ حدود ۳۷۰-۴۲۸ ] نسبت داده اند و با وجود سرگذشت های تا سفخیز ملال انگیز که درباره فقدان و از دست رفتن آثار شیخ مخصوصاً رساله های کوچک و منفردات متفرقه او سراغ داریم (۱) خوشبختانه هنوز

۱ - از جمله سرگذشت های کتب و مؤلفات شیخ این است که شاگرد ارجمندش **ابو عیید جوزجانی** از قول خود شیخ نقل کرده که بر حسب خواهش و درخواست اشخاص کتاب مینوشت و نسخه منحصر را بآنها میداد و خود شیخ نسخه دیگر از آن نگاه نمیداشت ( رجوع شود بسرگذشت شیخ بنقل ابو عیید جوزجانی در کتاب تنه صوان العکمه و جزو دوم طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه ) .

و نیز از سرگذشت های اسف انگیز ، غارت کتاب های شیخ است از اصفهان که مکرر اتفاق افتاد . . یکمرتبه در واقعه قتل عام و غارت شعواء مسعود غزنوی که علی التحقیق در اواخر سال ۴۲۰ و اوائل سنه ۴۲۱ واقع شده است - این مرتبه اموال شیخ را بقیه حاشیه در صفحه بعد

در گوشه و کنار نسخه‌هایی از آن رساله یافته می‌شود که هر چند بیشتر از سایر نسخ خطی مهجور بروز سیاه نشسته است و ماجرای تحریف و تصحیف کتاب بی‌سواد خودسر ناموثق غیرمأمون در طول چند قرن بر آن گذشته، باز از خلال سطورش که غبار تصرفات بی‌وجه نابجا بر آن نشسته آثار اصالت و قدمت هویدا است. و تقدیر روزگار چنین بوده که بعد از قرون متمادی در این ایام بمناسبت جشن یادبود هزاره شیخ بزرگوار ذکر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که مدتی مدید در اصفهان اقامت داشت غارت کردند و از جمله **کتاب انصاف** شیخ بود در بیست مجلد که بتاراج خراسانیان رفت و دیگر اثری از آن پیدا نشد. [ ج ۲ ص ۸ طبقات الاطباء ] .

بار دیگر در **رحله بوسهل حمدوی** که از طرف امیرمسعود غزنوی برای سرکوبی علاءالدوله ابوجعفر ابن کاکویه در سنه ۴۲۵ باصفهان تاخت و خزانه علاءالدوله که مشحون از آثار گرانبهای شیخ بود بغارت رفت .

کتب شیخ را مخصوصاً در این واقعه از اصفهان بغزنه بردند و این آثار مدتها در کتابخانه بزرگ غزنه باقی ماند تا در حدود سنه ۵۰۰ هجری که **علاءالدین حسین جهانسوز غوری** بانتقام و کینه غزنویان تمام قصور و کاخهای منبع محمودی و مسعودی را ویران ساخت . از جمله کتابخانه غزنه را نیز که مخزن آثار علمی و ادبی نفیس بی‌همتای ایرانیان بود آتش زد و آنها را آوار طعمه آتش کینه گردید و بیاد هوس و انتقام جاهلانه رفت [ کامل ابن اثیر ]

در کتاب محاسن مافروخی مؤلف حدود ۴۸۰ هجری واقعه قتل و غارت شمواء مسعود را در سنه ۴۲۱ نوشته و آن قضیه هائله را چون اهمیت بسیار داشته مبنی و مأخذ حوادث تاریخی فرار داده است .

در کامل ابن اثیر مینویسد « قتل [ یعنی مسعود ] منهم [ یعنی من اهل اصفهان ] مقتله عظيمة نحو خمسة آلاف قتيل » .

در شذرات الذهب مینویسد « قتل ما لا تعداه الكفرة » .

در این فتنه گروهی بسیار از علمای اصفهان از قبیل **عبدالواحد باطرقانی** کشته شدند که نگارنده در تاریخ اصفهان بتفصیل نوشته ام .

آن تازه گردید و باز نامش بر زبانها و قرعه تصحیحش بمناسبت سنخیت و اشتراك در صفت مهجوری و گمنامی بنام این بنده افتاد، تا بخشی از سرمایه فرصت وقت را در راه این مقصود خرج و یاد کاری از آثار قدیم را که نسبتی با آن دانشمند بزرگ ایرانی دارد احیاء و تقدیم محضر دانشمندان جهان کردم.

امید است که در پیشگاه ارباب معرفت این خدمت مقبول و سعی نگارنده مشكور افتد و دوستان ادب اگر در میان هفتاد عیب يك هنر بینند بمضمون این ابیات عمل کنند :

مرد باید بهره در نگرد      عیب بگذارد و هنر نگرد

هست در عیبا هنر بینی      در میان صدف کهر چینی

هر چند با وجود حجج اقناعیه که عنقریب بنظر خوانندگان میرسد، هنوز خاطر در صحت انتساب این کتاب بشیخ بزرگوار سکون و آرام ندارد و ذهن کنجکاو دیرباور در این باره خالی از دغدغه و تشوش نیست و بالجمله دل بر صدور این تألیف از شیخ رئیس قرار نمی گیرد. و لیکن بهمین اندازه که بدو انتساب دارد و هنوز دلیل معارض قطعی که خلاف این امر را یقین اثبات کند در دست نیست، نگارنده را از انجام دادن این خدمت کمال خرسندی و خوشوقتی حاصل است.

أَحِبُّ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَا وَاوَقَّ اسْمَهُ      وَ أَشْبَهُهُ أَوْ كُنَّا مِنْهُ مُدَانِيًا

مضمون گفتار حکیمانۀ خود شیخ رحمه الله در امثال اینگونه امور نیز

بهترین سرمشق و دستور است :

«كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَ عَنْهُ  
قَائِمُ الْبُرْهَانِ» .

## نام کتاب

پیش از ورود در سایر مطالب در باره نام کتاب گفتگو می کنیم :  
جزو اول اسم کتاب یعنی ( کُنُوز ) جمع ( کُنُز ) بمعنی کنج و کنجینه  
نزد همگان مسلم و محقق است - اما در جزو دوم مضاف الیه ، احتمالاتی  
متصور است که اصح بلکه صحیح آنها معزّز مین است بضمّ میم و فتح عین  
بی نقطه و زاء نقطه دار مشدّد مکسر در بوزن مَحْدِث و مَوْذِن صیغه جمع  
سالم اسم فاعل از باب تفعیل بمعنی راقی و افسونگر و عزائم خوان مأخوذ  
از عزیزمه بمعنی آورد مخصوص و رقیه و افسون که در کتب معتبر لغت عربی  
مثل قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است .

صاحب قاموس در ماده عزم می نویسد « وَكَمْ حَدَّثَ الرَّاقِي » و تاج العروس  
علاوه می کند « الرَّاقِي بِالْعَزَائِمِ » .

منوچهری گوید :

چو هنگام عزائم زی معزم بتك خیزند ثعبانان ریعن

فعل آنرا یعنی عَزَمَ يُعَزِّمُ از باب تفعیل بمعنی افسون کردن و عزیزمه  
خواندن که قاعده بایستی همه جا ضبط شده باشد ، بعض کتب لغت مثل  
المنجد معروف ضبط کرده « عَزَمَ و عَزَمَ الرَّاقِي : قَرَأَ الْعَزَائِمِ » - اما  
صاح اللغه و قاموس و تاج العروس و لسان العرب ضبط نکرده و فقط فعل ثلاثی

مجرد آنرا «عزم الرأقی» با تخفیف زاء معجمه باین معنی آورده اند!  
 اضافه کنوز بمعزّمین اضافه تخصیصی است متضمّن معنی لام اختصاص،  
 یعنی کنجینه های (اسرار و رموز برای) عزیزه خوانان و افسونگران.  
 نظیرش در اسامی کتب: **کنوز الاولیاء و رموز الاصفیاء**، تألیف  
 ابواللیث بن ابی البرکات واعظ حنفی متوفی ۱۰۰۰- و **کنز العباد فی شرح  
 الاوراد** یعنی اوراد شیخ شهاب الدین سهروردی - و **کنز الموحّدین فی  
 سیره صلاح الدین** تألیف ابن ابی طیّیحی حلبی متوفی ۶۳۰ - و  
**کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال** تألیف علی بن حسام الدین هندی  
 در سنه ۹۵۷ - و همچنین **کنز العارفین و کنز القاصدین** و غیره.

اما یکدسته از این نوع اسامی اضافه بیانی است متضمّن معنی من تبیین  
 نظیر **کنوز الذهب فی تاریخ حلب** تألیف ابوذر احمد بن برهان حلبی  
 متوفی ۸۸۴ و **کنوز الفقه** در فروع فقه حنفی تألیف شیخ ابوالعبّاس احمد  
 مرعشی متوفی ۸۷۲ - و **کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق** تألیف  
 عبدالرؤف مناوی متوفی ۱۰۳۱ - و همچنین **کنز اللغه و کنز العرفان**  
 در آیات احکام و امثال آن.

در کتاب کشف الظنون که عین نوشته او را بعد نقل خواهیم کرد کتاب  
 کنوز المعزّمین موضوع بحث را همانطور که گفتیم در متن با عین مهمله و زاء  
 معجمه نوشته و محشی المغرّمین بتقدیم عین معجمه بر زاء مهمله را نسخه بدل  
 ضبط کرده و آنرا خطا شمرده است (چاپ جدید استانبول ج ۲ ص ۱۵۲۰).  
 اما در ذیل اسماعیل پاشا بر کشف الظنون کتابی را ذکر می کند که  
 از جهت اسم و موضوع علوم غریبه شبیه و نزدیک بکتاب ماست باین قرار:

« کنزالمغرمین فی الحروف والافاق لقطب الدین عبدالحق بن ابراهیم  
ابن محمد الشهیر بابن سبعین الاندلسی المرسی المتوفی ۶۶۹ تسع وستین و  
ستمانه اوله الحمد لله الذی خلق الانسان : ذیل دوم ص ۳۸۷ » .

در چاپ واضح و روشن مغرمین بغین نقطه دار و راء بی نقطه نوشته  
و قبل از آن کنزالمعانی و بعد از آن کنزالمفاوض را آورده ، و چون  
در اسامی کتب پیروی از اصل کشف الظنون ترتیب حروف تهجی را رعایت  
می کرده ، محتمل است که خود مؤلف ذیل صحیح آنرا مغرمین باغین معجمه  
میدانسته ، یا اشتباه از مصحح باشد که حرف بعد از میم مابین (ع - ف)  
معانی و مفاوض را حتماً (غ) توهم کرده ، و حال آنکه ممکن است مؤلف  
دو کتاب را از حروف (ع) پشت سر هم آورده و از حرف (غ) در این موضع  
نام کتابی را اصلاً سراغ نداشته و ذکر نکرده باشد .

علی ای حال صورت طبع شده مغرمین است بغین معجمه که با موازین  
ادبی در این مورد معنی مناسبی ندارد - و این مطلب را در ضمن وجوه  
محتمله نام کنوزالمعزمین عنقریب توضیح خواهیم داد .

زنهار کسی توهم نکند که کنزالمغرمین ذیل کشف الظنون  
با کنوزالمعزمین ما ، در اصل یکی و مؤلفش قطب الدین عبدالحق اندلسی  
باشد نه شیخ رئیس ابوعلی سینا ! - چه اولاً نام دو کتاب با یکدیگر  
فرق دارد و احتمال تحریف کنز و کنوز بدون دلیل حدسی نامعقولست - ثانیاً  
علم حروف و اوفاق که موضوع آن کتابست بارقیه و طلسمات و نیرنجات  
موضوع کنوزالمعزمین بسیار تفاوت دارد ، و در این کتاب از حروف و اوفاق  
مصطلح حرفی نیست - ثالثاً خوشبختانه مؤلف ذیل اول کتاب را نقل کرده



است و هیچیک از نسخ کتاب ما چنین تصدیق ندارد - رابعاً کنوز المعزّمین  
 شیخ را خود صاحب کشف الظنون نام برده و درباره آن توضیح داده است ،  
 با این حال تکرارش در ذیل و مستدرکات هیچ علت و سببی نخواهد داشت .  
 ضمناً یاد آور می شویم که نام رساله حاضر در همه نسخ کنوز المعزّمین  
 است غیر از يك نسخه تازه که بسهو کاتب کنز المعزّمین بصیغه مفرد کنوز  
 نوشته شده است .

آمدیم بر سر وجوه محتمله دیگر درباره جزو دوم اسم کتاب که پیش  
 وعده دادیم :

بعضی آنرا با غین معجمه ساکن وراء مهملة مخفف مکسور یعنی  
 ( الْمُعْزَمِينَ ) بصیغه جمع سالم اسم فاعل از باب افعال بوزن مُنْعِمٌ وَمُقْلِسٌ  
 یا با فتح راء بصیغه اسم مفعول از همان باب بوزن مُلْزَمٌ و مُحْكَمٌ . و  
 برخی هم با غین وراء مشدّد مکسور یا مفتوح بصیغه اسم فاعل از باب تنفیل  
 هموزن مُعَلِّمٌ و مُحَصِّلٌ ، یا اسم مفعول این باب هموزن مُكْرَمٌ و مُعْظَمٌ ،  
 توهم کرده اند از ماده غرامت بمعنی تاوان .

اغرام باب افعال و تفریم باب تفعیل هر دو بیک معنی است ، گویند  
 ( أَغْرَمَهُ الدِّينَ ) یا ( غَرَّمَهُ الدِّينَ ) بصیغه فعل معلوم متعدی بنفس یعنی  
 او را ملزم بگزاردن وام و دادن تاوان کرد - پس مُغْرِمٌ و مُقْرِمٌ بصیغه اسم  
 فاعل از هر دو باب بمعنی کسی است که دیگری را بادای دین و غرامت و اदार  
 کند ، و مُقْرَمٌ و مُغْرَمٌ بصیغه اسم مفعول کسی است که ملزم بپرداختن  
 وام و تاوان شده باشد . فعل أَغْرَمَ صیغه مجهول باب افعال مرادف ( أُولِعَ )

و مؤخرم اسم مفعولش بمعنی مَوْلَع و حریص هم آمده است .

از این معانی که گفتیم صیغه اسم فاعلش با نام و موضوع کتاب ماهیچ مناسب نیست ، صیغه اسم مفعولش هر چند با کلمه کنوز خالی از مناسبت نیست اما با موضوع کتاب با اندازه معزمین که در اول گفتیم تناسب و سازگاری ندارد .

اگر مؤخرم صیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی لازمی مرادف غریم یعنی تاوان ده و مدیون (۱) آمده بود ، مناسبتش با کنوز بیشتر از معنی متعدی میشد (کنجینه های بینوایان و ام دار) اما باین معنی در کتب لغت ضبط نشده است .

در خاتمه این بحث نگارنده میخواهد با حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و امثال ایشان در اشکال خط معمول خودمان ، همناله و همدردشود و از این داء عضال بگشوی کند ، و لیکن باز می بینم و میدانم که قسمت اعظم بالغ بر نه عشر این گناه بگردن کاتبان و خطاطان و منشیان خود پسند لاابالی است که نه تنها در شکل و اعجام و تبیین حروف تقصیر و مسامحه کرده و احیاناً آنرا با مراتب فضل فروشی ننگ و عار می شمرده (۲)

۱ - قریم بمعنی داین و مدیون و تاوان خواه و تاوان ده هر دو آمده اما معنی دوم یا کنوز مناسبتر است .

۲ - در کتاب ادب الکتاب صولی می نویسد : « کره الکتاب الشکل و الاعجام الا فی المواضع الملتبسة من کتب العظام الی من دونهم فاذا کانت الکتاب متن دونهم الیهم ترک ذلك فی اللبس و غیره اجلاً لهم عن ان يتوقم عنهم الشک و سوء الفهم و تنزیهاً لعلومهم و علو معرفتهم عن تقييد الحروف ؛ ص ۵۷ » - معروفست که مأمون عباسی این رسم را نمی پسندید و منشیان را بر شکل و اعجام یعنی ضبط حرکات و نقطه گذاری تشویق می فرمود .

بلکه در اثر تفنّن خطّاطی و تقیّد بمشبهه نویسی مشکلات بی حدّ و حصر بر آن افزوده اند - و گرنه اصل خطّ با رعایت آداب و مقرّرات موضوعه اش چندان اشکالی ندارد که امثال ابوریحان را از دست تشابه و تخلیط حروف و حرکات بفریاد بیاورد!

در همین موضوع نام کتاب، اگر شکل و اعجام و تبیین و تقیید حروف در کتابت بکار رفته بود، موجب اشتباه خوانندگان و طول کلام نگارنده نمی شد - باری از خوانندگان پوزش می طلبیم و بمطالب دیگر می پردازیم.

## انتساب تالیف کنوز المعزمین بشیخ رئیس

### ابوعلی سینا

در کتب معروف متداول که ترجمه حال و فهرست مؤلفات شیخ را نوشته اند از قبیل **تمه صوان الحکمه** تألیف شیخ ظهیرالدین ابوالحسن ابن ابی القاسم بیهقی و **تاریخ الحکماء** شهر زوری و **تاریخ الحکماء** جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی و **تاریخ الحکماء** قطب الدین اشکوری و **طبقات الاطباء** ابن ابی اصیبعه و ابن خلکان که نوشته های **تمه صوان الحکمه** را با اسم و رسم نقل کرده است (۱) تا جایی که راقم سطور اطلاع یافته ام، در هیچ کدام رساله یی بنام **کنوز المعزمین** یا کلمه یی شبیه و نزدیک بآن مثل **کنز المعزمین** جزو مؤلفات شیخ ذکر نشده است. راقم سطور نیز تا این زمان که نهیّه و تصحیح رساله را بر عهده گرفت

۱ - در ابن خلکان چاپ طهران بغلط کاتب ( صواب الحکمه ) نوشته است :

نقلت هذا جمیعہ من تتمه صواب [ صوان : ص ] الحکمه تألیف الشیخ ظهیر الدین ابی الحسن بن ابی القاسم البیهقی : ج ۱ ص ۱۶۹ .

مانند اکثر همکاران خود بیش از نامی مبهم و مشکوک از آن سراغ نداشت. بعد از آنکه بوجود نسخه در ایران و نام صحیح و موضوع تألیف آگاهی یافت، در خصوص انتسابش بشیخ رئیس ابوعلی سینا مرّد و شك زده گردید، از این جهت که انشاء و اسلوب عبارات کتاب را با منشآت معمول زمان شیخ مخصوصاً آثار فارسی محقق خود او از قبیل قسمتی از **دانشنامه** یا **حکمت علائیه** که از خود شیخ است (۱) چندان شبیه نیافت. و نیز گفت که موضوع افسون و تیرنگ و عزائم و طلسمات ظاهراً با براهین عقلی که جمهور فلاسفه مثنائی در دست دارند سازگار نمی شود. و چون شیخ رئیس را یکنفر فیلسوف مثنائی میدانیم طبعاً این سؤال پیش می آید که فیلسوف برهانی را با تخیلات وهمی و تسویلات شیطانی چه کار؟

اینک دلیل انتساب رساله بشیخ و رفع شبهه خلاف آنرا شرح میدهم.

### ادله انتساب رساله بشیخ

دلیل انتساب تألیف رساله بشیخ رئیس ابوعلی سینا چهار چیز است.

**الف:** در مقدمه و عنوان کتاب در همه نسخ قدیم و جدید که تا کنون بنظر ما رسیده است تألیف آنرا بشیخ نسبت داده اند. و قدیمترین نسخ که بدست این جانب افتاده متعلق بقرن هشتم و نهم هجری است و باین قرار مسلم می شود که قدر متیقن از حدود پنج قرن پیش تا کنون انتساب کتاب بشیخ محرز و مشهور بوده، و کسی خلاف آنرا مدعی نشده است.

۱ - قسمتی از دانشنامه را که مربوط بحکمت تعلیمی و علوم ریاضی است ابو عبیدالله الواحد جوزجانی شاگرد شیخ برای تکمیل اقسام حکمت نظری از روی مؤلفات دیگر استاد اقتباس کرده و بر آن افزوده است.

ب : تصریح حاجی خلیفه [ متولد ۱۰۱۷ متوفی ۱۰۶۸ ] در کشف  
الظنون که این کتاب را با خصوصیتی که در آن موجود است نشانی داده  
واز مؤلفات ابن سینا شمرده است باین عبارت :

« كنوز المعزّمين للشيخ الرئيس ابن سینا وهو مختصرٌ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّ  
قَوْمًا مِنْ أَصْدِقَائِهِ سَأَلُوا مِنْهُ تَأْلِيفًا فِي النَّيْرِ نَجَاتٍ وَالطَّلِسْمَاتِ  
وَالرُّقِيَّةِ فَأَلَّفَ وَرَتَّبَ عَلَيَّ سَبْعَةَ فُصُولٍ : ج ۲ ص ۱۵۲۰ طبع  
جدید استانبول . »

نشانیها که صاحب کشف الظنون می دهد با نسخه موجود کنوز المعزّمين  
کاملاً منطبق و عین مقدمه ایست که راجع بموضوع و سبب تألیف در آن  
می بینیم .

ج : در کتاب سَلَمُ السَّمَوَاتِ تألیف شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد حکیم  
شیرازی (۱) رساله کنوز المعزّمين در علوم غریبه جزو فهرست مؤلفات  
شیخ رئیس ثبت شده است :

۱ - شیخ ابوالقاسم ابن شیخ ابی حامد بن ابی نصر حکیم شیرازی کلازرونی انصاری  
که جدش را نصرالیمان لقب داده بودند از شاگردان وجیه الدین سلیمان قاری فارسی  
است که از تلامذ حکیم دانشمند نامدار میرغیاث الدین منصور بن میرصدرالدین محمد  
دشکی شیرازی صاحب مدرسه منصوریه شیراز بود و در سنه ۹۳۶ بصدارت شاه  
طهماسب صفوی رسید و بسال ۹۴۸ در شیراز وفات یافت .

چون مؤلف سلم السموات سبط روحانی یعنی شاگرد شاگرد او بوده بتقریب در اواخر  
قرن دهم و اوائل سده یازدهم می زیست و زمان او جلوتر یا مقارب عصر حاجی خلیفه  
بوده است .

«وله ايضاً في العلوم الغربية مؤلفات مثل كنوز المعرّمين و رسالة  
في عمَل التّاليف والتّبقيض و تعليقات متفرقة في خواص الأعداد  
و قد صحّ بعضها بتجربة المؤلّف» (۱)

از جمله آخر عبارات معلوم می شود که مؤلف سلم السموات خود اهل  
علوم غریبه بوده و این قبیل تألیفات شیخ را در دست داشته و از روی آنها  
عمل می کرده است.

۵: درباره‌ی از کتب مربوط به علوم غریبه از این کتاب با تصریح باینکه  
مؤلفش ابوعلی سینا بوده است نام برده و مطالب آنرا بسبب اهمیت مقام  
شیخ جزو قواعد صحیح اهل فن نقل کرده اند.

از جمله کتاب **حل المشکلات** تألیف ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد  
معروف بابن ساوجی که در عهد شاه عباس کبیر (۹۸۵-۱۰۳۸) می زیسته  
و کتاب خود را همان ایام، و بطور قطع قبل از کشف الظنون تألیف کرده  
است (۲).

۱ - نقل صاحب روضات از سلم السموات، ص ۲۴۵ چاپ اول.

۲ - کتاب حل المشکلات بدو فصل تقسیم شده که هر فصلی مشتمل بر چهار نوع و  
هر نوعی چهار قسم است از علوم غریبه اعداد و جفرو طلسمات و نیرنجات... و باین عبارت  
آغاز میشود « بعد از تسطیر کلام بحمد ملک علام و تعطیر مشام بدرود سید انام و  
تذکیر زبان مشک فام بمدح و ذکر اولیاء کرام... الخ »

مؤلف کتاب در ضمن مطالبی که راجع به علوم غریبه و تأثیر الواح و طلسمات نوشته  
است حکایاتی مربوط بر رجال و وقایع عهد صفوی آورده که اگر برای گرمی بازار  
و جلب خریدار ساخته نشده باشد خالی از فوائد و نتایج تاریخی نیست از این قبیل،  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

وی در فصل تقسیم بیست و هشت حرف تهجی بطبایع اربعه نوشته  
کنوزالمعزمین را با اسم و رسم نقل می کند باین عبارت « تقسیم حروف  
که در کنوزالمعزمین شیخالرئیس ابوعلی سینا نوشته است... الخ »

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

**الف :** در باب قهر و غلبه بردشمنان از میرغیاث الدین منصور دشتکی شیرازی برای  
شاه طهماسب صفوی در فتح قلعه شماخی علی را نقل میکند نظیر کار غریبی که از  
میرزا محمد اخباری برای فتح علی شاه در جنگ ایران و روس اشتها یافته و تفصیلش  
در کتاب فارسنامه ناصری مطبوعات خلاصه اش اینکه فتح قلعه شماخی بطول کشید  
و جمعی کثیر از سیاه قزلباش کشته شدند. شاه طهماسب از فکر میرغیاث الدین کومک  
خواست، میر بعمل الواح و نیرنجات و تصاویر متوسل شد و روزشنبه صورتی بر کاغذ  
نقش کرده بشاه سیرد و سفارش کرد که آنرا تا روز معین باز نکند، روز چهارشنبه  
قبل از زوال سرسپهسالار قلعه را بریده خدمت پادشاه آوردند، چون کاغذ را بگشود  
همین صورت در آن نقش شده بود!

راقم سلطور گوید شاه طهماسب از حدود سال ۹۴۲ هازم تسخیر شیروان گردید و فتح  
آنجا را بدست وی در سنه ۹۴۵ نوشته اند.

شاه عباس کبیر نیز قلعه شماخی را با رنج و مشقت فراوان در سال ۱۰۱۵ فتح کرد  
در این مورد هم ابن ساوجی می نویسد که ملاحسین بربری برای نواب اشرف اعلی  
مثلثی ترتیب داد که بعد از هفت روز اثرش ظاهر و قلعه شماخی فتح شد باللمجب کاری  
را که شاه عباس با آنهمه زحمت و کوشش و فداکاری در مدت طولانی انجام داد  
آخوند اعدادی باین آسانی در مدت هفت روز انجام داده است!

**ب :** برای علیقلی خان شاملو آله لوحی ساخته بودند که همیشه یربازو بسته بود و در اثر  
آن لوح روز بروز ترقی می کرد اما چون مرتکب اعمال بد شد اثر لوح از بین رفت.

**ج :** برای مرشدقلی خان نزلو لوحی ترتیب داده بودند که بیازوی خود می بست و در اثر آن  
لوح کارش بالا گرفت تا سلطان بی تخت و تاج ایران گردید اما چون قدر آن لوح را  
ندانست از وی ربهوده شد و روز گارش بنکت سر آمد.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

اَدَلَّةٌ فَوْقَ بَضْمِيْمَةٍ دَلِيْلٌ عَقْلِيٌّ اسْتِحْسَانِيٌّ وَ اَصْلُ مُسْلِمٍ اَصُوْلِيٌّ وَ قَضَائِيٌّ  
 كِه دَعْوَى وَ دَلِيْلٌ بِلَا مَعَارِضٍ رَا بَايْدَ پَذِيْرَفْتِ تَا خِلَافَتِش ثَابِتٌ وَ مَعْلُوْمٌ شُوْد  
 عَجَالَةً بَايْدَ اَنْتَسَابِ رِسَالَةِ كَنْوَزِ الْمَعْرَمِيْنَ رَا بِشَيْخِ رَيْسِ مُسْلِمِ بَدَا رِيْمِ تَا  
 دَلِيْلٌ قَطْعِيٌّ بِرِبْطَالَانِ اِيْنِ عَقِيْدَه قَائِمٌ شُوْد ، وَ هِنُوْز چِنِيْن دَلِيْلِيٌّ كِه شَايَسْتِكِي  
 تَعَارِضٌ بَا اَدَلَّةٌ مُثَبِتَه رَا دَاشْتَه بَاشَد دَر دَسْتِ نَيْسْتِ وَاللّٰهُ الْعَالِمُ .

#### بَقِيَّةُ حَاشِيَةِ اَز صَفْحَهٗ قَبْلُ

نِگارَنَدَه كُوِيْد مَرشَد قَلِيْ خَانِ وَ زِيْر شَاهِ عَبَّاسِ بُوْد وَ چِنْدَانِ خُوْد سَرِي بَكَارِ بَرُوْد كِه  
 بَا طَنًا مَبْعُوْضِ شَاهِ كَرِيْدِ وَ عَاقِبَتِ بَتَفْصِيْلِيٌّ كِه دَر تُوَا رِيْحِ صَفْوِيَه مَانَنَدِ عَالَمِ اَرَايِ عَبَّاسِي  
 نُوْشْتِه اَنْدِ دَر سَالِ ۹۹۷ بِقَتْلِ رَسِيْدِ .

۵ : شَيْخِ بَهَائِي دَر سَالِ ۱۰۱۰ دَر شَرَفِ شَمْسِ لُوْحِي زَرِيْنِ بِمَنْظُوْرِ تَسْخِيْرِ قَلُوْبِ وَ  
 مَمَالِكِ بَرَايِ شَاهِ عَبَّاسِ سَاخْتِه بَرِ بَا زُوِي اَوْ بَسْتِ ، اَوَّلِ فَتْحِي كِه رُوِي دَاْدِ تَبْرِيزِ بُوْد وَ  
 رُوْزِ بَرُوْزِ بَاعَثِ جِهَانْگِيْرِي شُد . . وَ هَمُوْ بَرَايِ شَاهِ عَبَّاسِ لُوْحِي دَر شَرَفِ اَفْتَابِ نُوْشْتِ  
 مَخْمَسِ سُوْرَةِ وَالشَّمْسِ كِه دَر سَنَهٗ ۱۰۰۰ بَرِ بَا زُوِي شَاهِ بَسْتِ .

رَاقِمِ سَعُوْدِ كُوِيْدِ شَرَفِ شَمْسِ رُوْزِ نُوْز دَهْمِ حَمَلِ [ = فَرُوْر دِيْنَمَاه ] اَسْتِ . وَ جَنَگِ  
 شَاهِ عَبَّاسِ بَا رُوْمِيَانِ [ = عَثْمَانِي ] وَ فَتْحِ تَبْرِيزِ دَر سَنَهٗ ۱۰۱۱ وَ اَقَمِ شُد . . اِكْرَ نُوْشْتِهٗ  
 اِيْنِ سَاوَجِي حَقِيْقَتِي دَاشْتِه بَايْدِ بَسْتَنِ لُوْحِ رَا بَرِ بَا زُوِي شَاهِ دَر تَارِيْحِي فَرَضِ كَرْدِ  
 كِه اَوَّلِيْنِ فَتْحِشِ تَبْرِيزِ بَاشَد وَ كَرَنَهٗ شَاهِ عَبَّاسِ دَر مَدَّتِ يَكْ سَالِ هَر كَزِيْبِي كَارْنِي نَشَسْتِ  
 وَ بَرَايِ اَوْ دَر اِيْنِ مَدَّتِ جَنَگِهَا وَ فَتْحِهَايِ دِيْگَرِ نِيْزِ نُوْشْتِه اَنْدِ .

ه : هَمِ شَيْخِ بَهَائِي بَرَايِ اَللّٰهُوِيْر دِيْخَانِ وَ قَتِي كِه دَارُوْغَهٗ اَصْفَهَانَ بُوْدِ طَلْسَمِي نُوْشْتِ كِه  
 هِمِيْشَهٗ هَمْرَاهِ خُوْدِ دَاشْتِ وَ دَر اَنْدِكِ زَمَانِ بَا مَارْتِ وَ فَرْمَانِ رُوَايِي فَاْرَسِ رَسِيْدِ وَ رُوْزِ بَرُوْزِ  
 بَرِجَاهِ وَ مَالِ وَ مَقَامِشِ اَفْزُوْدَهٗ شُد .

و : مَلَا عِبْدَ اللّٰطِيْفِ كِيْلَانِي اَز اَشْخَاصِي اَسْتِ كِه دَر عَهْدِ صَفْوِيَهٗ بِيْهَارْتِ دَر عِلُوْمِ غَرِيْبِهٗ  
 مَخْصُوْصًا عَمَلِ عَقْدِ الْمَحَبَّةِ وَ تَسْخِيْرِ قَلُوْبِ شَهْرَتِ دَاشْتِ وَ اَز مَخْصُوْصَانَ اَحْمَدِ كِيْلِكِ  
 يَمْنِي خَانَ اَحْمَدِ كِيْلَانِي بُوْد . مَرْدَمَانَ اَنْ اِيْتَامِ مِي كَفْتَنَدِ كِه دَر اَثَرِ الْوَاْحِ وَ طَلْسَمَاتِ اَوْ اَحْمَدِ  
 كِيْلِكِ تَرْقِي كَرْدَهٗ وَ دَوْلَتِ شَاهَانَهٗ يَافْتَهٗ وَ بَا وَجُوْدِ تَمَرُّدِ وَ عَصِيَانِ فَاْحَشِ اَز كَزَنَدِ سِيَاهِ  
 قَرِيبَاشِ مَحْفُوْظِ مَانَنَدِهٗ اَسْتِ .

بَقِيَّةُ حَاشِيَةِ دَر صَفْحَهٗ بَعْدُ



اینجا يك نکته داریم که بسیار قابل توجه است باین قرار :

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سرگذشت خان احمد که بنوشته عالم آرای عباسی از طرف شاه طهماسب در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسانی یافته بود و غرور و بطر جاه و مال او را گرفته خود سری آغاز نهاد و کلاش باشاه طهماسب بجنگ و سبزه کشید در تواریخ آن عهد تفسیر مسطور است .

در حل مشکلات چندین عمل عجیب و غریب از ملا عبداللطیف مینوسد از این قبیل که در عمل عقد المعبه میگوید میر محمود پسر میر حسین نجفی را بخاطر دختر محمدعلی کوچک دیوانه ساخت چنانکه سرو یا برهنه سه سال در اصفهان میگشت .

نیز در فصل همین اعمال میگوید ، کچل مصطفی از امیرزادگان نیشابور که او را بشوخی از باب کافور گفتن زنگی یوسف ایران میگفتند بدختر حکیم کوچک عشق بهم رسانیده بود . در آن ایام نواب اشرف اعلی یعنی شاه عباس ملا عبداللطیف را از گیلان پالاب فرموده بودند . محض تجربه و امتحان محرمانه بکچل مصطفی گفتند تا نزد ملا رفت و بتلقی او را راضی کرد که عمل عقد المعبه کند ملا ربیعی ساخت و شب ۱۸ رجب از سنه ۱۰۲۶ در قزوین بخلوت نشست چهار ساعت از شب گذشته بود که خبر آوردند دختری بیرون دروازه نشسته گریه میکند مصطفی خود رفت و دختر را دید همان معشوقه او بود که لمز جای برجست و بدامن او آویخت . مصطفی این خبر را همان شب در خلوت بنواب اشرف رسانید . فردای آن شب در شهر منادی کردند که دختری از خانه بیرون رفته و مفقود شده است و همه جا بر زبانها افتاد که این کار از ملا عبداللطیف است . پادشاه امر فرمود تا ملا را بیدان برده سوختند . انتهى ملخصاً .

نگارنده از تدبیرهای شاه عباس بعید نمیداند که مخصوصاً این بساط را برای انتقام از هوادران خان احمد گیلانی و جلوگیری از این نوع اعمال ناهنجار خرافی که در آن ایام رواج داشته است انجام داده باشد والله العالم .

۳ : میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس با اعتقاد خودش در اثر توسل بجن گیر ورمال بمقام وزارت رسید . چون مزول شد مبلغ هجده هزار تومان بخرانه دولت بدسکار بود طلسم عقد اللسان و شعبه کاری مختلسان بیت المال عهد ما را نمیدانست که بدون احتیاج بلوح مربع و تکسیر حروف مبلیونها اموال مسلمانان را میخورند و باز هم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

حضرت دوست فاضل گرامی آقای دکتر مهدوی استاد محترم دانشگاه سلمه الله که خود تتبعی عمیق و تفحصی پیردامنه درباره تالیفات شیخ بزرگوار دارند بنکارنده اطلاع دادند که رساله بی در موضوع نیرنجات منسوب بشیخ در کتابخانه های استانبول یکی در نور عثمانیه بشماره  $\frac{4894}{41}$  و دیگر در مرادملا بشماره  $\frac{1248}{5}$  محفوظ است، و خود ایشان احتمال داده اند که آن کتاب اصل یا ترجمه کنوز المعزمین باشد - رساله عربی باین عبارت آغاز میشود:

« أَلْقَوْلُ فِي مُؤَامَرَةِ الْأَعْمَالِ وَفِيهِ سَبْعَةُ فُصُولٍ الْإِبْتِدَاءُ فِي عَمَلِ الصِّدَاقَةِ مِنْ لِبَالِي الزُّهْرَةِ وَأَيَّامِهَا أُولِيَالِي الْمُشْتَرَى وَأَيَّامِهِ » .  
 و خاتمه اش این عبارتست که ظاهراً از کاتب نسخه باشد نه خود مؤلف:  
 « وَ هَذِهِ تَخَايِيلُ فَاسِدَةٌ مِمَّا اسْتَوْلَهُ ( يَسْتَهْوِيهِ - يَتَوَلَّهُ ) الشَّيْطَانُ »

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

طلبکارند و زبان همگان برایشان بسته است یعنی مال زبان بسته را میرند ا باری شاه عباس دستورا کید داد که آقا ابوالفتح مستوفی اصفهانی با حضور مقصودیک ناظر و مولانا صوفی و عده دیگر از رجال معتمد حساب او را رسیدگی کنند. میرزا محمد متوسل با خواند اعدادی شد، وی برای او لوح عقداللسان ترتیب داد و چنان شد که بعد از چند مرتبه محاسبه و رسیدگی که بندهکاری او را نشان میداد دست آخر حساب کردند هفتصد تومان طلبکار شد.

این واقعه را صاحب حل المشکلات باطول و تفصیل نوشته و این عمل را با خواند معلم خود نسبت داده است از روی تجارب ملاحین اخلاطی و العهده علیه. میرزا محمد وزیر در سنه ۹۹۷ معزول و مقتول شد - آقا ابوالفتح اصفهانی مستوفی خاصه شاه عباس از محاسبان و منشیان زبر دست بود و در سفر لاهیجان در موکب شاه بسال ۱۰۲۰ وفات یافت و خواجه علی اکبر اصفهانی اند آنی جای او را گرفت.

وَمَا جَهْلِي عَلَىٰ إِسْحَاقِهَا (ظ : حملنی علی انتساخها) مَا مَرَّ أَنَّ الْعِلْمَ بِكُلِّ شَيْءٍ خَيْرٌ مِنَ الْجَهْلِ بِهِ .

نگارنده خود نسخه عربی را ندیده ام تا با نسخه فارسی مقابله کنم . اما در صورتی که باهم متحد باشد محتمل است که اصل فارسی از شیخ و عربی از دیگری ، یا برعکس ، یا هر دو از خود شیخ باشد که یکبار بفارسی و یکبار بعربی نوشته چنانکه یکی ترجمه دیگری است . - نظیر این عمل در آثار خود شیخ و علمای قدیم دیگر فراوانست مانند کتاب التفهیم که ابوریحان بفارسی و عربی هر دو نوشت - و سید اسماعیل جرجانی کتاب ذخیره ، و مسعودی کتاب جهان دانش را اول بار بفارسی تألیف کردند و بعد آنرا عیناً بعربی ترجمه نمودند - در مورد خود شیخ هم گویند که رساله علم النفس یا روانشناسی را بفارسی و عربی هر دو نوشته و اصل عربی فصول نام داشته است .

ضمناً یاد آور می شوم که در کشف الظنون و سایر مآخذ که در جزو مؤلفات شیخ از کنوز المعزّمین نام برده هیچکدام این جهت را صریحاً معین نکرده اند که فارسی است یا عربی . و در صورتی که نسخه عربی آن موجود باشد اظهار نظر قطعی در این باره که یکی بخصوص یا هر دو از شیخ باشد دشوار و محتاج بتحقیق و تاقل بسیار است والله الموفق .

### رفع شبهه عدم انتساب رساله بشیخ

ادله انتساب کتاب را بشیخ دانستیم - اما شبهه عدم انتساب آن بشیخ

سه چیز است .

**الف :** درس گذشت شیخ بقلم شاگردش ابو عبید عبدالواحد جوزجانی که مفصل ترین و معتبرترین شرح حال مشتمل بر فهرست مؤلفات اوست ، و همچنین در سایر کتب تراجم قبل از قرن ۹-۱۰ مثل تنمّه صوان الحکمه و طبقات الاطباء و غیره در جزو تألیفات شیخ از این کتاب نام نبرده اند .

**ب :** انشاء کتاب کهنگی و اسلوب نثر فارسی زمان شیخ یعنی اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم را ندارد .

**ج :** موضوع کتاب و مطالب مندرجه آن بامشرب فلاسفه مشائی و افکار برهانی شیخ ظاهراً سازگار نیست .

عمده اشکالی که در این مورد بخاطر میگذرد همین سه چیز است که در سطور سابق نیز بدان اشاره کردیم . - و چون اطلاق لفظ دلیل اصطلاحاً بر اینگونه شبهات روانیست عنوان ادله انکار نیز بدان ندادیم .

اما شبهه اول بهیچوجه دلیل بر عدم انتساب نتواند بود ، باین دلیل که **عدم دلیل را دلیل بر عدم مطلق نتوان دانست** ، چنانکه عدم وجدان را دلیل بر عدم وجود نباید شمرد .

و اگر قضیه اصل عدم و « **عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلٌ عَلَى الْعَدَمِ** » از مباحث اصول متأخران (۱) بگوش شما خورده است ، باید بدانید که اولاً معنی

---

۱ - اولاً لفظ ( اصول ) در قدیم اصطلاحی بود مرادف علم کلام ، و اصولی غالباً بر عالم متکلم اطلاق می شد . سماعی در کتاب انساب می نویسد « **الاصول** بضم الالف والصاد هذه النسبة الى الاصول و اما يقال هذه اللفظة لعلم الكلام و لمن يعرف هذا النوع من العلم » - و ثانیاً در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدمه کتب فقه می نوشتند و در مدتی قبل یاد می گرفتند و بخود متون فقه می پرداختند . - اما متأخران آنرا علمی مستقل کردند که تحصیل دوره اش يك عمر طول می کشید و مجالی برای خود فقه و دیگر علوم مفید باقی نمی گذاشت ؛

و مورد و مجرای خاص دارد که اصلاً مربوط بکار ماینست، ثانیاً در اصل صحت و حدود اجراء این اصل سخنهاست که اگر باز گوی کنیم منجر بتدوین کتاب اصول فقه میشود، و حالی سر و سودای این کار را نداریم. و انگهی باید دانست که هر فتی از فنون روش و طرز استدلالی مخصوص دارد، قواعد نحو و لغت را باقیاسات عقلی، و قضایای ریاضی و فلسفه برهانی را با گفتار فصحا و بلغای عرب و عجم نمی توان نفی و اثبات کرد. راست است که قسمتی از مباحث اصول مربوط بقنون ادبی است، اما اگر یدش از حدّ ضرورت و لزوم استحسان عقلی و ادبی پای اصل عدم و اصل مثبت و اصاله الصّحه و قیل و قالهای بی انتها و شکوک و هم در میدان فراخ حوصله را در مباحث ادبی باز کنیم، هیچ مشکلی حل شدنی نیست، سهل است که امور بدیهی هم داخل مشکوکات و همی خواهد افتاد و علوم ادبی نیز بروز کار فقه خواهد نشست.

علم فقه بعقیده من بزرگترین سرمایه افتخار اسلام است، از آن تاریخ که این فنّ شریف میدان تاخت و تازمباحث بی سر و ته اصولی و قیل و قالهای و همی که دامنه اش بدامن قیامت بسته است گردید بروزی نشست که واقعاً جای تأسّف است.

من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم، و روزگاری دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش جهل بود کوشیدم «یا حسرتاً علی ما فرطت فی جنب الله!»

جمله معترضه بی بمیان آمد، چه بقول بیهقی «سخن از سخن می شکافد، باری از این مقوله می گذریم و بجواب دیگر شبهات می پردازیم.

## اسلوب انشاء کتاب

اما شبهه دوم که راجع است بانشاء و اسلوب نثر کتاب، مشکلی است بجا و بمورد که باید آنرا حل کرد. زیرا سبک انشاء و اسلوب جمله بندی و نسج ترکیبات و استعارات لغات و بکار بردن صنایع بدیعی و امثال این امور، و همچنین مقایسه آثار بایکدیگر، در نظر اهل فن یکی از موازین و مقیاسات دقیق و قرائن و امارات ظنی صحیح برای تشخیص عصر تألیف کتب فارسی است، چنانکه املاء و رسم الخط و تصویر و امثال آن از علائم تعیین زمان تقریبی کتابت نسخه است.

بعقیده من کسیکه در نوشته های فارسی تمرین و تدریب و بزبان اهل قلم آشنایی کامل داشته باشد میتواند با مطالعه مختصر از روی اثری بتاریخ ظهور آن ببرد، باین معنی که خاصیت عصری آنرا تمیز بدهد مثلاً بگوید که فلان نثر سبک و حالت نوشته های قرن پنجم را دارد هر چند نویسنده اش در قرنهای بعد بوده و بمدد ذوق و چیره دستی استادی اسلوب قرون ماقبل را تقلید کرده باشد. و همین مقیاس در نظام فارسی نیز بکار است.

در صورتی که منتسب<sup>۱</sup> الیه يك اثر صاحب آثار مسلم دیگر هم باشد، واضح است که باید اثر مشکوک را با آثار محقق مقایسه کرد.

و این حالت کاملاً درباره شیخ بزرگوار ما صدق میکند که آثار فارسی مسلم الصدورش مانند دانشنامه و رساله نبض<sup>(۱)</sup> مقیاسی برای

۱ - در سرگذشت شیخ بقلم شاکر دوش ابوعبید جوزجانی که نسخه کامل قدیم آن با نقل طبقات الاطباء فرق و در بعضی جهات بر آن مزیت دارد تصریح شده است که شیخ کتاب علائی و رساله نبض را بفارسی نوشت. - در نقل طبقات الاطباء نیز می نویسد « مختصر فی النبض بالعجمية ».

سنجش رسائل مشکوک اوست . - حال بینیم که مقتضات فوق برای منظور ما چه نتیجه می‌بخشد .

بنظر این جانب مجموع قرائن بر قدیمی بودن نشر کتاب دلالت می‌کند و قدر مسلم این است که انشاء آن متعلق بقبل از قرن نهم هجری است و اگر آثار تازگی مخصوصاً در بعض نسخ این کتاب دیده میشود بسبب تحریف و تصحیف و مداخله های بی مورد نسخ است که انشاء کتاب را از کهنگی انداخته و لباس تازه و نو در آن پوشانیده اند . خوشبختانه نسخ قدیمتر مربوط بقرن ۸ - ۹ از این رساله بدست آمد که از دستبرد و دستکاری کاتبان بعد مصون و علائم اصالت قدیم در آن باقی مانده است .

اما مقایسه با سایر نوشته های شیخ : اگر نشر این کتاب با دانشنامه و رساله نبض همانندی و هم آهنگی نداشته باشد با بعض رسائل دیگر که بدو نسبت داده اند ، از قبیل رساله فارسی نفس که اصل عربی آن موسوم بفصول است و رساله ظفر نامه و جودیه و معراج نامه و قراضه طبیعیات و مبدأ و معاد و جرّ ثقیل و غیره ، چندان مابینت ندارد ، سهل است که نشر این کتاب از امثال رساله جرّ ثقیل که تصحیح آن نیز بر عهده اینجانب بود بسیار کهنه تر و اصیل تر است . ضمناً از این نکته غافل نباید بود که ممکن است نوشته های فارسی خود شیخ همه بیک سبک و یکدست و یک نواخت نباشد و طول اقامت او در عراق و آمیزش وی با عراقیان (۱) سبک انشاء خراسانی او را تدریجاً آمیخته با سلوب عراقی کرده باشد

۱ - شیخ مدتی حدود چهارده سال متوالی بعهده حکومت علاءالدوله ابو جعفر این کا کویه در اصفهان اقامت داشت که آنجا را مهد و سرّۀ عراق می‌گفتند .

چه همانطور که سبک خراسانی و عراقی در نظم اثر داشت در نثر نیز مؤثر بود و اختلاف دو سبک از اختلاف لهجه و لغات و ترکیبات دو ناحیه سرچشمه می گرفت.

باری کهنگی طرز انشاء کتاب کنوز المعزمین مسلم است اما اینکه متعلق بزمان شیخ و ریخته قام او باشد، بعقیده این جانب دلیلی ندارد غیر از همانها که در فصل ادله انتساب گفتیم والله العالم  
برویم بر سر شبهه سوم که راجع است بموضوع کتاب و عدم تناسب آن بامشب و مذاق شیخ.

### مشرّب و مذاق شیخ در فلسفه - رفع شبهه استبعاد

شاید در تقریر اشکال سوم چنین بگویند:

شیخ بزرگوار بطوری که مشهور او را میشناسند، فیلسوفی است مثالی از پیروان مکتب ارسطو و فارابی که سر و کارشان باین و قیاسات عقلیه منطقی است و دخول و خروج و ردّ و قبولشان در مسائل مبتنی بر اساس ادله برهانی است.

این طایفه قضایا را بامیزان عقل صریح و ترازوی منطق صحیح میدسنجند و تصدیق و تکذیب و نفی و اثبات مطالب را بقیاسات منتهجه منطقی مستند میسازند، و بمسائل نقلی و امور تمثیلی و قضایای خطابی و استحسانی و همچنین استقراء ناقص و کشف و شهود و اشراق که مورد توجه متکلمان و عرفا و فلاسفه اشراقی است اعتنا ندارند (۱).

۱ - علما و سالکان طریق تحقیق را بچهار صنف یا چهار طبقه تقسیم می کنند - باین طریق که جوینده محقق یا بطریق عقل و برهان قضایای مجهول را معلوم می کند، یا از راه کشف و شهود - و بهر تقدیر یا حافظ وضعی از اوضاع است، یا مقید بحفظ وضع نیست -  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



بالجمله از يك طرف شيخ را در جزو طایفه‌ی معرفتی می‌کنند که بهیچ امری جز بابرهان ریاضی و منطقی نمی‌گردند و بمدارك نقلی و استحسانات عقلی و ذوقی نیز ترتیب اثر نمیدهند تا با آموز و همی و تخیلی چه رسد .  
 و از طرف دیگر فنّ طلسمات و یر نجات و عزائم ورقی را که موضوع کتاب کنوز المعرّمین است در جزو اوهام و خرافات و افسانه های لا طائل و انگیخته نخیلات شیطانی و تسویلات و همی و هواجر نفسانی می‌دانند . -  
 بدین سبب می‌پرسند که شیخ فیلسوف برهانی را با اوهام شیطانی چه کار؟! می‌گویند مرد حکیمی که شفا و نجات انگیخته هوش و قّاد اوست و در طرح مسائل ردّ و اثبات قضایا بدان استحکام و متانت سخن می‌گوید و هیچ کجا از دایره عقل و منطق قدیم بیرون نمی‌گذارد، چگونه بتألیف کتابی می‌پردازد مشتمل بر رقیه تحیب و تبغیض و تکسیر حروف کوکب زهره با نام محمود و فاطمه و بخور کواکب سبعة که در خور رقّالان و

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

منصود از وضع در این اصطلاح ، مترّرات دینی و مذهبی و مسلکی و آداب و عادات اجتماعی است .

بنا بر این چهار صنف تشکیل می‌شود که هر کدام را با اصطلاحی خاص می‌خوانند :

**فیلسوف مشائی و فیلسوف اشراقی و متکلم و عارف .**

**الف :** فیلسوف مشائی کسی است که در کشف مجهولات و نقی و اثبات قضایا فقط متکی بعقل و برهان باشد بدون تعبد بحفظ وضعی از اوضاع .

**ب :** آنرا که متکی بعقل باشد با تعبد بحفظ وضع متکلم می‌گویند .

**ج :** فیلسوف اشراقی کسی است که مجهولات از راه کشف و شهود بروی معلوم می‌شود و تعبد بحفظ وضع هم ندارد .

**د :** کسی را که براه کشف و شهود می‌رود با حفظ وضع ، عارف می‌خوانند .

افسونگران و دعانویسان بازاری است؟! کسی که در باب علت و معلول و حدوث کائنات آنهمه دقت و تحقیق دارد، چطور اینگونه امور وهمی را در انجام مطالب و برآمدن حوائج مؤثر می‌شمارد؟!

این خود شبهه‌بی است قوی که انتساب رساله را بشیخ مستبعد و اشخاص را در بادی نظر نسبت باین ادعای دد و دودل بلکه منکر قاطع می‌سازد. اینک برای رفع استبعاد می‌گوییم:

اولاً نوع علمی که از علوم غریبه شمرده می‌شود بآن اندازه موهوم و خرافه نیست که منکران تصور کرده اند. از مدعیان دروغی و شیادان که با این دامها ساده لوحان را فریب می‌دهند بگذرید، اینهمه افسانه را نمی‌توان بی اصل شمرده. - نوع این علوم حقیقتی غیر قابل انکار نیز دارد که کمتر کسی بدان دست و از اسرار مکتوم آن آگاهی یافته است.

بدیهی است که اینهمه شاخ و برگ بکلی زائد و دروغ است، اما اصل مطلب در حد خود تا جایی که با منطق عقل سلیم سازگار باشد شایسته انکار نیست.

امکان صدور غرایب و عجایب طبیعی را عقل سلیم انکار نمی‌کند لیکن نه با این حشو و زوائد که دعوی داران دروغی می‌گویند، و نه بدان سبب که عاقله تصور می‌کنند، و نه با آن توجیهاات که بعضی علمای فن نوشته‌اند (۱)

۱ - توجیهاات علمای فن از این قبیل است که بعضی می‌گویند مؤثر حقیقی در امور، ارواح علوی است که در تحت تأثیر علت اولی یعنی واجب الوجودند. و چون لوح مثلث و بقیه حاشیه در صفحه بعد

بلکه سبب اصلی این اعمال را شخص عامل باید در قوای مکتونه وجود و اسرار نهفته خلقت خود بجوید و آنچه خود دارد از بیگانه نمنا نکند . باری درباره علوم غریبه از اعداد و طلسمات و ادعیه و اوراد و احکام نجوم و امثال آن مانند سایر مسائل علمی و اعتقادی افراط و تفریط شده است ، بعضی پایه این علوم را تاجایی بالا برده اند که دست تصور و تصدیق هیچ عاقلی بدان نمی رسد - و برخی برعکس چندان در این راه پای انکار فشرده و در بطلان این علوم مبالغه کرده اند که شایسته انصاف و مناسب مقام محققان کنجکلو نیست .

ثانیاً شیخ بزرگوار ما برخلاف آنچه غالب توهم کرده اند از جمله

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مریخی را مثلاً با رعایت آداب و مقررات پر کنی جسدی برای تعلق روح علوی بدان وجود میگیرد که آنرا موکل لوح میگویند و در اثر این تعلق آثار عجیبی ظاهر میگردد . بعضی میگویند که ارواح مخلوق عالم اظله اند که دارای صور مقداری و مواد دهری میباشند از طبایع برزخیه جوهریه تر کبیب یافته و از مواد زمانی و اعراض جسمانی شهادیه پیراسته . اینان اجسام لطیف مثالبه اند که در عالم مثال مسکن دارند یکدسته ارواح علوی که آنها را ملائکه گویند و یکدسته ارواح سفلی که شیاطین نامیده شوند - یکدسته مظهر رحمت باشند و یکدسته مظهر غضب ، و هر دو آلات و اسباب اجراء قدرت کلامه الهیه باشند . - و ملائکه چهار نوع اند که بعناصر اربعه و طبایع چهارگانه تعلق دارند . آثار مزاجی و غیر مزاجی که بتوسط طلسمات و ادعیه و اوراد و امثال آن در این عالم ظاهر میشود همه از تاثیر ارواح مثالبه است .

و همانطوریکه معالجه مرض از طریق ادویه ممکن است از طریق دعا و رقیه و عود نیز امکان دارد بلکه طریق دوم اسهل و هموار تر است انتهى ملخصاً - خواننده خود می بیند که تصدیق و تصور این مقدمات بمراتب مشکلتر از خود ذی المقدمه است . نگارنده خواستم نمونه کلمات علمای فن را نقل کرده باشم و گرنه قوه فهم عادی از درک این رموز عاجز است والله العالم .

فلاسفه خشک جامد نیست که هیچ بویی از عرفان و اشراق بمشامش نرسیده باشد، بلکه روح فیض یاب او از سرچشمه شرب عرفان نیز بحد کافی سیراب شده و تشنه کامان زلال معرفت را از منبع صافی طبع قیّاض خود رحیق تحقیق بخشیده و رشحه‌یی از آنرا در فصول آخر کتاب اشارات (نمط ناسع و عاشر) که آخرین تألیفات کرانمایه‌ری می باشد با بیانی پخته و جزید آشکار ساخته است.

شیخ خود از فلاسفه‌ایست که بامکان صدور عجایب و غرایب طبیعی و خوارق عادات اعتقاد دارد و آثار سحر و شعبده و طلسمات و عزائم و غیر نجات و امثال آنرا جزو اوهام کاذبه نمی شمارد، و ظهور این آثار را باموازین علمی و منطق عقلی مخالف و منافی نمی داند و یکی از اصول مسلم او در باره این امور و نظایر آن قاعده‌ایست که در سابق گفتیم «کل ماقرع سمعك... الخ» یعنی هر چه را بشنوی تادلّیل قطعی بر امتناع آن نباشد آنرا در جای ممکن بدار و بانکارش مبادرت مکن.

وی در نمط دهم اشارات در اسرار آیات راجع بعجایب طبیعی بتفصیل گفتگو می کند و ظهور خوارق عادت را بطریق مختلف با مبانی عقلی مابین نمی شمارد، و کسانی را که محض اظهار فضیلت و امتیاز خود از عوام هر چیزی را برخلاف عادت بشنوند بی درنگ انکار کنند می نکوهد و این انکار را خود نوعی از جهل و عامی گری می خواند که هر چه را مخالف ظاهر طبیعت و خارج از حدود معلومات ناقص خود دیدند بر فور تکذیب کنند. «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه» (۱).

## عقیده شیخ در عجایب طبیعی و کرامات و خرق عادات

اینک عین قسمتی از عبارات شیخ را در نمط عاشر اشارات نقل و بفارسی ترجمه می کنیم تا نموداری از طرز گفتار و اعتقاد شیخ در باره عجایب طبیعی و خوارق عادات معلوم شود.

إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَ تَكْيُوسُكَ وَ تَبْرُوكُ عَنِ الْعَامَّةِ هُوَ أَنْ تَنْبِرِي  
 مُنْكَرًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَذَلِكَ حَلِيشٌ وَ عَجْزٌ وَ لَيْسَ النُّحْرُقُ فِي  
 تَكْذِيبِكَ مَا لَمْ يَسْتَبِينَ لَكَ بَعْدُ جَلِيَّةٌ دُونَ النُّحْرُقِ فِي تَصْدِيقِكَ بِهِ  
 مَا لَمْ تَقُمْ بَيْنَ يَدَيْكَ بَيْنَهُ بَلْ عَلَيْكَ الْإِعْتِصَامُ بِحَبْلِ التَّوْقِفِ وَ إِنْ  
 أَرَعَجَكَ إِسْتِنْكَارُ مَا يُوعَاهُ سَمْعُكَ مَا لَمْ تَتَّبِرْهُنَّ إِسْتِحْآلَتُهُ لَكَ  
 فَالْصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ <sup>(۱)</sup> أَمْثَالَ ذَلِكَ إِلَى بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذُكَ  
 عَنْهُ قَائِمُ الْبُرْهَانِ وَ أَعْلَمُ أَنَّ فِي الطَّبِيعَةِ عَجَائِبَ وَ لِلْقُوَى الْعَالِيَةِ  
 الْقَمَالَةَ وَ الْقُوَى السَّافِلَةِ الْمُنْفَعِلَةَ اجْتِمَاعَاتٍ عَلَى غَرَائِبٍ .

زندهار مبادا که برای اظهار زیرکی و فهم خود و نشان دادن مزیت و دوری خود از عامیان چنان باشی که هر چه را بر تو عرضه کنند انکار کنی و آنر فضیلتی شناسی که این انکار خود قسمتی از زبونی و سبکسری و سبکساری است. احمقی و نادانی آنکس که هر چه را بشنود بی تحقیق

۱ - بِسْرَاحٍ : خ . فعل سرح در عربی لازم و منتهی هر دو آمده و اعراب کلمه ( امثال )

برفوع و نصب هر دو صحیح است .

بدروغ انکار، کمتر از آنکس نیست که هرچیز را بشنود بی دلیل باور دارد و آنرا بر است پندارد.

بر توباد که اندر رشته تحقیق و تأمل چنگ زنی و نیک بنگری و چندان درنگ کنی که احوال راست و دروغ هرچیز بر تو بادلیل و برهان آشکار شود. - هرچه را بشنوی هر چند عجیب مستنکر آید بی درنگ انکار مکن نامحال بودن آن چیز بر تو روشن و مبرهن گردد.

پس در امثال این امور ( یعنی عجائب و غرائب طبیعت ) صواب این است که آنرا در بقعه امکان رها سازی و باز اندازی مادام، که برهان و دلیل قطعی ترا از آن باز نداشته است. یعنی باید که هر آنچه بشنوی نخست در آن نیک بنگری تا راست و دروغ آن بادلیل بر تو پیدا گردد آنگاه آنرا بر است انکاری و باور داری، یا بدروغ شماری و انکار کنی. و بدان که اندر طبیعت عجایبهاست و مرقوئهای زیرین فعاله را با قوئهای زیرین منفعله بر غرایب و شگفتیها اجتماعهاست. ه

مقصود شیخ این است که ظهور نوعی از عجائب و غرائب طبیعی از قبیل اثر طلسمات و اعداد و امثال آن مربوط است بتأثیر و تأثر قوای فاعله سماوی و قوای منفعله ارضی و عنصری. و از در نصیحت و اندرز حکیمانه می فرماید گروهی از متفلسفه که در حقایق علوم ممارست ندارند عادت کرده اند که هرچیز را برخلاف عادت مألوف بشنوند از قبیل معجزات و خرق عادات و کرامات و آثار عزائم و طلسمات همه را انکار کنند و در این انکار برای خود فضیلتی می شناسند که خود را از عوام الناس ممتاز ساخته اند. اما حق مطلب این است که باور کردن و انکار بی دلیل، هر دو علامت احمق و نادانی

است. جهل و حماقت عوام بدین سبب است که هر چیزی را بدون دلیل و برهان باور می کنند. - جهل و حماقت متفلسفان منکر ملحد نیز کمتر از عوام نیست؛ زیرا اینان نیز هر چیز را که مخالف عادتشان باشد بی دلیل انکار میکنند. بلکه بقول امام فخر رازی در شرح اشارات جهل طبقه اول یعنی گروه عوام ضررش کمتر از حوق دانشمند مآبان عالم نماست. زیرا که زود باوری عوام ممکن است مایه صلاح و نظام عالم و رستگاری و فلاح بنی آدم باشد برای اینکه زودتر بنوامیس امیاء و اولیاء و شرایع و ادیان میگردند و اطاعت احکام و مقررات و وظایف دینی و اجتماعی را کردن می نهند - برخلاف طبقه دوم یعنی جهال عالم نما و منکران الحاد پیشه که جز فساد و تخریب نظام اجتماعی اثری ندارند. و بالجمله ضرر عامیان بی ادعا برای جامعه کمتر از احمقان و دانشمند نمایان جاهل و فلاسفه خام بی تحقیق است.

شیخ بزرگوار درباره امکان صدور کرامات و خرق عادات و معجزات و همچنین ظهور آثار طلسمات و نیرنجات و امثال آن، هم شرحی مبسوط نوشته و این امور را با ادله عقلی پذیرفته و با قضایای منطقی و موازین طبیعی وفق داده است. - نیز در نمط عشر در اسرار آیات بعد از بحث مشبع در قوت اراده و تصرفات نفسانی فرماید:

الأُمُورُ الْغَرِيبَةُ تَتَّبِعُ فِي عَالَمِ الطَّبِيعَةِ مِنْ مَبَادِي ثَلَاثَةٍ أَحَدُهَا  
 الْهَيْئَةُ النَّفْسَانِيَّةُ الْمَذْكُورَةُ وَ ثَانِيهَا خَوَاصُّ الْأَجْسَامِ الْمُنْصَرِفِيَّةِ  
 مِثْلُ جَذْبِ الْمَغْنَطِيسِ الْحَدِيدِ بِقُوَّةِ تَخْصُّصِهِ وَ ثَالِثُهَا قُوَى سَمَاوِيَّةٌ

بَيْنَهَا وَ بَيْنَ امْرِجَةِ اجْسَامِ اَرْضِيَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِهَيَاتٍ وَضَعِيَّةٍ  
 اَوْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ قُوَى نَفُوسِ اَرْضِيَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِاَحْوَالِ فِعْلِيَّةٍ اَوْ  
 اِنْفِعَالِيَّةٍ مُنَاسِبَةٍ تَسْتَتِيعُ حَدُوثَ اَثَارِ غَرِيبَةٍ وَالسِّحْرِ مِنْ قَبِيلِ  
 الْقِسْمِ الْاَوَّلِ بَلِ الْمُعْجَزَاتُ وَ الْكِرَامَاتُ ، وَ النَّيْرِنَجَاتُ مِنْ قَبِيلِ  
 الْقِسْمِ الثَّانِي وَ الطَّلِسْمَاتُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّلَاثِ . هـ

انگیزش امور غریب و ظهور و خوارق عادات در عالم طبیعت از سه مبدأ باشد  
 یکی هیأت نفسانی که پیش از این یاد کردیم [ یعنی در فصل سابق که  
 فرمود قوت هیأت نفسانی منشأ معجزه و کرامت انبیا و اولیا باشد ] دیگر  
 خواص اجسام عنصری چنانکه آهن را بسبب قوتی که بدان مخصوص است  
 آهن را بسوی خود جذب کند، سدیگر قوت‌های آسمانی که میان ایشان و  
 میان مزاجهای اجسام زمینی که بهیأت وضعی اختصاص یافته اند یا میان  
 ایشان و میان قوای نفوس زمینی که باحوال فعلی با انفعالی مخصوص باشند،  
 مناسبتی بود که مستلزم حدوث آثار غریب شگفت انگیز گردد .

سحر بلکه معجزات و کرامات نیز هم، از قبیل قسم اول است [ یعنی  
 هیأت نفسانی ] - و نیرنجات از قبیل قسم دوم [ یعنی خواص اجسام  
 عنصری ] - و طلسمات از قبیل قسم سوم باشد [ یعنی مناسبت قوای سماوی  
 با امرجه اجسام یا قوای نفوس ارضی ] هـ .

خلاصه مقصود شیخ این است که کلی خرق عادات معلول سه چیز باشد  
 اول قوت نفسانی یعنی قوت اراده و تصرف نفس که شیخ درباره آن بتفصیل



سخن رانده است، دوم اجسام سفلی، سوم اجرام سماوی. اما اجرام سماوی بدون انضمام قوا بل ارضی و عنصری تأثیر نتوانند کرد.

معجزات و کرامات و سحر مربوط بقوت نفسانی و نیرنجات معلول تأثیر اجرام، عنصری و طلسمات از قبیل تأثیر فواعل سماوی در منفعلات عنصری است. امام فخرالدین رازی در ضمن شرح عبارت فوق، تحقیق در امکان و چگونگی وقوع خوارق عادات را یکی از تألیفات خودش موسوم به **السرالمکتوم** حواله می کند (۱) و خود او با آن همه احاطه و تبیح که در علوم عقلی و نقلی داشت و با آن درجه شك و تردید و انکار که در مباحث علمی حتی در قضایای منطقی و فلسفی از وی سراغ داریم تا او را امام-**المشککین** لقب دادند نیز مانند شیخ تأثیر فنون غربیه را تصدیق و آنرا با مبانی علمی و عقلی تطبیق کرده است!

بعقیده نگارنده برای ظهور انواع خوارق عادات از کرامت و معجزه و سحر و دعا و طلسم و اعداد و جفر و تمویذ و رقیه و عوذ و احراز و حجب و غیره و غیره مخصوصاً از قوت نفسانی و جمعیت حواس و قوای مکتونه بشری غافل نباید بود و نکته عالی (العارف یخلق بالهمة) را فراموش نباید کرد در قرآن مجید می فرماید: **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** - و در جای دیگر **و فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** بیش از این فعلاً مجال گفتگو در این موضوع نیست.

این سخن را ترجمه پهناوری گفته آید در مقام دیگری

۱ - تم ارجع الى السرالمکتوم ان كنت راغباً في التعقیق.

عقل تو قسمت شده در صد مهم  
 بر هزاران آرزو و طمّ ورم (۱)  
 جمع باید کرد اجزایا بعشق  
 ناشوی خوش چون سرقتند و دمشق  
 پس محالّ وحی گردد گوش جان  
 وحی چبود گفتن از حسّ نهان  
 دیر باید تا که سر آدمی  
 آشکارا گردد از پیش و کمی

### نسخ مورد استفاده از کتاب

قبل از آنکه انجمن آثار ملی در صدد احیاء و طبع و نشر کتب و رسائل فارسی شیخ رئیس ابوعلی سینا بر آید، و این فکر نغز از روح ذوق پرورده ادب دوست اعضاء محترم انجمن علی الخصوص جناب دانشمند مکرم آقای علی اصغر حکمت و تیمسار معظم آقای سپهبد جهانبانی ایدهما الله که وجود ایشان در هر حوزه و انجمنی مانند حلول روح در بدن منشأ اثر و مایه نشاط کار و فعالیت است بیرون تراود، غالب اشخاص از وجود آثار گرانبهای فارسی شیخ غیر از کتاب دانشنامه که مکرر طبع شده و رساله نبض و بعضی رسائل دیگر که از دیرباز بنام وی شهرت داشته است بی اطلاع بودند.

راقم سطور نیز تا این زمان که تهیه نسخه و تصحیح و طبع کنوز المعرّمین را از طرف انجمن محترم بر عهده گرفتم جز نامی مبهم و مشکوک از این کتاب سراغ نداشتم - و با وجود علاقه‌یی که بهمه آثار عربی و فارسی شیخ دارم، شاید باین سبب که در ماخذ معتبر قدیم در جزو مؤلفات شیخ از آن

۱ - مقصود از طمّ و ریم عالم کثرت است. در عربی گویند «جاه بالطمّ والریح» یعنی (بالمال الكثير) = مال بسیار آورد. - از این معنی مجازاً کثرت متفکره و توجه به عالم کثرت اراده کنند.

نام نرفته و انتسابش بدو مشکوک و مورد انکار بود چندان حرص و ولع در جستجوی آن بخرج نداده بودم - هرچه گویاش ، مقدر نبود و چنین اتفاق نیفتاد که تا کنون بر این کار عزم و نیت جزم کرده باشم .

در این ایام بمناسبتی که ذکر شد در پیدا کردن نسخه کوشیدم و بحکم « إِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ سُبُوبَهُ » بعون الله و تیسیره در مدت چند ماه شش نسخه مختلف از آن یافتم که اقدم آنها متعلق بقرن ۸-۹ هجری است و در حواشی و نسخه بدلها بر رمز اختصاری از آنها یاد کرده‌ام باین قرار :

### ۱ - نسخه س

یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار در جزو مجموعه خطی مشتمل بر **کتاب الحیل** بنی موسی و رسائل مهم دیگر از آن قبیله که تاریخ کتابتش علی التحقیق مابین قرن ۸ - ۹ هجری است . - این خود نخستین نسخه‌یی بود از کنوز المعزّمین که بنظر نگارنده رسید و با اجازه و معاضدت رئیس محترم کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج آقا احمد مدظله که طالبان علم را رهبری صدیق و راهنمایی صادق است آنرا برای خود انتساح کردم .

در این نسخه کتاب بدو قسم و قسم اول بهفت مقاله تقسیم شده ، اما متأسفانه بخشی که متعلق باواخر قسم دوم است از مجموعه افتاده و در نتیجه کتاب مطابق این تقسیم ناتمام و محذوف الاخر مانده است .

ای نسخه را متن اول قرار دادم بشرحی که در چگونگی تصحیح گفته خواهد شد .

## ۲ - نسخه ش

دومین نسخه‌ی بود که براهنمایی دوست فاضل ارجمند آقای دکتر عمید استاد دانشگاه بدست نگارنده افتاد، متعلق بحضرت فاضل معظم آقای محمود شهابی استاد دانشگاه دامت افاداته که آنرا از روی کتاب ملکی خود نویسنده بی‌مضایقه ببنده لطف کردند.

اصل نسخه بطوری که فاضل معظم اطلاع میدهند در جزو مجموعه‌ایست متعلق بسده نهم هجری مشتمل بر رسائل مهم از قبیل رساله معرفت تهویم تألیف محمد بن صفار و معرفت اسطرلاب از علی بن عیسی حرانی و امثال آن.

در این نسخه گفتگو از دو قسم برفته و اصل کتاب همانطور که کشف الظنون نشانی میدهد بهفت فصل تقسیم شده و علائم کهنگی از رسم الخطش از قبیل کتابت [ب = پ] و [ج = چ] و فصل و وصل حروف و امثال آن که در قرن نهم از بقایای قرون سابق هنوز معمول بوده، هویدا و مشهود است.

## ۳ - نسخه م

متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک التجار طهرانی زید عمره که آقای سهیلی کتابدار محترم آنرا با کمال محبت و خلوص در اختیار بنده گذاردند و مدتی برای مقابله نسخه خود آنجا آمدورفت داشتم.

این نسخه هم در ضمن مجموعه‌ایست خطی مربوط بقرون متأخر که با دو نسخه مزبور و سایر نسخ معتبر از هر جهت تفاوت دارد. - از جمله اینکه کتاب را بیازده فصل کرده اما ده فصل نوشته و یکی را توهم سقط

نموده و باقی را هم تجزیه و مقدم و مؤخر داشته و بالجمله کتابی ساخته که نام و موضوع و جوهر و مایه مطالبش کنوزالمعزمین و سایر جهاتش پنداری کتاب دیگر است .

مثلاً در نسخه (س) و (ش) و دیگر نسخ فصل چهارم در دُخنه کواکب است . - در نسخه (م) فصل یازدهم را در دُخنه کواکب نوشته و فصل چهارم را از سقطات نسخه اصل خود شمرده ، و سه فصل بخیال خود علاوه کرده است باین قرار : **فصل هشتم** در پاره یی از اعمال مأخوذ از سایر کتب الواح و طلسمات از این قبیل که چند رقعہ بنویسند و کجا دفن کنند - **فصل نهم** در اشکال کواکب - **فصل دهم** در باقی اعمال که باز مأخوذ است از کتب طلسمات و سحر و جادو . - و مطالب این سه فصل هیچکدام مربوط باصل کتاب کنوزالمعزمین نیست !

خوشبختانه کاتب نسخه در پایان کتاب بعد از بخورات کواکب این عبارت عامیانه را نوشته که حاکی از خرابکاری کاتبانست : « از اینجا به فصل پنجم میرود در شرح حروف ابجد که نوشته قبل از این و دُخنه کواکب در فصل چهارم است در اصل از قلم افتاده و در آخر نوشته بود فصل یازدهم در اصل نسخه نداشت ! »

از این شرح معلوم میشود که نسخه منقول<sup>۱</sup> عنه اصیل بوده و در دست کاتبان جاهل باین روز نکبت افتاده است - در آن نسخه مثل سایر نسخ معتبر فصل چهارم را در دُخنه کواکب و فصل پنجم را در تقسیم حروف ابجد نوشته و فصل یازدهم اصلاً نداشته است . - کاتبی فصل دُخنه کواکب را از قلم انداخته و در آخر نسخه خود نوشته ، بعد کاتب دیگر نهم کرده

که فصل چهارم سقط شده و مکتوب آخر نسخه، فصل آخر کتابست، از این اشتباه کتاب بهشت فضل رسیده، و همچنان کتاب خودسر از پیش خود در آن تصرف کرده و کاسته و افزوده تا نسخه‌یی باین صورت در یازده فصل ناقص مغشوش مغلوط در آمده است!

این توضیح را هر چند بظاهر اهمیت و لزوم نداشت عمداً برای آن نوشتم که خوانندگان نموداری از تحریف و تضعیف کتب را در دست کتاب خائن بینند و قدر رنج و زحمت کاتبان و مصححان محقق امین را بشناسند که در ظلمات آب حیات و از خلاب گوهر ناب جسته، یعنی از میان اینگونه نسخ مغلوط مغشوش، نسختی صحیح و مرتب نزدیک باصل فراهم ساخته آنرا در دسترس طالبان گذارده اند.

#### ۴ - نسخه خ

نسخه ایست قدیم مورخه سنه ۹۱۲ هجری و دوازده که خوشبختانه نصیب خود این جانب شد و آنرا در اثناء کار خریداری کردم. بسیار معتبر و کم غلط است، بدین سبب آنرا متن دوم قرار داده با سایر نسخ مقابله کردم. چنانکه عنقریب شرحش بیاید.

#### ۵ - نسخه ض

نسخه دیگری است مورخه ۱۰۵۷ هزار و پنجاه و هفت هم متعلق بخود اینجانب در ضمن مجموعه‌یی که تاریخ کتابت اجزاء آن بخط ضیاء الدین نام اصفهانی مابین سنوات ۱۰۵۴-۱۰۵۸ و مابین نسخ موجوده ممتاز است - مالک این مجموعه که چیزی مهم غیر از همین نسخه مورد

احتیاج ندارد در اتساح سنت و شع عجیب بخرج داد تا آنرا بمبلی  
گزارف بینده فروخت!

کاتب این نسخه در پایان کتاب از خود عملی را باعزیمه و سوختن  
شمع و بخور کواکب برای احراق خصم الحاق کرده که با مطالب کتاب  
تأمربوط است.

## ۶ - نسخه ب

آخرین نسخه‌یی است که بدستم افتاد متعلق باقای دکتر مهدی بیانی  
رئیس محترم کتابخانه ملی فرهنگ در جزو مجموعه کوچکی که تاریخ  
کتابت ندارد و ظاهراً مربوط بقرن دوازدهم باشد.

این بود شرح نسخی که این جانب را در تصحیح و مقابله کتاب مورد  
استفاده واقع شد - اکنون بچگونگی تصحیح می‌پردازیم.

## چگونگی تصحیح کتاب

چون نسخ کتاب بایکدیگر چندان اختلاف داشت که توفیق ما بین  
آنها میسر نبود، ویر کردن حواشی از نسخه بدلهای غیر از حیرت و آشفنگی  
خاطر خوانندگان فایده نداشت، دل بر این اندیشه قرار گرفت که دو متن  
را با نسخه بدلهای لازم چاپ کنم تا نسخه کامل مفید از این رساله طبع  
شده باشد، نه اینکه مطالعه کنندگان کتاب در ترتیب فصول و ابواب و  
صحت کلمات و مطالب دچار تردید و اضطراب شوند و آخر کار ندانند  
که اصل مطلب چیست و عبارت صحیح کدام است؟

اول بار نسخه (س) را که اقدم نسخ بود متن قرار دادم و آنرا با نسخی

که متناسب می نمود مقابله و با حواشی و نسخه بدلهای طبع کردم . - بار دوم نسخه (خ) را که کاملتر و صحیح تر از سایر نسخ موجوده بنظر آمد همچنان با تصحیح و مقابله و ضبط حواشی و نسخه بدلهای بطبع رسانیدم . با این ترتیب کتاب دوم مرتبه چاپ شد که طبع اولش بعلامت ( نسخه س ) از چاپ دوم ممتاز است ، بطوریکه خوانندگان خود ملاحظه می فرمایند .

روش بکارنده در تصحیح همانست که مکرر در مقدمه کتب مصححه خود باز نموده ام باین قرار که نسخ کتاب را با رعایت دو شرط صحت و قدمت ، اساس کار قرار میدهم آنگاه با توجه کامل بالفاظ و معانی بمقابله متن با سایر نسخ می پردازم ، و با توضیح در حواشی اغلاط واضح متن را بدون تردید رفع وزوائد را حذف و سقطات را اثبات و نسخه بدلهای لازم معنی دار را ثبت می کنم - و حتی الامکان از اباشتن حواشی بشکوک و تردیدات و نسخه بدلهای بی معنی لاطائل که نتیجه و اثرش بتقلیط نزدیکتر است تا تصحیح ، احتراز می جویم .

و بالجمله عقیده من در تصحیح و مقابله و معارضه کتب ، همان سنت سنیه ایست که مشایخ قدیم ما در قرائت و سماع و تصحیح کتب فقه و حدیث و تاریخ و شعر و ادب داشته اند ، و از بدعتی که بتقلید اروپائیان در میان ما می خواهد رواج بگیرد سخت بیزارم . - آنان اهل زبان و ادبیات ما نیستند و چاره بی جز این کار ندارند ، بلکه روش آنها در این مورد مستحسن



و موافق روح امانت است . - اما پیروی مادر زبان و ادبیات ملی نیز از اروپائیان ، بهیچوجه شایسته و سزاوار نیست ، مگر اینکه اهل زبان نسبت بموضوع و مطالب کتابی مخصوص ، حکم نا اهل بیگانه را داشته باشد . - در اینصورت هم او را اجباری بر مباشرت و تعهد این کار نیست ، هر کسی را بهر کاری ساختند .

## توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات فنی

### علوم غریبه

در اثناء کتاب حاضر مطالبی درج شده و اصطلاحات فنی بکار رفته که برای اغلب خوانندگان پوشیده و محتاج بتوضیح و تفسیر است . - بدین سبب نگارنده این فصل را در مقدمه افزود تا مطالعه کنندگان از فهم مطالب کتاب باز نمانند و بمراجعه دیگر کتب نیازمند نشوند .

### دو ایر حروف

هر دسته از علمای فنون غریبه موافق سلیقه و نظری خاص حروف بیست و هشتگانه را (۱) بترتیبی مخصوص مرتب ساخته و آنرا پایه و اساس اعمال فنی قرار داده اند .

۱ - سبب اینکه عدد حروف را ۲۸ بگیرند اولاً رعایت حروف الفبای مشترک مابین فارسی و عربی و حروف مختصه عربی است بدین سبب حروف مختصه فارسی را (پ چ ژ ک) ندارد . ثانیاً الف ایته مدی هوایی که آنرا لام الف میگویند بعلامت (لا) نایش میدهند بیون در جزو حروف آهنگی صدا دار نیست و حرف مصوت محض است بحساب حروف صدا دار نمی آید ، برخلاف حروف ایته دیگر یعنی (و ی) که صورت آهنگی و غیر آهنگی دارد و مصوت محض نیست . اکثر قلمها نیز در باب دیات حروف نهجی را ۲۸ حرف میگویند . عقیده علمای ادب نیز در باب خط همین است .

ترتیبات حروف را باصطلاح **دوایر حروف** گویند. - مثلاً **دایره ابث** یا **ابثی**، مقصود ترتیب حروفست بشکل **ا ب ت ث ج ح ...** الخ که معروفترین دوایر حروف می باشد و نزد همگان معلوم و معمولست. - و همچنین **دایره ابجد** یا **ابجدی**، یعنی ترتیب حروف بهجمل: **ابجد هوز حطی کلمن ...** الخ که آن هم معروف و در نوشتن حروف تقویم و گفتن ماده تاریخ معمولست.

بدیهی است که از ۲۸ حرف بقواعد ریاضی اشکل و صور بی حد و حصر پیدا می شود (۱) اما دوایری که علمای فن ترتیب و مبنای اعمال قرار داده اند تا کنون بنظر نگارنده سیزده دایره رسیده که شش دایره اولش بترتیب از سایر دوایر مشهور تر و معمولتر است باین قرار:

**ابث ، ابجد ، اهطم ، اجهب ، ایقغ ، اجزش ، ارغی ، انسغ ، احست ، ادیل ، اجهز ، افسج ، اعهط .**

بعضی در شش دایره معروف که باصطلاح **دوایرسته** گفته می شود بجای **اجهب دایره ارغی** را گفته اند (۲).

۱ - از جمله قواعدش در اصطلاح ریاضی قاعده ترتیب است باین قرار که برای بدست آوردن شماره ترتیب چند حرف باید عدد حروف را از یک تا عدد آخر مطلوب درهم ضرب کرد. مثلاً اگر بخواهیم شماره اشکال ترتیب پنج حرف را بدانیم میگوییم ۱۲۰ صورت پیدا میکند [  $1 \times 2 \times 3 \times 4 \times 5 = 120$  ] - پس برای بیست و هشت حرف باید اعداد را از یک تا ۲۸ بترتیب درهم ضرب کنیم که مضروب فی آخر عدد ۲۸ باشد. - و اگر بخواهیم ترکیبات تنالی و ثلاثی و رباعی آنرا بدانیم قواعد دیگر دارد که در کتب ریاضی بتفصیل نوشته اند.

۲ - در کتاب شرف العلوم محمود حسینی قادری شطاری از عرفای قرن یازدهم که در مطالب کتاب مثال بوقایع سنوات ۱۰۲۴ و ۱۰۳۶ آورده دوائرسته معروف را **ابث ، ابجد ، اهطم ، ایقغ ، اجزش ، ارغی** نوشته است.

دایرهٔ ابث و ابجد را پیش گفتیم - باز محض مثال بعض دوائر دیگر را توضیح میدهیم .

**دایرهٔ اهطم** تشکیل می شود از هشت جمله : اهطم فشد بومن صتض جزکس قنظ دحلع رخغ .

این دایره را از حروف ابجد هوز بیرون آورده اند باین ترتیب که از حرف الف گرفته برعایت چهار عنصر (آتش و باد و آب و خاک) و طبایع اربعه (دو کیفیت فاعلهٔ حرارت و برودت - و دو کیفیت منفعلهٔ رطوبت و یبوست) حروف را چهار بچهار طرح کرده هر عنصری را از بالا بیابین و هر طبیعتی را بترتیب حرارت و یبوست و رطوبت و برودت ، هفت حرف داده اند - پس حروف باین ترتیب از کار بیرون آمده است :

اهطم ف شد ذ (حروف ناری حار) - ب و ی ن ص ت ض (حروف هوایی یابس) - ج ز ک س ق ث ظ (حروف مائی رطب) - د ح ل ع ر خ غ [حروف خاکی بارد] .

از این حروف جمله های اهطم فشد ساخته و آنرا دایرهٔ اهطم نامیده اند .  
**دایرهٔ ایقغ** : این دایره هم از حروف ابجد بحساب **جمل** (۱) بیرون

۱ - کلمهٔ جمل را در حساب جمل یعنی حساب حروف ابجد ، اکثر لغت نویسان معتبر بضم جیم و فتح و تشدید میم ضبط کرده و بعضی بتخفیف میم را نیز صحیح شمرده اند صاحب قاموس مینویسد « کسر حساب الجمل وقد یخفف » . زبیدی مؤلف تاج العروس در شرح این عبارت از این درید لغوی معروف نقل میکند که وی در عربی بودن کلمهٔ جمل بتشدید میم تردید کرده و گفته است « ولا احسبه عربیاً یعنی گمان نمیکنم که عربی باشد - و هو قول بتخفیف میم را نا معتبر و قائل آنرا فیر موقوف شمرده است » قاله بعضهم قال این درید است منه علی ثقة « نگارنده احتمال میدهیم که جمل بتخفیف میم بمعنی خودجمله های مرگ از حروف تهجی یعنی ابجد هوز ... الخ ، نه بمعنی حساب حروف ، هم صحیح باشد اما حساب معروف ، ضبطش چنان تشدید میم است ؟

آمده است باین ترتیب که از يك تا هزار یعنی از الف تا غین را برعایت  
 آحاد و عشرات و مآت از يك جنس پهلوی هم انداخته و از آن نه جمله  
 ساخته اند باین قرار :

ایقغ [ ای ق غ = ۱۰۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰ ، ۱ ] - بکر [ ب ک ر = ۲ ،  
 ۲۰ ، ۲۰۰ ] - جلس [ ج ل ش = ۳ ، ۳۰ ، ۳۰۰ ] - دمت [ د م ت =  
 ۴ ، ۴۰ ، ۴۰۰ ] - و براین قیاس ، هنت ، وسخ ، زعد ، حفص ، طصفا .  
 پس حروف دایره ایقغ اینطور میشود : ای ق غ ب ک ر ج ل ش د م  
 ت ... الخ .

## دایره اجهب که نوشته های کتاب بر آن مبتنی است

دایره اجهب یکی از دوائر اساسی حروفست و ترتیب آنرا در حواشی  
 کتاب باختصار نوشته و آنجا گوشزد کرده ایم که اعمال و مطالب کتاب  
 از قبیل تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه و کواکب سبعة و امثال آن  
 همه مبتنی براین دایره است . و خوشبختانه چون باین اساس پی بردیم  
 تصحیح اغلاط کاتبان که اتفاقاً تحریف و تصحیفشان در مورد حروف  
 مقطعه بی معنی ، عادی و مغتفر است بر ما آسان گردید .

دایره اجهب در بعض رشته های علم جفر و اعداد نیز برای زمام و نظیره  
 بکار می رود - زیرا حروف بیست و هشتگانه را دوبخش مساوی کرده  
 چهارده حرف اول را اصطلاحاً اساس و چهارده حرف دوم را نظیر •  
 میخوانند باین ترتیب :

**حروف اساس :** ا ج ه ب و ز ر د ی ک ش خ ل س

حروف نظیره : ث ظ م ف ذ غ ن ت ص ض ع ح ط ق

از این حروف هفت جمله تشکیل می شود که آنرا دایره اجهب ودایره  
اجهبی می گویند :

اجهب ، وزرد ، یکشخ ، لسنظ ، مفذغ ، تنصض ، عحطق .

پس حرف ( ث ) در این دایره نظیره الف است ، و حرف ( ظ ) نظیره  
( ج ) ، و ( م ) نظیره ( ه ) ، ( ف ) نظیره ( ب ) - و بر این قیاس باقی چهارده  
حرف سطر دوم نظیره حروف اساس باشد .

چون دایره اجهب معلوم شد تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه (۱)  
و کواکب سبعة سیاره و بروج اثناعشر و دیگر تقسیمات با قواعدی که  
در دست داریم آسان گردد و تفصیل آنرا بزودی خواهیم گفت .

## دایره اجذش وارغی

حروف این دو دایره نیز از دو سطر اساس و نظیره تشکیل شود هر سطر  
دارای چهارده حرف .

حروف اساس دایره اجذش :

ا ج ذ ش ظ ق ن ب ح ر ض ع ک و

حروف نظیره :

ت خ ف ص غ ل ه ث د س ط ز م ی

۱ - مقصود طبایع چهارگانه است بعقیده اطبا و حکمای قدیم یعنی دو نوع فاعله  
(حرارت و بردوت) و دو نوع منفعله (رطوبت و ویوست) - در محل دیگر بازهم گفته ایم  
(حواشی ص ۲۲) که مقصود قدما از رطوبت و ویوست نه تری و خشکی ظاهری است  
که بادت بسوده شود بلکه مراد از رطوبت سهولت تشکل، ویوست دیریندگی  
شکل است - و بدین سبب هوا را رطب میگویند که بصورت هر بعد و حجمی زود  
متشکل میگردد .

حروف دایره ازغی :

[ ا ر غ ی ب ز ف ت س ق ث ش ك ج ] - [ ص ل ح ض م خ ط ن  
ذ ظ و ذ ع ه ] چهارده حرف اول را اساس، و چهارده حرف دوم را نظیره  
گویند - و ساختن جمله از این حروف ( اجزش ظقن ... الخ - ازغی  
بزف ... الخ ) واضح است و بشرح احتیاج ندارد.

## قاعده تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه

برای تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه در دایره اجهب همان قاعده  
معمول است که در ابنت و ابجد و سایر دوایر بدان عمل می کنند - یعنی  
حروف : ا ج ه ب و ز ر د ... الخ را از اول اساس تا آخر نظیره چهار  
بچهار طرح کرده هفت حرف اول را از عناصر بآتش که برترین آنهاست،  
و از طبایع بحرارت که بالاترین قوای فاعله است تخصیص می دهند -  
و هفت حرف دوم را بعنصر باد و طبیعت یبوست، و سوم را بآب و رطوبت،  
و چهارم را بخاک و برودت منسوب می کنند [ ۷ = ۴ : ۲۸ ] - و این  
حساب چنین نتیجه میدهد :

۱ - حروف آتشی حار : ا و ی ل م ن ع

۲ - هوائی یابس : ج ز ك س ف ت ح

۳ - مائی رطب : ه ر ش ث ذ ص ط

۴ - ارضی بارد : ب د خ ظ غ ض ق

اینکه گفتیم عقیده مشهور بود که صاحب کتاب ما همانرا پذیرفته

و شرح داده است. - اما بعضی معتقدند که در این تقسیم باید عمل منجمان را در تقسیم بروج بچهار مثلثه عناصر (۱) پیروی کرد، باین معنی که عناصر را بطریق قرینه بندی یکی از بالا و یکی از پایین رعایت کنند و هفت حرف اول را بعنصر نار و هفت حرف دوم را بقرینه مقابلش عنصر خاک، و سوم را بیاد و چهارم را بآب دهند. - این تقسیم خاصه با تعبیری که رفت هم خالی از لطف نباشد.

و نیز عقیده بعضی این است که طبایع مفرده یعنی حرارت تنها، یا برودت تنها را نباید ملاحظه کرد بلکه رعایت طبایع مرکبه یعنی ترکیب قوای فاعله (حرارت و برودت) با قوای منفعله (یبوست و رطوبت) لازم است. - مثلاً حروف مزبور را که مأخوذ از دایره اجهب بود چنین تقسیم می کنند.

اوی ل م ن ع [حروف ناری حار یا بس] - ج ز ک س ف ت ح  
 [= هوایی حار رطب] - ه ر ش ث ذ ص ط [= مائی بارد رطب] - ب  
 ذ خ ظ غ ض ق [= ارضی بارد یا بس] . و بر این قیاس در دایره اهطم  
 می گویند.

اهطم ف ش ذ [آتشی گرم خشک] - بوی ن ص ت ض [بادی گرم تر]

۱ - دوازده برج را بترتیب حمل و ثور و جوزا . . الخ بچهار چهار طرح کنند - بخش اول را که سه برج میشود بعنصر نار نسبت دهند و آنرا مثلثه آتشی گویند [حمل و اسد و قوس] - آنگاه از برج دوم گیرند و چهار چهار طرح کنند و بخاک نسبت دهند و مثلثه خاکی گویند [ثور و سنبله و جدی] - پس از برج سوم گیرند و همچنان طرح کرده حاصل را مثلثه بادی نام دهند [جوزا و میزان و دلو] - سپس از برج چهارم یعنی سرطان گیرند و حاصل را بعنصر آب منسوب کنند و مثلثه آبی نامند [سرطان و عقرب و حوت] .

ج زكس ق ث ظ [آبی سردتر] - د ح ل ع ر خ غ [خاکی سردخشك].  
 ظاهر این گفتار بنظر راجح میرسد، زیرا که مقصود علمای فن از این  
 تقسیمات حصول نتیجه تأثیر و تاثر است و این معنی با تفکیک قوای فاعله  
 از منفعله امکان پذیر نیست. - و آنکه مطابقت قول مشهور، با عنصر هوا  
 طبیعت بیوست همراه می شود و حال آنکه بعقیده حکما عنصر هوا حار و رطب،  
 و عنصر نار حار و یابس است.

هرچند تقسیم حروف بعناصر با تقسیم طبایع فرق دارد، و در این  
 عمل تناسب و تلازم ملحوظ نبوده، اما رجحان رعایت این امر، واضح  
 و معلوم است.

## حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر

چون تقسیم حروف بطبایع و عناصر معلوم شد این بحث پیش می آید  
 که هر حرفی در خواندن و نوشتن چه حرکت و اعرابی بخود میگیرد.  
 فایده این مبحث در ترکیب و قرائت و کتابت کلمات و خواندن اوراد و  
 عزیمه ها و سؤال و جوابهای جفری بخوبی معلوم و ظاهر میشود.

اما در نوع حرکت و سکون چون مناسبات استحصانی و فوقی در کار  
 است سلیقه ها و عقاید ارباب فن در باره آن مختلف شده و ارجح اقوال مخصوصاً  
 با آن نظر که در رعایت طبایع مرگبه داشتیم عقیده مشهور است  
 از این قرار که

حروف آنشی حار را نصب یعنی فتحه دهند بتناسب معنی فارسی  
 (زبر) و عربی نصب (برافراشتن) بمرتبه عنصر نار که از عناصر دیگر



بالاثر و برتر است - و حروف بادی را رفع یعنی حرکت ضمه دهند  
 بمناسبت معنی رفع (بلندی) با وضع عنصر هوا - و حروف مائی رطب را  
 کسره دهند بمناسبت معنی (زیر) فارسی و خفض و کسر عربی (سرافکنندگی  
 و زیردستی) با وضع عنصر آب نسبت به هوا و آتش - و خاکی بارد را مجزوم  
 یعنی ساکن وزده کنند بمناسبت عقیده اکثر قدها که کره ارض را ساکن  
 بی حرکت میدانستند (۱).

بنابر آنچه گفتیم در دایره اجهب هر کجا حروف [ا و ی ل م ن ع]  
 و در دایره اهطم حروف [آ ه ط م ف ش ذ] باشد آنرا فتحه دهند  
 برای اینکه از حروف ناری آن دایره است - و نیز در دایره اجهب  
 هر جا حروف بادی [ج ز ک س ف ت ح] بود در خواندن و نوشتن  
 ضمه دهند - و حروف آبی رطب را [ه ر ش ث ذ ص ط] مکسور،  
 و حروف خاکی بارد را [ب د خ ظ غ ض ق] ساکن کند. مثلاً  
 کلمه اجهب را که از حروف چهار عنصر ترکیب شده است [اجهب]  
 می نویسند و میخوانند - و همچنین [مفرد] و براین قیاس سایر حروف  
 دایره اجهب را حرکت و سکون دهند.

و در دایره اهطم کلمه مرگب از حروف [ا ف س ر] را که الفتر در  
 این دایره از حروف ناری و (ف) هوایی و (س) مائی و (ر) خاکی  
 است چنین نویسند و خوانند [ا فسر].

۱ - بعضی علمای قدیم اسلامی مانند ابوسعید سجری معتقد بحرکت زمین بوده و دلالتی  
 داشته اند که عقیده ابوریحان بیرونی را نیز در باره سکون زمین متزلزل و او را مردود  
 ساخته است. نگارنده این مطلب را در سرگذشت مفصل ابوریحان که بنام **ابوریحان**  
**فامه** تالیف کرده و هنوز توفیق طبع و نشر آنرا نیافته بشرح نوشته است.

در کتاب کنوزالمعزمین مطابق نسخه (س) که طبع اول است درمقالت  
 اول و پنجم متعرض حرکت حروف عناصر شده و در هر دو موضع نوشته  
 است که حروف آنشی را فتح و بادی را کسرو آبی را جزم و خاکی را ضمّه  
 دهند (۱) و بنا براین کلمه اجهب بر اساس این دایره چنین نوشته شود  
 [اجهب].

اما در نسخ دیگر که طبع دوم از روی آنها شده در فصل هفتم متعرض  
 این مبحث شده و در غالب نسخه ها نوشته است « هر حرف که حار باشد  
 منصوب کنیم و حرفی که یابس باشد مرفوع کنیم و حرفی که بارد باشد  
 مجرور کنیم و حرفی که رطب باشد مجزوم کنیم » (۲). و در بعض نسخ بارد  
 را مجزوم و رطب را مجرور نوشته که موافق عقیده مشهور واضح اقوالست

### تقسیم حروف بکواکب سبعة

در تقسیم حروف بکواکب سبعة سیاره، اسهل قواعد این است که  
 حروف دایره اجهب را که اساس اعمال کتابست (و براین قیاس در سایر  
 دوایر حروف) از حرف اول تا آخر که در این دایره الف و قاف است  
 بهفت بخش کنند و بخش اول را بترتیب حروف دایره قسم کوکب زحل  
 کنند - و همچنان سایر کواکب را از علوی بسفلی و از بالا بیابین یعنی  
 ز زحل تا قمر ملاحظه کنند - بدیهی است که بهر کوکب چهار حرف  
 برسد [  $4 = 28 : 7$  ] - نتیجه اش با حاصل فصل پنجم کتاب که طریق  
 حل را قدری دشوارتر نوشته یکی است باین قرار :

۱ - ض ۸ و ۱۴ متن کتاب .

۱ - ص ۲۲ نسخه طبع شده .

اجهپ [ حروف زحل ] - وزرد [ مشتری ] - یکشخ [ مریخ ] -  
 لسنظ [ شمس ] ، مفذغ [ زهره ] - نتصض [ عطارد ] عحطق [ قمر ]  
 تقسیم حروف بروج اثنا عشر

تقسیم حروف بدوازده برج و منسوبات آنها (۱) از جمله اعمال مهم علم  
 حروف و اعداد و الواح است که مصنف کتاب منعرض آن نشده و ما برای  
 تکمیل مطالب آنرا شرح میدهیم .

در تقسیم ۲۸ حرف بدوازده برج چند طریقه معمولست :

۱ - مشهور این است که حروف آتشی را از هر دایره بی که مأخذ  
 عمل باشد بمثلثه بروج آتشی دهند - و حروف بادی را بمثلثه بادی ، و  
 همچنین آبی و خاکی .

دانستیم که منسوب بهر عنصر و طبیعتی هفت حرفست - و چون ۷ قابل  
 قسمت صحیح بر ۳ نیست چنین تدبیر کنند که دو حرف را مکرر سازند  
 تا ۹ حرف شود که بر ۳ قابل قسمت است . - پس اینطور عمل کنند که  
 از حروف ناری مثلاً سه حرف اول را بحمل دهند که اولین برج مثلثه  
 ناری است . پس حروف سوم را مکرر کنند و با دو حرف دیگر از حروف  
 ناری ببرج اسد دهند که برج اوسط مثلثه آتشی است - باز حرف سوم  
 را مکرر کرده با دو حرف آخر از هفت حرف آتشی ببرج قوس دهند که  
 آخرین مثلثه ناری است . - و بر این قیاس در حروف و بروج دیگر عمل  
 کنند تا بهر برجی سه حرف رسد .

عیب این طریقه بنظر ما این است که برج اول و آخر هر مثلثه بی

۱ - برای منسوبات بروج رجوع شود بکتاب التفهیم ابوریحان .

دو حرف اختصاصی و يك حرف مشترك دارند اما ببرج میانگین يك حرف اختصاصی و دو حرف مشترك می رسد . - و از جیح این است که بهر برجی دو حرف ، مخصوص کنند ، و حرف هفتم را میان هر سه برج مشترك دارند و آنرا در اعمال ، شبیه کوکب زوجستدین در احکام نجوم شمارند .

این طریقه علاوه بر اینکه ترجیح بلا مرجح را ازین میبرد ، در عمل جفر و اعداد والواح نیز بهتر و روشنتر نتیجه می بخشد . اکنون جدولی رسم میکنیم مطابق دایره اجهب که در هر خانه زیر نام هر برجی از مثلثه دوسطر حروف نوشته ایم - سطر بالا موافق عقیده مشهور و سطر زیرین مطابق نظری است که خود آنرا اختیار کرده ایم .

مثلثه آتشی		
قوس	اسد	حمل
م ن ع	ی ل م	اوی
م ن ع	ی ل ع	اوع
مثلثه بادی		
دلو	میزان	جوزا
ف ت ح	ك س ف	چ ز ك
ف ت ح	ك س ح	چ ز ح
مثلثه آبی		
حوت	عقرب	سرطان
ذ ص ط	ش ث ذ	ه ر ش
ذ ص ط	ش ث ط	ه ر ط
مثلثه خاکی		
جدی	سنبله	ثور
غ ض ق	خ ظ غ	ب د خ
غ ض ق	خ ظ ق	ب د ق

اکثر اسانید فن در اینگونه تقسیمات بدایره اہطم عمل میکنند کہ

نتیجه اش موافق عقیده مشهور چنین است که در این جدول بترتیب بروج ثبت کرده ایم و خواننده خود میتواند از روی آن چهار مثلثه را استخراج کند:

حمل	نور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
ا ه ط	د ح ا	ب و ی	ج ز ک	ط م ف	ل ع ر
میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ی ن ص	ك س ق	ف ش ذ	ر خ غ	ص ت ض	ق ث ظ

مطابق عقیده نگارنده در مثلثه آتشی حرف (ذ) و در بادی (ض) و در آبی (ظ) و در خاکی (غ) مشترك و هر کدام از بروج را دو حرف مختص است که با آنك توجهی بمطالب گذشته آنرا تشخیص میتوان داد.

۲ - طریقه دوم در تقسیم حروف بروج این است که حروف هر دایره بی را که اساس کار باشد بترتیب، مابین بروج قسمت کنند - چون ۲۸ قابل قسمت بی کسر بر ۱۲ نیست هشت حرف را مکرر کنند تا عدد حروف ۳۶ شود و بهر برجی سه حرف برسد. - باین ترتیب که سه حرف را از اول دایره بیروج حمل دهند، آنگاه حرف سوم را تکرار کنند و بادو حرف بعد بشور دهند، و همچنان تا بجدی رسد - و در چهار برج از جدی تا حوت حرف مکرر نباشد. مثلاً مطابق دایره ابث: [ حمل: ا ب ت - نور: ت ث ج - جوزا: ج ح خ - سرطان: خ ذ - اسد: ذ ر ز - سنبله: ز س ش - میزان: ش ص ض - عقرب: ض ط ظ - قوس: ظ ع غ - جدی: ف ق ک - دلو: ل م ن - حوت: و ه ی ] .

این طریقه بحسب ظاهر هیچ حسن عقلی و فوقی ندارد؟

۳ - طریقه سوم اینست که از ۲۸ حرف ۴ حرف آخر را کنار گذارند و ۲۴ حرف باقی را اساس و نظیره کنند و بهر برجی بترتیب يك حرف از اساس و يك حرف از نظیره دهند. - مثلاً در دایره اَبث حرف الف با (ش)، و (ب) با (ص) و (ت) با (ض) اساس و نظیره باشد. پس بیرج حمل دو حرف (اش) و بیرج ثور دو حرف (بص) و جوزا را حروف (تض) دهند.

اما چهار حرف آخر را (ن و ه ی) بچهار برج اول دهند تا هر کدام سه حرف داشته باشد، و هشت برج دیگر را همان دو حرفست که باز نمودیم و بنا براین حروف برج حمل (اشن) و برج ثور (بصو) و جوزا (تضه) و سرطان (ثطی) باشد. و بعد از آن باقی بروج را هر يك دو حرف رسد (اسد: جظ - سنبله: حغ - میزان: خغ - عقرب: دف - قوس: ذق - جدی: رك - دلو: زل - حوت: سم).

این طریقه نیز خالی از ترجیح بدون مرجح نباشد. و اگر چهار حرف باقیمانده را بچهار برج اوائل چهار فصل اعتدالین و انقلابین میدادند مناسبتر بود و در اعمال قتی نیز نتیجه روشن می بخشید؟

### اوافق و الواح اعداد

یکی از مباحث بسیار شیرین ممتع علوم غربیه فن اعداد و اوافق و الواح است که مشتمل بر مطالب صحیح دقیق ریاضی است و اگر این علم را جز این فایده نبود که موجب تشحیذ ذهن برای علوم ریاضی است هم شایسته توجه بود. و شاید اصل تاسیس این علم از طرف افلا و حکمای بزرگ

به‌همین منظور بوده است که خواسته‌اند از طریق خواص اعداد و الواح،  
 نوجّه مردم را بفتون ریاضی سوق داده باشند. - چه منشأ ظهور بسیاری  
 از علوم شریفه، عقاید ساده و خرافاتی عامّه مردم بوده است. که چون  
 اکثر بخرافات و افسانه‌ها معتقدند، پیشوایان قوم از این خصیصه استفاده  
 کرده و بشر را از این راه بطریق علوم و معارف حقیقی انداخته‌اند.  
 باری مسأله اوفاق یکی از مسائل مهمّ فنّ اعداد و الواح است.  
 وفق: عبارتست از حاصل جمع اعداد هر ضلعی از شکل مثلث و مربع  
 و مخمس و غیره.

وجه تسمیه وفق این است که چون خانه‌های اشکال را با قواعد مقرّره  
 پر کرده و اعداد را هر کدام در خانه خود نوشته باشند، از هر ضلع و هر سمت  
 که حساب کنی حاصل جمع موافق و برابر باشد.  
 مقصود از مثلث در این علم، سطح سه ضلعی معروف نیست بلکه مقصود  
 شکل سه اندر سه است، که سطح چهار گوشه‌ی را طولاً و عرضاً سه خانه  
 یعنی سه مربع کوچکتر، و جمعاً به ۹ خانه تقسیم کرده باشند.  
 و همچنین مقصود از مربع، لوح چهار اندر چهار است که سطح چهار  
 گوشه بزرگ، بشانزده چهار گوشه کوچکتر خانه بندی شده باشد. - و  
 مخمس لوح پنج در پنج است مشتمل بر ۲۵ خانه، و بر این قیاس مسدس  
 و مسبع، تا لوح صد اندر صد که از الواح بسیار مهمّ اعداد است و قواعد  
 ریاضی بسیار دقیق در آن بکار میرود.

ز کوة: در اصطلاح این علم عبارتست از عددی معین در هر شکل که  
 برای پر کردن خانه‌ها بطریق اوفاق، نخست آن عدد را از عدد مفروض



کم کنند و باقی قواعد را در باقیمانده بجای آورند. - مثلاً زکوة مثلث عدد ۱۲ است، و زکوة مربع ۳۰، و مخمس را ۶۰.

قاعده کلی وفق و زکوة این است که باید در شکل مقصود، عدد اول یعنی واحد را با عدد مجموع خانه ها جمع و حاصل را در نصف عدد خانه ها ضرب کنند. - از این عمل حاصل جمع اعداد تمام سطور شکل مقصود بدست می آید.

این قاعده مأخوذ است از قاعده جمع اعداد متصاعده که از واحد شروع شده باشد: عدد کوچکتر یعنی یکی را با عدد بزرگتر جمع و در نصف عدد بزرگتر ضرب کنند. - یا حاصل جمع را در عدد بزرگتر ضرب و حاصل ضرب را تنصیف کنند.

مثلاً اگر بخواهیم حاصل جمع اعداد ترتیبی را از يك تا ده بدانیم می گوئیم  $[1+10 \times 0 = 55]$ . - یعنی اگر اعداد را از يك تا ده زیر هم بنویسیم و جمع کنیم حاصل ۵۵ میشود.

از روی این قاعده در مثلث که عدد خانه های آن ۹ است می گوئیم  $[1+9 \times 4/0 = 45]$  - پس مجموع اعداد طبیعی ترتیبی خانه های شکل سه اندر سه ۴۵ می شود.

و در مربع گوئیم  $[1+16 \times 8 = 136]$  - پس مجموع اعداد طبیعی مربع ۱۳۶ باشد، و همچنین در شکل پنج اندر پنج که عدد خانه های آن ۲۵ باشد مجموع اعداد طبیعی ۳۲۵ است  $[1+25 \times 12/0 = 325]$ .

چون حاصل جمع اعداد طبیعی شکل مقصود معلوم شد، قاعده اینست که آنرا بر عدد سطور شکل تقسیم کنیم خارج قسمت را وفق آن شکل

می گویند - و چون عدد سطور را از وفق تفریق کنیم زکوة شکل بدست می آید .

مثلاً در مثلث عدد ۴۵ را بر ۳ که عدد سطور سه اندر سه است بخش کردیم، خارج قسمت ۱۵ شد  $[۴۵ : ۳ = ۱۵]$  - پس گوئیم وفق مثلث ۱۵ است - آنگاه عدد سه را از وفق کم کردیم حاصل ۱۲ شد  $[۱۵ - ۳ = ۱۲]$  گوئیم زکوة لوح سه اندر سه ۱۲ است .

و در شکل چهار اندر چهار که عدد سطورش ۴ باشد گوئیم :  
 $[۳۴ : ۴ = ۸]$  پس وفق مربع ۳۴ است - باز گوئیم  $[۳۴ - ۴ = ۳۰]$   
 پس زکوة مربع ۳۰ باشد . - و همچنین در لوح پنج اندر پنج گوئیم  
 $[۳۲۵ : ۵ = ۶۵]$  و  $[۶۵ - ۵ = ۶۰]$  بدین سبب وفق پنجم را ۶۵ و زکوة آنرا ۶۰ تعیین می کنیم .

در شکل صد اندر صد که بدان اهمیت بسیار می دهند چون ضلعش ۱۰۰ و خانه آخر یعنی مجموع خانه های آن ده هزار است (۱۰۰۰۰) ، مطابق قاعده مزبور حاصل جمع اعداد ترتیبی از يك تا ده هزار می شود پنجاه میلیون و پنجهزار که حاصل ضرب ده هزار و يك ، در پنجهزار است  $[۱ + ۱۰۰۰۰ \times ۵۰۰۰ = ۵۰۰۰۵۰۰۰]$  - و چون آنرا بر عدد ۱۰۰ که عدد سطور آن شکل است تقسیم ، یا دو صفر آخر آنرا حذف کنی پانصد هزار و پنجاه (۵۰۰۰۵۰) می شود که وفق لوح صد اندر صد است - و چون ۱۰۰ را که عدد سطور شکل است از آن کم کنی باقی مانده (۴۹۹۹۵۰) زکوة صد اندر صد است و در پر کردن این لوح باید آنرا بمرّعات تحویل کنند .

پر کردن لوح عبارتست از نوشتن عدد مفروض در خانه های شکل بطریقی که از هر طرف طولی و عرضی و قطری حساب گشتی و فوق دهد و حاصل آن برابر باشد . - و برای این کار قواعد فنی دقیق داریم . - مثلاً در پر کردن مثلث قاعده این است که زکوة مثلث یعنی ۱۲ را از عدد مفروض تفریق و باقی را بر ضلع مثلث یعنی ۳ تقسیم کنی ، پس خارج قسمت را عیناً در خانه اول بنویسی و در خانه های بعد بترتیب یکی یکی علاوه کنی تا ۹ خانه پرداخته شود .

هر گاه در تقسیم ، باقی مانده داشته باشی ، اگر باقی یکی باشد آنرا در خانه هفتم بیاوری یعنی در این خانه نسبت بخانه ششم دو عدد علاوه کنی - و هر گاه باقی مانده دو تا باشد در خانه پنجم یکی بر عدد طبیعی بیفزایی یعنی نسبت بخانه چهارم دو عدد علاوه کنی .

بعضی کسر ۲ را هم در خانه هفتم می آورند باین طریق که در این خانه نسبت بخانه ششم سه عدد می افزایند .

در خصوص مثلث ذوالاربعه یعنی شکل سه اندر سه چهار ضلعی نکته ایست که بعضی اضلاعش در بعض احوال وفق نمیدهد و شرح آن مناسب این مقدمه نیست .

در شکل مربع هم قاعده این است که زکوة ۳۰ را از عدد مفروض تفریق و باقی را بر ضلع مربع یعنی ۴ قسمت کنی و خارج قسمت را در خانه اول بنویسی و همچنان یکی یکی در خانه های بعد علاوه کنی - و اگر کسر باقی مانده داشته باشی ، یکی را در خانه ۱۳ بیاوری و آنرا نسبت بخانه ۱۲ دونا علاوه کنی - و کسر دورا در خانه ۹ هم یکی بر عدد طبیعی بیفزایی که این خانه از خانه هشتم دو عدد علاوه داشته باشد - و کسر سه را در

خانه ۵ هم یکی علاوه کنی که از خانه چهارم دو تا بیشتر باشد.  
 نکته اینست که در کسر ۳ هم یکی علاوه باید کرد واضح است زیرا هر قدر  
 خانه جلوتر باشد تضعیف و افزایش آن در خانه‌های بعد بیشتر شود.  
 بدین سبب کسر ۳ را در خانه ۵ که بر ۹ مقدم است علاوه کنند و کسر ۲  
 را در خانه ۹ که بر ۱۳ مقدم است و یکی را در خانه ۳ که اواخر بیوت  
 مربع است بیاورند.

در محتمس قاعده معروف این است که از عدد مفروض زکوة ۶۰ را تفریق  
 و باقی را بر ۵ که ضلع این شکل است تقسیم کنند و خارج قسمت را در خانه  
 اول بنویسند و همچنان بطریق طبیعی بر ولاء خانه‌ها را پر کنند. و کسر يك  
 تا چهار همه را در خانه بیست و یکم علاوه کنند اما باین ترتیب که کسر يك را  
 یکی و دو تا را ۲ و سه را ۳ و چهار را ۴ بر عدد طبیعی آن خانه بیفزایند.  
 برای اشکال و صور پنج اندر پنج از محلق و وفق غیر تام و غیره و همچنین  
 ترتیب خانه‌های آن و تفننات ریاضی که علمای فن در این باره داشته‌اند  
 باید بکتاب مفصل رجوع کرد (۱).

۱ - از قبیل کتاب **کنه المراد فی علم الوافق والاعداد** تألیف شرف الدین  
 علی یزدی متوفی حدود ۸۵۰ و **کنه المراد فی وفق الاعداد** فارسی مفصل  
 مبسوط تألیف یعقوب بن محمد بن علی طاوسی که مرتب بر سه لوح و يك مقدمه و يك  
 خاتمه است. و **شمس الافاق فی علم الحروف والافاق** و **بحر الوقوف  
 فی علم الوافق و الحروف** و **کیفیه الاتفاق فی ترکیب الوافق**  
 و **شمس المعارف الكبرى** تألیف شیخ احمد بونی متوفی ۶۲۲ و کتب و رسائل  
 بی حد و حصر دیگر که در علم حروف و ارفاق تألیف شده و تنها صاحب **مفتاح السعاده**  
 احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفی سنه ۹۶۲ بیش از صد کتاب  
 آنرا دیده و شنیده بوده [ج ۱ ص ۲۳۱ طبع جدر آباد کن] - و صاحب **کشف الظنون**  
 نیز اسامی کتب و رسائل فارسی و عربی بسیار در این موضوع ثبت کرده است.

ماتریب طبیعی خانه‌ها را که با اصطلاح (ولاء) گویند مطابق معروف و مشهور مابین اهل فن در سه شکل مزبور نشان می‌دهیم .

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

اما عدد مفروض که در نوشته‌های سابق گفته‌ایم از این قبیل است که مثلاً عدد حروف سوره وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا را بحساب ابجد معلوم کنند و آنرا هنگام شرف آفتاب در لوح پنج در پنج روی کاغذ با کلاب و زعفران بنویسند یا بر لوحی زرین نقر کنند. گویند موجب مزید جاه و دولت و سلطنت و طول عمر و قهر دشمنان گردد.

با عدد آیت نصرُ من الله وَاَنَا فَتَحْنَا رَابِعًا فَبَيْنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ بر لوح مسجع بنگارند باعث فتح و فیروزی شود.

با عدد حروف صوامت یعنی بی نقطه را که ۵۴۳ است با عدد ۲۶۲۴ با عدد نام شخص مفتری بدزبان و مادرش جمع و در مثلث بر کاغذ کیبود رنگ رسم و آنرا در خانه‌ی تاریک دفن کنند و سنگی روی آن بگذارند سبب عقدالکسان خصم باشد. - و امثال این امور که در کتب این فن بی حد و حصر است.

ملاحظه کنید که خردمندان دانش پرور پیشین ، با چه حيله و تدبير

فنون دقیق ریاضی را بخورد جامعه میدادند . - باللعجب که نادانی قوم باز هم کار خود را کرد ، برای استفاده های نامشروع از این فنون چه عمرها تباہ ساخت و چه اندازه بدبختی و سیاه روزی بیار آورد !

## بسط و تکسیر

تکسیر یکی از اصطلاحات متداول فنون غریبه است که در کتاب کنوزالمعزمین ما نیز موافق بعض نسخ قدیمه [ نسخه س مقالت پنجم ص ۱۳ ] بکار رفته و آنرا بطرق و اقسام مختلف در حروف و اعداد والواح عمل میکنند و علمای فن از قبیل محمود دهمدار و غیره بسبب اهمیت موضوع درباره آن رسائل مفرده پرداخته و بعضی اصلاً علم تکسیر را فنی مخصوص شمرده و آنرا بدو قسم تکسیر عددی و تکسیر حرفی تقسیم کرده اند .

کلمه تکسیر در لغت بمعنی بسیار شکستن و بقول علمای صرف ولغت مبالغه و تکثیر در کسر است ، باین معنی که چیزی را چنان بشکنند که پیاره های خرد بسیار مبدل گردد نه اینکه مثلاً دو قطعه شده باشد . و مقصود علمای ادب از معنی مبالغه و تکثیر که در باب تفعیل این ماده و نظایر آن مانند تقطیع و تقطیل<sup>(۱)</sup> میگویند همین بسیاری عمل و نتیجه فعل است نه سختی و شدت *یک عمل* .

اما در اصطلاح بچند قسم و تریب استعمال میشود . - از جمله تکسیر کلمات عبارتست از اینکه کلمه را بحروف مقطع بنویسند مثلاً کلمه سلام

۱ - تقطیع یعنی تجزیه کردن چیزی باجزاء و قطعات بسیار - تقطیل : کشتن جماعت بسیار .

را بنویسند (س ل ا م) . - و بهمین معنی در کتاب کنوزالمعزمین بکار رفته است .

تکسیر حروف بنا بر مشهور این است که اسامی ملفوظه هر حرفی را که با اصطلاح مجموع زیر و بیته است (۱) بحروف مقطعه بنویسند . - مثلاً چون حرف (س) را تکسیر کنند بنویسند [س ی ن] - و حرف [ج] را در تکسیر [ج ی م] نویسند - و بر این قیاس در سایر حروف .

بعضی این عمل را بسط نام دهند و تکسیر را چنان دانند که نام حروف مبسوطه را بحروف و اجزاء مقطع نوشته باشند . - مثلاً در حرف (س) که بسطش [س ی ن] است تکسیرش چنین است [س ی ن ی ان و ن] زیرا خود کلمه (سین) از سه حرف ترکیب یافته است . - و همچنین در حرف (ج) که نام ملفوظش از سه حرف تشکیل شده است در بسط گویند [ج ی م] و در تکسیر [ج ی م ی ا م ی م] .

ممکن است که بر حسب احتیاج و اقتضای کار و مقام باز هم یکدرجه بیشتر تکسیر کنند یعنی حروف مکرر را مرتبه دیگر مکرر سازند و در حروف جیم مثلاً بنویسند (ج ی م ی م ی ا م ی م ی ا ا ل ف م ی م ی ا م ی م) - و همچنان بمراتب دیگر که محتاج مثال و توضیح نیست . - و عمل بسط را در حقیقت می توان درجه اول تکسیر شمرد .

۱ - زیر عبارتست از حرف مکتوب یا حرف اول اسم ملفوظ - و بیته جزء متمم اسم است مثلاً در حرف الف جزء اولش که بکتابت می آید [ا] زیر است و متمم آن [ل ف] بیته است . بدین سبب میگویند « از بیته الف علی را بطلب » زیرا جلد لام وفا بحساب جمل ۱۱۰ میشود مطابق عدد نام علی . - و همچنین در حرف جیم زیرش (ج) و بیته اش (یم) است .

خلاصه اصطلاح فوق چنین میشود که بسط عبارتست از تقطیع اسامی حروف - و تکسیر آنست که اجزاء اسامی حروف را مقطع کنند .  
 اما تکسیر غددی آنست که عدد حروف مبسوطه یعنی اسامی حروف را مشتمل بر مجموع زیر و بیته ، باجزاء مقطع نویسند . - مثلاً حرف مکتوب الف که اول حروفست بحساب جمل یکی است و اسم ملفوظش [ ا ل ف ] صدو یازده میشود - پس در تکسیر بفارسی نویسند : [ ی ک ی س ی ه ش ت ا د ] که خوانده میشود ( یکی سی هشتاد ) - و بتازی [ ا ح د ث ل ا ث و ن ث م ا ن و ن ] یعنی ( احد ثلاثون ثمانون ) .  
 تکسیر اعداد حروف بفارسی یا عربی بسته بسلیقه و طرز عمل است و نتیجه اش مخصوصاً در اعمال جفر بخوبی آشکار میشود .

گاهی تکسیر را مرادف وفق بکار می برند ، باین معنی که مثلاً یکی از اسماء الهی یا جمله بی متبرک را برای منظوری در شکل سه اندر سه یا چهار اندر چهار و غیره طوری می نویسند که از هر طرف ابتدا کنی همان کلمه خوانده شود بترتیبی که پیش در وفق اعداد گفتیم ، و این عمل را باصطلاح تکسیر ذوالکتابه می گویند .

اما این معنی ظاهراً مجازی است از باب تسمیه کَلَّ باسم جزء .  
 صاحب مفتاح السعاده (۱) و کشف الظنون ظاهراً معنی حقیقی بسط و تکسیر را نمی دانسته و در تعریف آن یکی از اعمال جفری را نوشته اند

---

۱ - مفتاح السعاده و مصباح الیاده تألیف احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفی ۹۶۲ که در حدود ۹۴۸ تألیف شده و از مصادر و مأخذ مهم کشف الظنون بوده و در بسیاری از مواضع از جمله همین موضوع بحث ، این عبارات او را نقل و بازگویی کرده است !



که مشتمل بر عمل بسط و تکسیر و مجوز استعمالش همان تسمیه کَلِّ باسم جزء است، باین قرار که میگویند:

علم کسر و بسط عبارتست از علم بوضع حروف مقطعه باین ترتیب که حروف یکی از اسماء الله را با حروف نام مطلوب امتزاج داده در يك سطر بنویسند، و در سطرهای بعد حروف را مقدم و مؤخر بدارند بترتیب و کیفیتی که بعد از چند سطر همان سطر اول بیرون بیاید، پس اسماء ملائکه و دعوات مناسب را بخوانند تا مقصود حاصل شود (۱) . و نیز صاحب مفتاح السعاده در تعریف علم خواص روحانی حروف از اوفاق و تکسیرات حرفی و عددی می نویسد:

عِلْمٌ بِأَجْزِئِ عَنِ كَيْفِيَّةِ تَمْزِجِ الْأَعْدَادِ أَوِ الْحُرُوفِ عَلَى التَّنَاسُطِ  
وَالْتَعَادِلِ بِحَيْثُ يَتَمَلَّقُ بِوَسِطَةِ هَذَا التَّمْدِيلِ أَرْوَاحٌ مُتَصَرِّفَةٌ تَوَثِّرُ  
فِي الْقَوَائِلِ حَسَبَ مَا يُرَادُ وَيُقْصَدُ مِنْ تَرْتِيبِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ  
وَ كَيْفِيَّاتِهَا (۲)

در این عبارت عقیده جمعی از علمای فن، بیان شده است که می گویند چون اشکال و الواح عددی و حرفی با شرایط مقرر ترتیب داده شود، جسدی گردد روح موکل را، و آن روح در اثر علاقه باین جسد منشأ آثار غریبه باشد. و ما خود باین معنی در نوشته های پیش اشارت کرده ایم.

۱- ج ۲ ص ۱۲۰ طبع حیدرآباد وکن.

۲- ج ۲ ص ۶۱۸.

## رقیة تکسیر

عمل تکسیر بطوری که اشاره شد در بسیاری از اعمال فنون غریبه بکار میرود، یکی از آن جمله ساختن رقیه و افسونست برای مقصودی از قبیل تحیب و تبغیض و امثال آن که مطابق نسخه (س) در مقالت پنجم و ششم و در نسخ دیگر فصل هفتم آخر کتاب [ص ۳۳ طبع دوم] در این باره گفتگو کرده و بعمل تحیب مثال زده، اما قاعده کلی این است که: نخست نام دو طرف محبت یا عداوت را بحروف مقطعه تکسیر کنند. آنگاه حروف کوکبی را که مناسب مقصود باشد مانند زهره در محبت و مریخ در عداوت نیز بتکسیر جدا جدا بنویسند.

مؤلف کتاب بهمین مقدار قناعت کرده، اما رسم علمای فن این است که تکسیر حروف یکی از اسماء الهی مناسب را از قبیل **ودود** و **حیب** در محبت، و **مهلك** و **مهیت** در عداوت نیز باید ضمیمه کرد تا جماعاً چهار اسم (دو نام از طرفین با نام کوکب و اسم الهی) تکسیر شده باشد. پس حروف چهار اسم را بایکدیگر امتزاج و ترکیب دهند، وابتدا از نام آن کس کنند که مقصود عامل غلبه و فیروزی وی باشد، باین ترتیب که از حرف اول اسم او و حرف اول نام طرف مقابلش با حرف اول از نام کوکب و اسم الهی **یک** کلمه چهار حرفی بسازند. و همچنان از حرف دوم و سوم تا آخر حروف چهار اسم، چند کلمه چهار حرفی ساخته شود، پس آن کلمات را مطابق قاعده‌یی که در حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر دانسته ایم معرب و معجم کنند، و آنها را وردی سازند و با شرایط و آدابی که در این کتاب و سایر کتب فن نوشته شده است بعد

مناسب بخوانند یا بنویسند تا مراد بر آید انشاء الله تعالی .  
 در ترکیب و امتزاج حروف اسامی یا یکدیگر هر گاه حروف يك  
 اسم تمام شد و از حروف دیگر اسامی هنوز باقی است، حروف اسم ناقص  
 را از سر گیرند چنانکه در متن کتاب [ ص ۱۴ طبع اول و ص ۳۴ طبع  
 دوم ] مثال آورده است .

بعضی در تکسیر نام شخص، اسم مادر او را نیز ضمیمه و از مجموع يك  
 سطر حروف مقطع سازند .

ممکن است از عدد حروف چهار اسم که گفتیم لوحی را مطابق فن  
 اوافق پر کنند یا الواح نوالکتابه ترتیب دهند. از این گونه تفننها در این  
**فنون فراوانست .**

نا گفته ننگذیریم که اصطلاح تکسیر در علوم حقیقی ریاضی نیز داریم  
 که معنی دیگر از آن اراده می کنند و رساله تکسیر دایره ارشمیدس  
 مبتنی بر این اصطلاح است که شرحش باعث طول کلام می شود .

### تناسب الواح با منسوبات کواکب

بعقیده ارباب فن، هر لوحی متناسب با مقصودی است مثلاً لوح سه اندر  
 سه غالباً در مورد تبغیض و افساد و تخریب و لوح چهار اندر چهار در تحبیب  
 و اصلاح بکار میرود .

قاعده کلی این است که منسوبات کواکب را که در کتاب حاضر فصل  
 نانی از طبع دوم [ ص ۲۶ ] باختصار و در کتب نجوم بتفصیل ذکر شده  
 است در نظر بگیرند و کواکب را از سفلی بعلوی یعنی از قمر بزحل  
 مراعات کنند، پس اولین لوح یعنی مثلث را بمنسوبات قمر اختصاص دهند  
 و مربع را بمنسوبات عطارد و مخمس را بشمس و بر این قیاس تا لوح نه

اندر نه را بمنسوبیات زحل مخصوص کنند - و شکل ده اندر ده را برأس  
و بارده در یازده را بدنب دهند - پس دور را همچنان نه نه تکرار کنند  
تا لوح صد اندر صد بمنسوبیات زحل رسد .

مثلاً عملی که منسوب بشیخ بهائی در حواشی پیش نقل کردیم که  
در سال ۱۰۱۰ عدد آیات نصر و فتح را در لوح مسبع نوشت اختیار این  
شکل باین مناسبت است که مقصود فیروزی شاه عباس در جنگ بود که  
از منسوبیات مربع است و شکل هفت اندر هفت بمنسوبیات مربع اختصاص دارد.  
اما شکل شرف شمس که بالواح دیده می شود نقش جداگانه ایست  
که برای آن خواص بسیار می گویند و حروفش بترتیب عبارتست از  
شکل صفر الواح و سه الف که مدئی بر سر آنها کشیده شده باشد پس  
میم شکسته که در جنب آن صورت نردبانی سه پله رسم شده است و بعد  
از آن چهار الف و یک هاء دو چشم و یک واو معکوس که چشم سر واو  
باز و دنباله اش روی حروف مزبور بشکل معکوس دایره زده باشد و الله العالم .

### ارباب ساعات و ایام و لیالی

پیروان احکام نجوم باریاب ساعات و ایام و لیالی بسیار اهمیت میدهند  
و معتقدند که هر روز و هر ساعت از ایام هفته متعلق بیک کوکب و تحت  
تأثیر آن ستاره است که احوال و منوباتش در آن روز و ساعت آشکار  
می شود - و برخی در این دعوی چندان مبالغه دارند که اوضاع و احوال  
عادی شبانروزی اشخاص حتی موضوع افکار و مکالمات بومیته را مرتبط بتأثیر  
ارباب ساعات و ایام و لیالی می سازند و از باب مثال می گویند سبب اینکه موضوع  
سخنان چندتن در يك مجلس انس چند ساعتی خود بخود تغییر می کند

و هر ساعت سخنی بمیان می آید که با ساعت قبل مربوط نیست همانا تاثیر کواکب از باب ساعاتست که هر کدام را در عالم وجود اثر و خاصیتی است! این عقیده چنانکه اشاره کردیم خالی از اغراق و کزافه گویی نیست. و بر فرض که ما بخواص و آثار کواکب و ارتباط و تاثیر و تاثر عوالم وجود با یکدیگر معتقد باشیم و نگوییم «روشنان فلکی را اثری در ما نیست» اعتقاد ماهر گزبان پایه نمی رسد که نامربوط گفتن اشخاص را فقط معلول تاثیر کواکب بدانیم، درحالی که مقتضیات دیگر نیز داریم که از ستارگان بما نزدیکتر است!

باری علمای اعداد و اوقاف و تکسیرات نیز در ترتیب الواح و اوراد و عزائم، ساعات و ایام و بروج بسیار اهمیت میدهند. مثلاً می گویند اعمال مربوط بشمس را روز یکشنبه مخصوصاً در ساعت اول یا ساعت هشتم و یازدهم و بیست و دوم آن روز از طلوع آفتاب، یا در شب پنجشنبه - و کارهای متعلق بزهره را در روز جمعه یا شب سه شنبه باید انجام داد.

اینگونه شرایط و مقررات مبتنی بر ارباب ساعات و ایام و لیالی است که در ترتیب و کیفیت آن از قاعده معمول منجمان پیروی کرده اند. و ما خلاصه آنرا در حواشی کتاب (۱) نوشته و شرح آنرا بمقتعه حواله کرده ایم. مبدأ تقسیم ساعات و ایام و لیالی هفته ساعت اول طلوع آفتابست از روز یکشنبه، باین ترتیب که عدد ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را بمناسبت سبعة سیاره هفت هفت طرح و از شمس آغاز کرده ساعت اول را بدو دهند و آنرا رب ساعت اول روز یکشنبه گویند. و باقی کواکب را از علوی بسفلی یعنی از زحل بقمر رعایت و هر ساعتی را متعلق بکوکبی کنند.

و چون يك دور بپايان رسيد دور ديگر از سر گيرند و همچنان عمل كنند تا ۱۶۸ ساعت هفته مابين كواكب تقسيم شود .

هر كوكبي را كه رب ساعت اول روز ياشب باشد ، آنرا رب تمام آن روز يا آن شب نيز مي گويند . . . و ماخذ اين تقسيم طلوع و غروب آفتابست نه هنگام زوال و نصف النهار .

بنا بر اين كه شمس رب ساعت اول روز يكشنبه باشد ، رب ساعت دوم آنروز زهره مي شود ، و ساعت سوم از عطارد ، ساعت چهارم از قمر ، پنجم از زحل ، ششم از مشتري ، هفتم از مريخ .

و در دور دوم باز ساعت هشتم را بافتاب و نهم را بزهره و دهم را بعطارد و يازدهم را بقمر و دوازدهم را بزحل و سيزدهم بمشتري و چهاردهم را بمريخ دهند . . . و همچنين در دور سوم ساعت ۱۵ ، و در دور چهارم ساعت ۲۲ بافتاب رسد . و باين سبب مي گويند اعمال مربوط بشمس را در اين روز و ساعات بايد انجام داد .

و چون ساعت اول روز يكشنبه متعلق بافتابست ، رب تمام آن روز را هم آفتاب مي گويند . و چون ساعت اول روز دوشنبه با حسابي كه گفتيم بقمر مي افتد آنرا رب روز دوشنبه مي نامند .

و در ساعات ليالي نيز چون ساعت اول شب پنجشنبه متعلق بشمس مي شود ، گويند رب اين شب آفتابست . بالجمله محاسبه مزبور در تعيين ارباب ايام و ليالي اين نتيجه را مي دهد :

ارباب ايام : شنبه زحل ، يكشنبه آفتاب ، دوشنبه ماه ، سه شنبه مريخ ، چهارشنبه عطارد ، پنجشنبه مشتري ، جمعه زهره .

ارباب ليالي : شب شنبه مريخ ، شب يكشنبه عطارد ، شب دوشنبه

مشتري ، شب سه شنبه زهره ، شب چهارشنبه زحل ، شب پنجشنبه  
آفتاب ، شب جمعه قمر .

اکنون که حواله های حواشی را پرداختیم بشرح اصطلاح رقیه  
و افسون و عزیمه که موضوع تالیف و مبدأ اشتقاق نام کتابست و همچنین  
مرادفات و مشابهات آنها از عونه و نشره و امثال آن می پردازیم .

### عزیمه و معزم

پیش در تحت عنوان نام کتاب شرحی درباره اشتقاق کلمه معزم و معنی  
عزیمه تا آن حد که مناسب مقام بود گفتگو کردیم ، دنباله آن مبحث را  
اینجا تکمیل می کنیم .

عزیمه بفتح عین بی نقطه و زاء معجمه هموزن کریمه و یتیمه که در  
فارسی با تاء مبسوطه مانند غنیمت و هزیمت نیز خوانده و نوشته میشود (۱)

۱ - اینجانکه بی دقیق راجع باملاء و لغات فارسی داریم که شایسته توجه است باین  
قرار ، از جمله تصرفات مخصوص فارسیان در کلمات عربی این است که تاء مدوّره عربی  
را که بصورتها گردنوشته می شود معمولاً در کتابت و تلفظ و قرأت مبدل بتاء مبسوطه  
کشیده می کنند - و این سنت را که از علائم فارسی شدن کلمه و بمنزله تذکره ورود  
لغات دخیل در قلمرو زبان فارسی اصل است مخصوصاً قلماسخت رعایت می کردند اما  
در اثر نقل و تحوّل که لازمه زبان زنده است تدریجاً در محاورات فارسی کنونی چنین  
اتفاق افتاده که در بعضی موارد بخصوص از دو املاء یا دولهجه استفاده لغوی می کنند  
باین معنی که يك کلمه مختوم بتاء مدوّره عربی را در فارسی بتلفظ هاء غیرملفوظه که صورت  
وقف تاء گردعربی است يلك معنی ، و با تاء کشیده که سنت معهود است بمعنی دیگر  
بکار می برند - از آنجمله همین کلمه عزیمه است که چون باهاه غیرملفوظ مثل یتیمه بگویند  
بمعنی افسونست و چون با تاء مانند غنیمت بگویند مراد قصد و اراده و آهنگ است  
همچون (عزیمت سفر کردن) و امثال آن - - و نیز در محاورات فارسی فعلی (اراده) یا (ارادت)  
بینه حاشیه در صفحه بعد

و آنرا بر عزائم [= عزایم] بوزن عجائب [= عجایب] (۱) جمع می‌بندند، در اصل لغت عربی بمعنی قصد و اراده جازم مؤکد است و در اصطلاح علوم غریبه کلمات و اورادی را گویند مشتمل بر تعبیرات مخصوص مقرون بسوگندان و تأکید و اسرار و الحاح که آنرا برای ایجاد امری عجیب

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و (مراجعه) با (مراجعت) در معنی و مورد استعمال فرق دارد مثلاً می‌گوییم «فلانکس بطیب مراجعه و از مطب بمنزل مراجعت کرد» یا می‌گوییم «از فلان عبارت این معنی اراده شده است» و نمی‌گوییم (ارادت شده است) - و می‌گوییم «فلانکس از ارادت‌مندان شامت» یعنی بشما محبت دارد و اگر بگوییم (از اراده مندان شامت) مقصود فهمیده نمی‌شود و آنرا غلط میدانند.

اما در قدیم هر دو معنی عزمه یک شکل یعنی بتاء کشیده گفته و نوشته میشده چنانکه سعدی عزمه بمعنی افسون را نیز در شعر گلستان بصورت عزیمت با تاء کشیده آورده است «نه عزیمت اثر کند نه علاج».

۱ - اینجا نیز نکته‌ی راجع بتصرف فارسیان در لغات عربی است از قبیل مائل و زائل و شمائل و دلائل و عجائب و امثال آن که همزه در فارسی مبدل یاء می‌شود [مایل، زایل، شمایل... الخ] و این قاعده را نیز قاعده در تلفظ و کتابت کلاماً مراعات می‌کرده‌اند. اما نکته قابل توجه این است که شکل همزه که در رسم الخط قدیم این نوع کلمات در فارسی دیده میشود در حقیقت همزه نیست و آهنگ تلفظ همزه عربی را نداشته بلکه یاء کوچک ابراست که بسبب کثرت استعمال دنباله آنرا در کتابت حذف می‌کردند و این علامت‌ها که مشبه با همزه عربی شده است برای کثرت توضیح آهنگ تلفظ یاء می‌گذارند و در بسیاری از نوشته‌های قدیم این علامت بادونقطه زیر دندان یاء هر دو موجود است [مایل، زایل] و بالجمله شکل همزه که در این کلمات دیده میشود در عربی حقیقه حرف همزه و دارای مخرج همزه است، اما در فارسی بصورت همزه و در حقیقت یاء دنبال بریده است برای نشان دادن تلفظ یاء.

و همین علامت است که روی‌ها غیر ملفوظ در حالت وصف و اضافه و همچنین روی یاء در کلمات فارسی از قبیل آئین و یائین و دانائی و بینائی و امثال آن میگذاشته و در اثر غفلت احداث مشبه به همزه عربی شده است [رجوع شود بحواشی نگارنده بر کتاب التفهیم و مقاله فاضلان حضرت استاد معظم آقای بهمنیار دام بقاؤه در محله فرهنگستان]



از قبیل تحریک جمادات و احضار ارواح و اعمال تسخیری از فرشته و پری  
و عناصر و ستارگان و کزندگان و امثال آن می خوانند و می دمند تا مقصود  
بر آورده و منظور رام گردد.

گاهی عزیمه را مرادف کلمه رقیه نیز بکار برند که آنرا جداگانه  
تفسیر خواهیم کرد.

و مرادف آنرا در فارسی افسون و دمدم و فاعل و عامل آنرا بتازی  
معزم و بیارسی عزیمه خوان و عزایم خوان و افسونگر و افسون دم  
و افسون خوان و پری خوان و مار افسای و کژدم افسای و امثال  
آن گویند.

امثله و شواهد ترکیبات افسون و افسای در استعمالات فصحای فارسی  
بعد از این در تفسیر آن کلمه بیاید. - اما مشتقات عزیمه در فارسی شعر  
منوچهری را بار دیگر یاد آور می شویم که معنی اصطلاحی عزیمه را نیز  
می فهماند:

چو هنگام عزایم زی معزم      بتک خیزند ثعبانان ریمن

امیر معزی گوید:

کرد کار جهان همی سازد      کار تو بی عزائم و افسون

افصح المتکلمین سعدی فرماید:

چون محبیط شد اعتدال مزاج      نه عزیمت اثر کند نه علاج

اما وجه تسمیه عزیمه و مناسبت معنی اصطلاحی آن با معنی لغوی

چند چیز است:

یکی معنی قسم و تاکید که در جزو معانی ماده عزم در کتب لغت عرب

ضبط شده ، و عزائم بطوری که گفتیم مشتمل بر عبارات تا کید و الحاح و قسم است .

دیگر معنی اراده مؤکد و قوت عزم که بر سبیل اشتراک معنوی وجه جامع مابین همه معانی عزم و عزیمت است و بدین سبب همین معنی را در اول این مبحث ذکر کردیم .

بنظر نگارنده این وجه بهترین وجوه تسمیه و مناسبترین معانی حقیقی لغوی با معنی مجازی اصطلاحی است - زیرا که ظهور اعمال غریبه از انسان بطور کلی که بعقیده من شامل کرامات و خرق عادات و استجابات دعوات اولیاء و بندگان خاص علام العیوب نیز میشود ، همگی بسته بعزیمت یعنی عزم قوی و اراده مؤکد است ، و بدون نیروی همت و خلوص نیت و قوت اراده و اعتقاد جازم و توجه کامل بمقصود و انصراف از شواغل خارجی که از مجموع این احوال در لسان شریعت مطهره بکلمه جامع مختصر ایمان و همچنین بلفظ نیت و حضور قلب و امثال آن و در اصطلاح و عرفای بزرگ بلفظ همت تعبیر شده و رکن اساسی در شرایط اجابت دعوات و ظهور کرامات بحساب آمده است ، صدور آن افعال از هیچکس میسر نمیشود .

امام فخرالدین رازی در کتاب جامع العلوم بطور سؤال و جواب

می نویسد :

س : چرا این علم را عزیمت خوانند - ج : عزیمت نیت است و روح

این علم تقویت نیت است و اخلاص همت و گفته اند عَزَمْتُ عَلَيْكَ اِی

اَوْجَبْتُ عَلَيْكَ - س : چه فرقت میان افسون خوانی و تعزیم و تنجیم

- ج: افسون جنس است و تعزیم نوع است و تنجیم نوع تعزیم، (۱)  
 اما معروف در وجه تسمیه این است که چون عزائم معموله بعبارت  
 «عَزَمْتُ عَلَيْكَ» و «عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ» آغاز می شود آنرا عزیمه  
 گفته اند. - نظیر «عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الدَّاخِلَةُ فِي بَدَنِ  
 هَذَا الْعَبْدِ... الخ در عزیمه بی که برای دفع امراض و اوجاع بر مصروع  
 و امثال آن می خوانند - و «عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْجِرْمُ النُّورَانِي  
 السَّمَاوِي... الخ» در عزیمه تسخیر آفتاب - و «عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا  
 مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ وَالْأَبَالِسَةِ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْأَعَزِّ... الخ»  
 در عزیمه تسخیر جن و پری - و همچنین سایر عزائم که در کتب اهل فن  
 ثبت شده، و معمول این است که بعد از عبارت مزبور سوگندان مؤکد  
 و ایمان مغلظه متوالی با التماس و عجز و الحاح بسیار ذکر می کنند!  
 وجه تسمیه مزبور با عزیمه های معروف عربی بی مناسبت نیست، اما  
 اصل افسون و عزیمه را با عربی بودن و ابتدا کردن به (عزمت عليك) ملازم  
 نیست، چه افسون و عزیمه بزبان فارسی خالص قدیم و زبانهای دیگر نیز  
 داریم که ابدأ فعل (عزمت) ندارد.

### عوذ و تعویذ

عوذ بضم عین بی نقطه که به عوذ بوزن نُقْطُ جمع بسته می شود در اصل  
 لغت عربی اسم مصدر است از عوذ بمعنی اندخسیدن یعنی پناه بردن و

۱ - کتاب معروف (سجینی) چاپ بیئنی ص ۱۶۹ .

پناه دادن و بحمايت گرفتن و پشتيبانى كردن و در پناه كسى از شر دشمن  
ايمان و آسوده زيستن .

و در اصطلاح خاص اهل فن چيزى را گویند كه بقصد حفظ از آفات  
و بليّات و دفع گزند مخصوصاً چشم زخم بر كردن آويخته باشند ، از قبيل  
ادعيه و الواح و طلسمات كه بر پوست كدو يا پوست آهو نوشته آنرا با  
اشياء ديگر از جمادات و نباتات و منسوبات حيوانى مانند شاخ افعى و دندان  
مار و مرجان و مازو و شبه و مهره هاى صدفى و حلزونى كبود و سياه و سپيد  
كه بتيازى خرزّه و ودعه و در محاورات فارسى باختلاف لهجات مهره پيسه و  
كجك و كجى و كجى گريه و كلاچك ناميده مى شود (۱) و قصب الجيب

۱ - در كتاب تحفه حكيم مؤمن مى نويسد كلاچك لغت ديلمى ودعه است .  
در منتهى الارب مى نويسد ودعه شبه سپيد باشد كه از دريا بر آرند و شكاف آن همچون  
شكاف هسته خرما باشد و آنرا بفارسى (مورچه) و بهندى (كورى) گویند و بجهت  
دفع چشم زخم بر كردن كودكان آويزند .  
و هو تيمه را بمعنى مهره پيسه نوشته است كه براى دفع چشم زخم بر كردن اطفال  
آويزند . كلمه تيمه را كه از مرادفات عوده و تعويد است بعد از اين در متن تفسير كنيم .  
اينجا نكته يى را ياد آور ميشويم كه برخى از لغت نويسان فارسى در تفسير كلمات  
جزع و خرزّه و ودعه عربى بسبب تقارب معنى اشتباه و تخطيط كرده اند .  
جزع : مهره پيسه يعنى سياه و سپيد است كه اكثر از جنس آبگينه باشد و باين  
مناسبت چشم را بجزع تشبيه ميكند خرزّه : مطلق مهره متقوست كه در رشته  
كشيده باشند خواه از جنس شبه باشد و خواه از آبگينه ، مهره هاى كبود رنگ را  
كه براى تعويد بگردن آويخته شود نيز خرزّه گویند . - ودعه مهره هاى الوان  
دريائى كه بقول صاحب قاموس و مترجمان كتاب او شكافى بشكل هسته خرما دارد و  
آنرا بفارسى معمولى كجى و كجك ميگویند . - اما مورچه كه در منتهى الارب نوشته  
اگر نسخه ضحيح باشد ممكن است با واو مجهول بمعنى (مهرچه) مرادف (مهره) باشد  
اما در فرهنگها باين معنى ضبط نشده است ؟  
كلمات مزبور را بسبب قرب معنى مجازاً بجاي يكديگر هم استعمال ميكند و شايد هم  
امر موجب اشتباه لغت نويسان شده باشد .

و همچنین بعض گیاهها و چوب درختان دیگر که با اعتقاد عامه از آسیب چشم زدگی جلوگیری می کند و عبری معوذ گفته می شود، و امثال آن همه را در رشته بی کرده بر گردن اطفال آویزند برای اینکه از آفت جنون و فزع و چشم زخم و گزند های دیگر ایمن و محفوظ باشند. و آنرا در زبان فصیح ادبی چشم پنام و خرمک یا چرمک [= چشمک] (۱) چشم زد و در اصطلاح متداول عامه نظر قربانی و نظر بند و چشم بند و نظایر آن گویند.

و از آن قبیل است چیزی که هم بر گردن و بر دوش کودکان از دو طرف بشکل تقاطع صلیب حمایل کنند و آنرا چهلویک بسم الله نامند: پولکهای حلقه دار است که از زر و سیم یا فولاد ساخته و روی هر یک جمله بسمله را نوشته و همه را بیک رشته کشیده باشند و آنرا بوضعی که گفتیم حمایل

۱ - این کلمه در طبع فرهنگ اسدی و سایر فرهنگها از قبیل جهانگیری و برهان قاطع و انجمن آرا و غیره خرمک با خاء معجمه و راه مهمله ضبط شده اما در بعض نسخ خطی قدیم فرهنگ اسدی که ظاهراً مأخذ فرهنگهای بعد بوده جزمک باجیم و زاء یک نقطه که رسم الخط قدیم (ج) و (ز) فارسی نیز هست نوشته که محتمل است اصل آن چرمک لغت و لهجه یسی از چشمک بوده و در نسخه ها بخرمک تصحیف شده باشد؟

در حاشیه طبع جدید فرهنگ اسدی که با اهتمام حضرت استاد دانشمند گرامی آقای عباس اقبال آشتیانی سلمه الله تصحیح و طبع شده هم در حاشیه [ص ۲۷۵] نسخه بدل جزمک باجیم موخده و زی سه نقطه یارسی ضبط شده که با جزمک یکی است؟ کلمه خرمک در فرهنگهای معتبر بمعنی مهره از آبگینه کبود و سفید و سیاه که برای دفع چشم زخم بر گردن اطفال بندند و آنرا چشم زد گویند ضبط شده و معلوم نیست که صاحب انجمن آرا از چه مأخذ این مطلب را گرفته که خرم را بوزن کرم بمعنی چنان مهره و کاف را علامت تصغیر گفته که مرادف جزع و خرزه و تیسره عربی است؟

کردن و سینه اطفال کنند .

از این معنی مجازاً بعلاقة عموم و خصوص یا اطلاق و تقيید، مطلق هر دعا و لوحی است که آنرا بمقصود ایمنی از چشم زدگی و آفات دیگر بخوانند یا نوشته با خود دارند مانند آیت (وَ اِنْ يَكَادُ) که این کلمات آنرا بخوانند و مکتوب آن یا لوحی را که از عدد حروفش پر شده باشد همراه خود دارند یا در محلی از قبیل سردرخانه و باغ قرار دهند . و نیز ادعیه روزانه که بنام عوذات و تعویذات و تعاویذ، هر روز دعایی مخصوص که اغلب بکلمات استعانه شروع می شود (۱) برای دفع شرور و بلیات آنروز بخوانند و آنرا عوذة شنبه و نیکشنبه . . . الخ گویند . . . و همچنین اشیاء دیگر از جمادات و نباتات که هر قوم و جماعتی باعتقاد خود آنرا دافع چشم زخم دانند از قبیل درخت معوذ اعراب جاهلی و آهن یارم و نعل که عوام فارسی در کاب اتومبیل و آستانه و سردر سرای نصب کنند یا ودعه که برگردن اسب و استر و درختان بار آور و چیزهای دیگر که در نظر ایشان عزیز و ارجمند باشد بینند .

کلمه عوذة عربی و چشم پنم و چشم زد و نظایر و مرادفات آن از الفاظ تازی و پارسی در هر دو معنی مطلق و مقید که گفتیم استعمال می شود . و گاهی هم این کلمات را بمعنی رقیه و افسون بکار برده اند که امثله و شواهدش بعد از این بیاید .

کلمه معاذه بفتح میم هم در عربی مرادف عوذة اصطلاحی ضبط شده است .

۱ - نظیر أعوذ بوجوهک الکریم - أعوذ بالله من شرّ فلان - و أعید فلاناً بالله و آسائه من کلّ ذی شر و کلّ دایه و حاسد و حین . . . الخ .

اما تعویذ بمعنی مصدری عمل عوذ است که عامل آنرا بر عربی معوذ  
بکسر واو مشدّد و بفارسی چشم افسای گویند، و بمعنی اسم مصدری مرادف  
عوذ و معاذه آمده، و بهمین معنی در مکالمات و نظم و نثر فصیح فارسی معمول  
و متداول شده است.

معوذتین بصیغه تثنیه معوذ با کسر واو مشدّد، دو سوره فلق و ناس است  
از سوره قرآن مجید پشت سر یکدیگر که بکلمه (قُلْ اَعُوذُ) ابتدا شده  
و در حدیث است که «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّذُ نَفْسَهُ  
بِالْمُعَوِّذِ تَيْنِ بَعْدَ مَا طَبَّ» (۱).

معوذ بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل در استعمالات عربی اسم مکان  
است بمعنی محل بستن عوذ و قلاده و گردن بند... و بفتح و کسر واو مشدّد  
هر دو بمعنی نوعی از رستنی هاست که اعراب جاهلی بدان تعویذ میکردند  
کثیر بن عبدالرحمن خزاعی در وصف زنی گوید.

اِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا رَاقَ عَيْنِهَا مَعْوُذُهُ وَاَعْجَبَتْهَا الْعَمَائِقُ

یعنی چون از خانه اش بیرون آید گیاه تعویذ که در آن حوالی روئیده است  
اورا از چشم زخم مردمان محفوظ دارد.

بطوری که اشاره کردیم تعویذ و عوذ در میان هر قوم و ملتی بشکلی  
معمول و رایج است، مخصوصاً اعراب جاهلی در این باره عقاید عجیب  
و غریب داشتند - و معروف این است که این عقاید اول بار در میان جماعتی

۴ - نهایه ابن اثیر و لسان العرب در ماده عوذ.

از مردم یمن شایع شده و از ایشان بقبیله بنی حنیفه و از این قبیله بسایر طوایف و قبایل عرب سرایت کرده است. و بعضی همان بنوحنیفه را منشأ و مظهر اول گفته اند (۱).

آیه شریفه قرآن مجید «كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَمْوَدُّونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا» (۲)، و احادیث و دستورها که از پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين در نهی از تعلیق عوذ و تمسک برقیه و افسون روایت شده و همچنین وضع استعاذه (۳) با اهمیتی که اسلام باین کلمه داده (۴) همه در رد و تخطئه آن عقاید خرافی است که مابین عرب بعد و فور شیوع داشته و آیین پاک اسلام در زدودن خرافات و نجات دادن بشر از قیود واهی اباطیل و هدایت او بصراط مستقیم توحید که یگانه راه سعادت و آرامش روح انسانی باشد میکوشیده است (۵).

۱ - رجوع شود بتفسیر ابوالفتوح رازی و مجمع البیان طبرسی و تبیان شیخ طوسی و تفسیر کبیر امام فخر رازی در شرح آیه شریفه «کان رجال من الانسی یموذون برجال من الجن» .

۲ - سوره جن جزو ۲۹ .

۳ - یعنی گفتن « اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » .

۴ - رجوع شود ببقعه تفاسیر در معنی و خواص استعاذه .

۵ - محض رفع توهم یادآور میشویم که آنچه از جنس عوذات و تسمائم و رقی و عزائم و احراز ائمه دین در کتاب بحار الانوار مجلسی و مهج الدعوات ابن طلوس و دیگر کتب معتبر ادعیه نقل شده، بر فرض صحت متن و سند، اغلب مشتمل بر آیات قرآنی و ادعیه توحیدی است و زبعلی بافسونهای بی معنی و توسل بجن و پری ندارد و در این باره نیز بجهت است که شرح مناسب این مقام نیست .



در لسان العرب می نویسد: « **الْمَوْذَةُ وَالْمَعَاذَةُ وَالْتَعْوِيدُ الرَّقِيَّةُ** يُرْفَى بِهَا الْإِنْسَانُ مِنْ فَرْعٍ أَوْ جُنُونٍ لِأَنَّهُ يُعَاذُ بِهَا... وَ أَمَّا التَّعَاوِيدُ الَّتِي تُكْتَبُ وَ تَعْلَقُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنَ الْعَيْنِ فَقَدْ نُهِيَ عَنْ تَمْلِيْقِهَا وَ هِيَ تُسَمَّى الْمَعَاذَاتِ أَيْضاً يُعَوِّذُ بِهَا مَنْ عَلِقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعَيْنِ وَ الْفَرْعُ وَ الْجُنُونُ وَ هِيَ الْمَوْذُ وَ أَحَدُهَا عَوْذَةٌ » .

صاحب منتهی الارب میگوید: « **تعویذ آنچه از عزایم و آیات قرآنی** و جز آن نوشته جهت حصول مقصد و دفع بلاها با خود دارند » .

صاحب المنجد پس از شرحی که در تفسیر کلمات عونه و تعویذ نوشته (۱) برای تصویر معنی یکی از اشکال گلوبند نظر قربانی اطفال را نقش کرده است.

## کلمه تعویذ و مرادفات آن در فارسی

از کلمات عربی مرادف عونه در فارسی بیشتر لفظ **تعویذ** بمعنی اسم مصدری مرادف عونه معمول و متداول شده و موارد استعمالش در گفتار

۱ - « **الْمَوْذَةُ وَ التَّعْوِيدُ** اسماٌ بمعنی الرقیة وهی الَّتِي تُكْتَبُ وَ تَعْلَقُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِتَقِيَهُ فِي زُعْبِهِمْ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْعَيْنِ » توضیحاً باید دانست که لفظ (عین) از جمله کلماتی است که در عربی معانی بسیار برای آن گفته اند هر چند اکثر آن معانی برسبیل اشتراك منوی بیک معنی باز میگردد. - و یکی از آن معانی بصورت اسم مصدر « آسیب چشم زخم و باستعمال مصدری . چشم زدن و چشم کردن است که فاعل آن یعنی چشم زنده را عاین » و چشم خورده را **معین** و **معیون** میگویند .

و در فارسی فصیح ادبی افعال مرکب لازم و متعدی **چشم زدن** و **چشم خوردن** و **چشم رسیدن** بکار رفته و در محاورات **چشم کردن** و **نظر زدن** و **چشم شور خوردن** نیز معمولست .

فصحای فارسی از این قبیل است .

ناصر خسرو در اصطلاح خاص تعویذ گوید :

تعویذ و فابرون کن از گردن      ورنه بجفا گلوت بفشارد

در ابیات منسوب با ابوطاهر خسروانی در معنی رقیه و افسون بکاررفته که

عامل آن راقی و افسونگر است :

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند

کزین چهار بمن ذره بی شفا نرسید

طیب و زاهد و اخترشناس و افسونگر

بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ (۱)

مولوی نیز بهمین معنی فرموده است :

رقعه تعویذ میخواهند نیز      در شکنجه طلق زن از هر عزیز

اما مرادفات آن در فصیح فارسی کلمات چشم پنام و چشم زد و

خرمک یا چڑمک که پیش گفتیم معروفست - و در بعض فرهنگها از

جمله برهان قاطع کلمه چشم وهم بوزن چشم زخم به معنی دعا و تعویذی

که بجهت چشم زخم نویسند، و چشم وهام بوزن و معنی چشم پنام نیز

ضبط شده است !

شهید بلخی فرماید در چشم پنام بمعنی تعویذ و دعای چشم زخم :

بیا نگارا از چشم بد بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

۱ - قافیه تعویذ یارسید [ = رسید ] مبتنی است بر قاعده دال و ذال فارسی و عربی

که نظیرش در آثار گویندگان پیشین فراوان یافته می شود .

شمس فخری گوید :

هر که را حرز مدحت باشد      نبود حاجتش بچشم پنام  
برای کلمه خرمک بمعنی چشم زد و گلو بند تعویذ در فرهنگ اسدی و  
جهانگیری این بیت از منجیک بشاهد آمده است :

ترسم چشمت رسد که سخت خطیری (۱)

چونکه نبندند خرمکت بگلو بر

ترکیب چشم افسا و چشم فسا و چشم افسون نظیر مار افسا و مار افسون  
در فارسی فصیح بمعنی افسون چشم زخم و رقیه گر و عامل عونه است که  
بتازی معوّذ راقی گویند .

در فرهنگ جهانگیری مینویسد چشم فسا کسی را گویند که افسون  
چشم زخم کند ، بدیهی گوید :

چشمش گویی ز بهر چشم بد آیدون

چشم فسایست و دل برنده و جانست (۲)

از جمله کلماتی که در فرهنگها بمعنی تعویذ مرادف چشم پنام ضبط  
شده کلمه چشماروست بوزن شفتالو (۳) که در رباعی منسوب بسید حسن

۱ - حقیری ، خ

۲ - نگارنده چون تعریف و تصحیفهای عجیب در اشعار فرهنگ جهانگیری دیده بضبط  
صحیح این بیت نیز بی اعتماد است ؟

۳ - کلمه چشماروست یا الف ممدوده مجزاً یعنی (چشم آرو) هم نوشته اند . . در فرهنگ  
جهانگیری و برهان قاطع نوشته است « چشمارو چیزی را گویند که بجهت دفع چشم  
زخم و چشم بد بسازند اعم از آنکه برای آدمی باشد یا حیوانات یا کشتزار و باغ و  
خانه و سرای » و اصل کلمه را برهان قاطع بوزن شفتالو و جهانگیری با الف ممدوده  
رواو مجهول ضبط کرده اند .

غزنوی آمده است :

ای سرقا یا بناز کی سرو سهی از جمله نیکوان بخوبی توبه  
 بزحسن و جمال بیش می افزاید چشمارو را چو خال بر روی نهی (۱)  
 اما از بعضی موارد استعمال کلمه چنین بر می آید که چشمارو بمعنی  
 طعامی است که بر سبیل صدقه برای صحت بیمار آفت زده بمستمندان  
 بدهند، و آفت شامل چشم زخم نیز می شود - سعدی در بوستان فرماید :  
 چو چشمارو آنکه خورند از توسیر که از بام پنجه گزافتی بزیر  
 یعنی وقتی از نعمت تو بدیگران خبری میرسد که ترا بلایی سخت  
 رسیده باشد .

بدیهی است که این معنی با چشم پنام و تعویذ فرق دارد، و ممکن است  
 که بطریق تجویز از يك معنی بمعنی دیگر استعمال شده باشد .

### تمیمه

از جمله کلماتی که در عربی مرادف عوفه و تعویذ بمعنی خاص استعمال  
 می شود تمیمه است بوزن یتیمه که آنرا بر تمیم و تمیمات و تمائم جمع  
 می بندند .

و از مجموع نوشته های لغت نویسان معتبر (۲) و موارد استعمال کلمه

۱ - در دیوان چایی سید حسن جزو رباعیهای مستدرک آخر کتاب آورده و (خاک)  
 بجای (خال) نوشته است .

۲ - تاج العروس در شرح قاموس می نویسد «التیم جمع تيمه كالتمام اسم لفرزة رفظاء  
 تنظم فی السیرتم یمتد فی العنق» - لسان العرب که در جمع اقوال لنویان مصداق مثل معروف  
 عربی «كل الصید فی جوف الفراء» است می نویسد «التیم الموز واحدھا تيمه قال  
 بقیه حاشه در صفحه بد

چنین مستفاد می شود که تمیمه در اصل بمعنی مهره ییسه یعنی سیاه و سپید است که برای تعویذ چشم زخم و گزند های دیگر بر کردن کودکان آویزند ، درست مرادف خرمک فارسی بتفسیری که از فرهنگها نقل کردیم (۱) .

هر چند ممکن است که بعلاقة اطلاق و تقييد يا عام و خاص آنرا در معنی مطلق عوده و تعویذ آدمی و حیوانی بکار برند ، خواه بر کردن آویخته یا برپای و بازو بسته یا در جیب هشته باشد . اما اصل معنی حقیقی همان مهره ییسه است که بقصد تحفظ از آسیب جن و پری و چشم بد آدمی بر کردن اطفال بیاورند .

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

ابومنصور اراد الخرز الذي يتخذ عوداً والتبسة خرزة رفطاء تنظم في السير ثم يعقد في العنق وقيل هي قلادة يجعل فيها سيور و عود و قبل التبسة عودة تعلق على الانسان وفي الحديث من علق تبسة فلا اثم الله له ويقال هي خرزة كانوا يعتقدون ان فيها تمام الدواء والشفاء و اما المعاذات اذا كتب فيها القرآن و اسماء الله تعالى فلا بأس بها والتبسة قلادة من سيور و ربما جعلت العود التي تعلق في اعناق الصبيان قال ابومنصور التمام واحدها تبسة وهي خرزات كان الاعراب يعلقونها على اولادهم يتقون بها النفس والعين بزمهم و ابطله الاسلام و قال ايضا و من جعل التمام سيوراً فغير مصيب ولم اربين الاعراب خلافاً ان التبسة هي الخرزة نفسها « انتهى ملخصاً .

۱ - عين عبارت فرهنگ اسدی دريك نسخه این است « خرمک مهره یی بود از آبگینه آنرا چشم زد گویند » و در نسخه دیگر « مهره یی بود از آبگینه کبود و سیاه و سپید و آنرا چشم زد و جزمک گویند : ص ۲۷۵ طبع آقای اقبال آشتبانی » .

نکارنده را غیر از جزمک [ = چشمک ] که در حواشی پیش گفتم حدسی دیگر بنظر آمد که شاید اصل کلمه **جزعک** باشد که بخرمک تصحیف شده است مأخوذ از **جزع** عربی بمعنی مهره آبگینه سیاه و سپید با کاف نسبت فارسی که بهاء نیز تبدیل می شود و با اشتباه آنرا هم کاف تصغیر می گویند ؟

سلمة بن خرشب شاعر معروف عرب گوید :

تَعُوذُ بِالرَّقِي مِنْ غَيْرِ حَبَلٍ      وَ تَعْقُدُ فِي قَلَائِدِهَا التَّمِيمُ

طفیل گوید :

قَالَ أُمْتُ أَجْعَلُ لِنَفْرٍ قِلَادَةً      يُتَمِّمُ بِهَا نَفْرٌ قِلَائِدَهُ قَبْلُ (۱)

شاعر دیگر گفته است :

إِذَا مَا لَمْ تُفْلِحْ مَرْيَنَةٌ بَعْدَهُ      فَنُوطِي عَلَيْهِ يَا مَرْيَنُ التَّمَائِمَا

شاید رسم تمیمه بستن کودکان مانند تعویذ و چیزهای بسیار دیگر از این قبیل، از عرب بسایر ملل و اقوام اسلامی رسیده و سرایت کرده باشد. چه این عادت که منشأ و مایه اش عقاید جاهلی است در اعراب چندان شایع و مستمر بوده که ولادت و کودکی را با تمیمه بستن ملازمه میدادند. و در زبان رایج و ادبی عرب تمیمه بستن کنایه از کودکی و ولادت، و محل تمیمه بستن کنایه از محل تولد و موطن اصلی است و کلمه مُتَمِّمٌ بمعنی محل بریدن ناف یعنی مولد؛ و فعل آتَمُّ بمعنی نزدیک شدن وقت زاییدن ظاهراً از همین معانی کنائی آمده است. . رفاع بن قیس اسدی گوید :

بِلَادٍ بِهَا نَيْطَتْ عَلَيَّ تَمَائِمِي      وَأَوَّلُ أَرْضِي مَسَّ جِلْدِي تُرَابِهَا

فرزدق شاعر معروف عهد اموی گوید :

۱ - فعل تمم از باب تفعیل بمعنی تمیمه بستن مولود آمده است . - در لسان العرب (یتیم) بصیغه باب افعال نوشته و مقصود شاعر را گفته است « ای عاذه الذی تقلده قبل » .

۲ - نوطی، فعل امر حاضر موزن است از ناط ینوط بوزن قال یقول که فعل مخصوص این مورد است یعنی بستن و آویختن گلوبند و تمیمه بگردن .

و كَيْفَ يَضِلُّ الْعَنْبَرِيُّ بِبَلَدِهِ بِهَا قُطِعَتْ عَنْهُ سُيُورُ التَّمَائِمِ (١)

ابوالاسود دوقلی در باره حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین  
علیهما السلام گفته است :

وَ اِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَ هَاشِمٍ لَا كَرَمٌ مِنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمِ (٢)

بطوری که در سابق گفتیم اسلام انواع تمیمه و رقیه و سحر و نیرنگ،  
و بطور کلی هر چیزی را که مشتمل بر توسل جز بخدای یگانه باشد شرک  
شمرده و آنرا تحریم کرده و تنها ادعیه و تعویذاتی را رخصت داده است که  
از راه توحید و خداپرستی منحرف نشده باشد و بدین سبب ائمه و فقهای  
اسلام اقسام عوذات و احراز را که متضمن آیات قرآنی و اسماء سبحانی  
البارئین است.

در حدیث ابن مسعود است که « التَّمَائِمُ وَ الرُّقَى وَ التُّوَلَةُ مِنَ الشِّرْكِ » (٣)

و در حدیث دیگر است « مَنْ عَلِقَ تَمِيمَةً فَلَا تَمَّ اللهُ لَهُ » (٤)

ابوذویب هذلی در رثاء معروف گوید :

وَ اِذَا الْمَنِيَةُ اَنْشَبَتْ اَخْطَارَهَا اَلْقَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ (٥)

١ - سیور : بضم سین و یاء جمع سیربمعنی خیط و رشته است .

٢ - مجمع البحرین .

٣ - لسان العرب و نهجیه ابن اثیر - **توله** بضم و کسرتاء و فتح واو از کلناتی است که با  
رقیه و عزیزه و تمیمه و همانند آن تردیف می شود و آنرا بسحر و نیرنگ و جادو و امثال  
آن تفسیر کرده اند .

٤ - صحاح اللغة و نهجیه ابن اثیر و لسان العرب .

٥ - برای باقی اشعار و شرح آن رجوع شود بشرح حماسه ای تمام .

اما فرق تمیمه با تعویذ این است که تمیمه خود آن مهره هاسب که وسیله عوزه می شود، و تعویذ عملی است که با آن مهره ها برای دفع چشم زخم کنند.

بعبارت دیگر در تمیمه ذات معروض وصف، و در تعویذ صفت عارض ذات ملحوظ است.

## رُقِیْه

رُقِیْه بضمّ راء و سکون قاف که بر رقی با الف مقصوره جمع بسته شود، عربی افسونست که عامل آن را راقی و جمع آن را رواقی بمعنی افسون خوان و افسونگر می گویند.

و در اصطلاح کلماتی است که برای دفع امراض و تسکین ارجاع و رام کردن و بیرون کشیدن مار و کژدم از سوراخ و رفع آسیب پریان و کزندگان و مقاصد دیگر از این قبیل بنویسند یا بخوانند و بدینند، و همچنان اعمال دیگر که در این موارد بجای آورند تا مراد حاصل شود.. مانند رُقِیْه ضرس و حُمی و عَیْنِ یعنی افسون درد دندان و تب بند و افسون چشم درد یا چشم زخم، و رُقِیْه حَیْه یعنی مار افسون و امثال آن.

و در حدیث روایت کنند «لَارُقِیَّةُ الْأَمِنْ عَیْنٍ أَوْ حَمَیَّةٌ» (۱) یعنی افسونی سودمندتر از رُقِیْه چشم زخم یا چشم رسیده و نیش کژدم یا کژدم کزیده نباشد.

نابغه گوید: تَنَازَرَهَا الرَّاقُونَ بِنَسَمٍ أَسْمِهَا... الخ.

۱ - درنهایه ابن اثیر و لسان العرب اینطور معنی شده است که «لَارُقِیَّةُ الْأَمِنْ أَوْ حَمَیَّةٌ»



لَمَدَ عَلِمْتُ وَالْأَجَلِ الْبَاقِي أَن لَنْ يَرُدَّ الْقَدْرَ الرَّوَافِي

کثیر برای عبدالملک بن مروان ، مضمونی بدیع ساخته است :

وَمَا زَالَتْ رُفَاكَ تَسْلُ ضِغْنِي وَتُفْعِرُجُ مِنْ مَكَامِنِهَا ضِيبَابِي

وَيَرْقِينِي لَكَ الْحَاوُونَ حَتَّى أَجَابِكَ حِيَّةٌ تَحْتِ الْحِجَابِ (۱)

از اشعار عربی سعدی است :

أَخْلَانِي أَحِبَّائِي كَرُونِي حُبَّهَانِي

مَرِيضُ الْعَشْقِ لَا يَبْرَأُ (۲) وَلَا يَشْكُو إِلَى الرَّاقِي

گاهی رقیه را بر سبیل تسامح و تجوز در معنی تعویذ و حرز و عزیمه و الفاظ قریب المعانی دیگر نیز استعمال کنند اما اصل معنی اصطلاحی آن با عونه و تعویذ فرق دارد و از این جهت آنها را جدا از یکدیگر ذکر می کنند چنانکه در این بیت از **وقبه** شاعر معروف عرب است :

فَمَا تَرَ كَامِنَ عُوذَةٍ يَعْرِفَانِهَا وَلَا رُقِيَّةٍ إِلَّا بِهَارَ قِيَانِي

و حمل کردن آن بر عطف بیان یا بدل کل که مستلزم ترادف باشد

۱ - اساس البلاغة زنجشیری .

ضغن : حقد و کینه - ضباب بکسر ضاد جمع ضِبِّبَ، کینه نهانی - حاوون : جمع حاوی ، مارافسای . - و حاصل معنی اشعار این است که افسونهای تو مرا رام ساخت و کینههای نهفته را از دل من بیرون آورد چنانکه مار افسا مار را از نهانخانه سوراخ بیرون می کشد و رام می کند .

۲ - فعل مضارع است از بیری یرأ مهموز التلام از باب علم بمعنی شفا و بهبود یافتن از بیماری و در بعض نسخ دیوان سعدی بیری بایاء نوشته که الف مقصوده خوانده می شود و این املاء در مهموز ناصوابست .

خلاف ظاهر است .

در کتاب مفتاح السعادة در تعريف اصطلاحی رقيه می نویسد :

عِلْمُ الرَّقِيِّ عَلَيْهِ بِأَحْمُتٍ عَنِ مُبَاشَرَةِ أَعْمَالٍ مَخْصُوصَةٍ تَقْتَرِبُ  
عَلَيْهَا بِالنَّحَاصِيَةِ آثَارٌ مَخْصُوصَةٌ كَعُقُودِ النَّخِيطِ وَالشَّمْرِ وَآمَالِهِمَا  
وَالرَّقِيَّةُ كَثِيرٌ أَمَا يَقَعُ فِي الْأَمْرَاضِ كَوَجَعِ الْعَيْنِ وَوَجَعِ السِّنِّ وَكَذَا  
فِي إِصَابَةِ الْعَيْنِ وَآمَالِهَا وَالرَّقِيَّةُ بِالْفَارَسِيَّةِ افسون<sup>(۱)</sup>

اما اكثر لغت نویسان آنرا بمعنی عود و تعویذ که یکی از مصادیق  
معنی مجازی است تفسیر کرده اند .

صاحب لسان العرب می نویسد « الرَّقِيَّةُ الْعُودَةُ مَعْرُوفَةٌ » منتهی الارب  
که شرحی از قاموس است جامعتر و بهتر نوشته است : « رقيه بضم افسون  
و تعویذ جمع رقی » .

ابن اثیر<sup>(۲)</sup> در نهاییه می گوید « الرَّقِيَّةُ الْعُودَةُ الَّتِي يُرْقَى بِهَا

۱ - ج ۱ ص ۳۰۳ طبع حیدرآباد دکن .

۲ - ابن اثیر بر سه برادر اطلاق می شود که هر سه تن از علما و ادبای نامدار بشمار میروند  
و ترجمه احوال آنها بتفصیل در ابن خلکان مسطور است .

یکی صاحب نهاییه در لغات و غرائب حدیث که شاهکاری در فن حدیث و لغت است  
ناموی ابوالسعادات مجدالدین مبارک بن اثیرالدین ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم  
ابن عبدالواحد شیبانی است و ولادتش ۴۴۰ هـ و فاتش پنجشنبه سلخ ذی الحجه از سنه ۶۰۶  
واقع شد همان سال که امام فخرالدین رازی وفات یافته است .

دیگر عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم صاحب تاریخ کامل و اسد الغابه فی

بقیه حاشیه در صفحه بعد

صاحب الآفة كالحمى والصرع وغير ذلك من الآفات، و دنبانه  
 آن شرحی مبسوط راجع بجواز و حرمت رقیه در اسلام و اخبار مختلف  
 که در این باره روایت شده است می نویسد، و خود در وجه جمع ما بین  
 احادیث متعارض می گوید اگر رقیه بزبان عربی و مشتمل بر آیات کریمه  
 و اسماء الله باشد مباح، و در غیر این صورت حرام و محظور است. نگارنده  
 عقیده خود را پیش نوشتم که نهی و رخصت منوط بزبان عربی نیست و این  
 سخن از ناحیه کسانی است که می خواستند زبان عربی را بپرکت و صبغه  
 دینی ترویج کنند بلکه مناط و میزان کلی در انواع توّسلات این است  
 که اگر منبعث از توحید و خدا پرستی و التجاء بندگانه خداوند یگانه  
 باشد جایز، و اگر از این جاّه منحرف باشد هر چه گو باش در مذهب  
 اسلام حرام و ممنوع است (۱).

در ذیل این مبحث گوشزد می کنیم که کلمه رقیه با موازینی که در تشخیص  
 لغات اصیل و دخیل عربی در دست داریم ظاهراً از لغات دخیله عربی است،  
 زیرا مبدأ اشتقاق مناسبی مثل عونه و تعویذ ندارد. و اغلب الفاظی که

بقیه حاشیه از صفحه قبل

اخبار الصحابه متولد چهارم جمادی الاولی سنه ۵۰۰ متوفی شعبان ۶۴۰ که حوادث تاریخ  
 کامل را تا ۶۲۸ دو سال قبل از وفاتش ضبط کرده است.

سدیگر ضیاء الدین ابو الفتح نصر الله بن ابی الکریم مؤلف کتاب المثل السائر که از  
 کتب بسیار معروف پر فایده ادبی است متولد ۲۵ شعبان از سال ۵۰۸ متوفی ۶۴۷  
 رحمة الله علیهم اجمعین.

۱ - صاحب المنجد از تفسیر حقیقی کلمه تن زده و مطلب کلی نوشته است که شامل هزینه و  
 تعویذ و سحر و نیرنگ هم میشود « الرقیة ان یستمان بالاصول علی امر بقوی تفوق القوی  
 الطبیعیة فی زعمهم او زعمهم »

در این زبان ریشه اصلی اشتقاق ندارد و خود آن کلمه را هبداً مشتقات ساخته‌اند. عربی اصیل نیست و ریشه آن را در زبانهای دیگر باید جست مانند خیمه و روزه که ظاهراً از کلمه (رز) و (رزه) فارسی بمعنی باغ گرفته و حرف زاء را بضاد که از مختصات عربی است تبدیل کرده‌اند. و همچنین روزنه و روشن که در عربی بر روانشن جمع بسته میشود و هر دو کلمه از الفاظ پارسی نژاده است.

## افسون

افسون که بتخفیف فسون نیز گفته می شود از کلمات قدیم اصیل فارسی است که در اصطلاح بمعنی عام مطلق شامل همه انواع رقیه و عزمه و تعویذ بکار میرود، باین شرط که حروف و کلمات نوشتنی و خواندنی و دمیدنی در کار باشد. پس استعمال کلمه افسون در مورد اعمال خارج از حرف و صوت مانند مهره پیسه نیمه و تعویذ و گره بستن رشته های مویین و ابریشمین که در بعض رقیه ها و نیرنگها معمولست، صحیح نیست.

و عامل آنرا افسونگر و افسون خوان و افسون دم می گویند. و مصدر بسیط متروک این فعل افساییدن و فساییدن است که هیأت فعل امر حاضر آن با کلمات دیگر بحسب مصادیق و موارد استعمال ترکیب شود و معنی صیغه فاعلی بخشد مانند مار افسای که بتازی حاوی و حواء گویند و کژدم فسا و چشم افسا بمعنی عونه و معوذ.

کلمات مار افسون و چشم افسون نیز که در اصل بمعنی افسون مار و افسون چشم زخم است گاهی مجازاً بمعنی عامل افسون مرادف مار افسا و چشم افسا استعمال شود.

مسعود سعد گوید :

هر زمان فتنه بر سیاست تو چون معزم همی کند افسون

ناصر خسرو گوید :

مار فسای ار چه فسونگر بود رنجه شود روزی از مار خویش

کشته شدن مار افسای بیمار در حکم امثال سایره قارسی شده است ،

سعلی نیز در این مضمون فرماید :

با بدان چندانکه نیکویی کنی قتل مار افسا باشد جز بیمار (۱)

هم ناصر خسرو گوید :

سیب که اندر درخت و دانه سیب است ناید بیرون ازو بخواندن افسون



گزیده مار را افسون پدید است گزیده جهل را که اشناسد افسون



گر بفسون زنده کرد مرده مسیحا چون سخن خوب نیست پیش من افسون

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی گوید :

شده است خاطر تو چشم فضل را انسان شده است بخشش تو در دققر را افسون (۲)

مولوی فرماید :

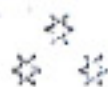
آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسون عیسی است

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریزان گشت موت

۱ - در بعض نسخ ( مار افسون ) بجای ( مار افسا ) نوشته است .

۲ - در نسخه چایی بملط ( افیون ) نوشته و معنی شیرین لطیف شرف را در ذوق اهل سخن تلخ کرده است !

تو مبین ز افسونش آن لهجات بست آن نگر که مرده برجست و نشست



چون بخوانی آن فسون بر مرده بی بر جهد چون شیر صید آورده بی



کان فسون و اسم اعظم را که من بر کر ز بر کور خواندم شد حسن



مار گیری رفت اندر کوهسار تا بگیرد او با فونتهاش مار

معزی گوید :

چو کاراسی محدث وار بر خوانده ز افسان چو سروانک مشعبد وار بنماید هزار افسون

در فرهنگ جهانگیری شاهد آورده است :

روان شود زره شیشه صد هزار پری چو بر قنینه بخواند فسون احیارا (۱)

از شعرای متأخر فتح الله خان شیانی گوید :

دم روح الامین باد نوروزی بفیروزی درختان را چو مریم سازد آستن یک افسون

قطران در معنی تعویذ گفته است :

زمانه بر رخت از چشم بد همی ترسد از آن نویسد گردش ز غالیه افسون

صاحب کلیه و دمنه در معنی حقیقی آورده است « مردی افسون

می خواند تا دیوی را بگیرد » .

کلمه افسون و فسون از آن معنی که باز نمودیم بنقل و تحویل ادبی

در معانی دیگر از قبیل حيله و تزویر و زرق و فریب و بدام افکندن و رام

کردن و اطاعت و انقیاد و سخنان فریبنده و اعتقادات باطل واهی و کلمات

۱ - شعر را بمولوی نسبت داده و نگارنده بنقل و ضبط اشعار و نوشته های او بی اعتماد

یاوه بی معنی و ژاژخایی و یاوه سرایی و امثال آن استعمال شده که شواهدش در نظم و نثر فارسی فراوانست.

**معزی گوید:**

لیکن بزمانی شود آن کارد گر کون  
 بیچاره نداند که همی سود ندارد  
 با دولت و شمشیر تو افسانه و افسون  
 ☆☆☆

دو کژدمند سیاه آن دوزلف او گویی  
 که دل بر نندم مردم همی بزرق و فسون  
 مولانا حافظ فرماید:

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون  
 نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا  
 ☆☆☆

سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوقست  
 چه سود افسونگری ای دل که درد لبر نمیگیرد  
 ☆☆☆

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ  
 ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد (۱)  
 فرخی سیستانی گوید:

موفقی است که تدبیر او تباہ کند  
 هزار زرق و فسون و هزار حیل و رنک  
 شیانی گفته است:

بنامتاب سیه مشک برسپید پرند  
 بدین فسون توانی مرا کشید بیند  
 ☆☆☆

قر فریدون چه سود و فضل فلاطون  
 چون بفریب تو را زمانه با فسون

**نیرنگ و تنبل و جادو و فرهست**

**نیرنگ** که بتعریب نیرنج و جمع آنرا نیرنجات گویند در اصطلاح

۱ - در حافظ تصحیح مرحوم علامه قزوینی « ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد » .

بمعنی جادو و سحر و شعبده و لعبت سازی و همانند آن از اعمالی است که منشأ آثار خلاف عادت و نمایشهای غریب شکفت انگیز باشد - اما در تحولات لغوی مانند افسون بمعنای مجازی از قبیل حيله و تزوير و مکر و چشم بندی و تدلیس و تمویبه و نظایر آن بکار می‌رود .

معنی رنگ آمیزی نگارگران و نقاشان که در فرهنگ اسدی (۱) و دیگر فرهنگها ضبط و باین بیت از قرخی سیستانی استشهاد شده :  
 همه عالم ز فتوح تو نگارین (۲) گشته است . همچو آکنده بصد رنگ نو آیین (۳) نیرنگ  
 هم ظاهراً از معانی مجازی است بعلاقة مشابهت عمل نگارگران با نیرنگ سازان که صور رنگارنگ و اشکال گوناگون نمایش میدهند .

در این معنی بصورت وصفی یعنی خود نقاش و نگارگر نیز استعمال شده چنانکه در این بیت است از مسعود سعد سلمان :

گویی آن صورتم که بردیوار زده باشدش خامه نیرنگ  
 و در معنی اسمی آن گوید :  
 مگر جهان را این فصل جادویی آموخت از آن پدید کند هر زمان دگر نیرنگ  
 ☆☆☆

این چنین قلعه محمود جهاندار گرفت بدلیری و شجاعت از به بمکرو نیرنگ  
 ☆☆☆

خوب روی و ملبسند همه طرفه رنگند و نادره نیرنگ

۱ - ص ۲۸۸

۲ - نگاری ، خ .

۳ - نگارین ، خ .



فرخی گوید :

بھیچگونه بر او جادوان حیلت ساز بکار برد ندانند حیلت و نیرنگ  
 ☆☆☆

چه گمان برد که این جنگ سربرده شود بسون و بعیل کردن و زرق و نیرنگ  
 همو در معنی چاره و تدبیر گفته است .

زدشمنان زبردست خیره خانه خویش نگاه داشت نداند بچاره و نیرنگ  
 ناصر خسرو راست :

بست بنشین<sup>(۱)</sup> و چشم دار و بدانک زود زیر و زبر شود نیرنگ  
 شرف الدین شفروه گفته است :

در پیشه دین چور و بهی<sup>(۲)</sup> پر نیرنگ در چشمه شرع کج روی چون خرچنگ  
 بر منبر علم همچو بر کوه پلنگ در دلق کبود همچو در نیل نهنک  
 سنائی فرماید :

کاین همه رنگهای پر نیرنگ خم وحدت کند همه یک رنگ  
 در فرهنگ اسدی این بیت را از ظاهر فضل آورده که ظاهراً بمعنی  
 حقیقی کلمه است :

نادان گمان بری و نه آگاهی از تنبل و عزیمت و نیرنگش  
 کلمه تَنْبَل که در فرهنگها هموزن بلیل ضبط شده هم از کلمات قدیم-  
 الاستعمال فارسی است که بمعنی حقیقی لعبت سازی و شعبده بازی ، و معنی  
 مجازی حیل و مکر و تزویر و امثال آن ، درست مرادف کلمه نیرنگ است .

۱ - منشین ، خ .

۲ - روهم ، خ - و همچنین در مصراع دوم باضمیر متکلم (کجروم) .

در فرهنگ اسدی ذیل کلمه **فرهست** بمعنی جادویی (۱) شعری از ابونصر مرغزی آورده است که معنی حقیقی تنبل و نیرنگ و جادو و فرهست را نشان می‌دهد:

نیست راهست کند **تنبل** اوی هست رانیست کند فرهستش

و فرخی در معنی مجازی حیل و مکر گوید:

نشود بر تو هیچ روی بکار هیچ دستان و تنبل و نیرنگ

از نظایر افسون و نیرنگ هم در فارسی کلمه **جادو** است که از معنی اصلی اسمی چاره و چاره‌گری و تدبیر، و معنی وصفی چاره‌گر و **مدبّر** که استعمالش در نظم و نثر قدیم فراوانست بمعانی مجازی سحر و ساحر و فریب و فریبنده و مکر و مکار و همانند آن نقل و تحوّل یافته، چنانکه در عربی لفظ **حیل** از معنی حقیقی چاره و تدبیر در معنی مجازی مکر و تزویر، و کلمه **سحر** نیز بمعانی جادو و چشم‌بندی و دروغ و تدلیس و تلبیس بکار رفته است.

**ناصر خسرو** در جادو بمعنی ساحر که استعمال وصفی صحیح کلمه است گفته:

در دست زمان سپید شد زاغت کس زاغ سپید کرد جز جادو

جادوی زمانه را یکی پیر است زین سوش سیه سپید دیگر سو

۱ - در فرهنگ برهان قاطع می‌نویسد **فرهست** بر وزن **بدمست** بمعنی جادو و جادویی و سحر و ساحری باشد « - از شعر ابونصر مرغزی فرق مابین جادو و فرهست با تنبل و نیرنگ اینطور معلوم می‌شود که فرهست موجود را معدوم می‌سازد و تنبل امر معدوم را موجود نشان می‌دهد چنانکه عمل شعبده‌باز و نیرنگ‌ساز است ؟

ادیب صابر در جادویی بایا مصدری بمعنی جادو کردن گوید :  
 جادویی از شرع جدت باطل و ناچیز گشت چون رواداری که کلکت پیشه سازد جادویی  
 منسوب بمولوی است :

ای بیسته خواب جان از جادویی بی وفا یارا که در عالم تویی  
 در کلیله و دمنه بهرامشاهی هم جادو بمعنی وصفی مراد فاسحراستعمال  
 شده است ، شاید بود که فروشنده این جادو بوده است و چشم بندی  
 کرده ، (۱)

## اشتقاق کلمه افسون و اشتمال افسونها

### بر الفاظ فارسی

در این فصل دو نکته بسیار مهم را که نگارنده از کتب عربی پیشینگان  
 بدست آورده و تاجایی که اطلاع دارد تا کنون در هیچ محلی از کتب فارسی  
 بدان توجه نشده است برای خوانندگان این مقدمه ذکر می کنم و بسیار  
 شایسته و بجا میدانم که محققان ادب بورژ کسان که در زبانهای باستانی  
 ایران کار می کنند ، این راهنمایی را که عجاله حدس و احتمالی بیش  
 نیست دنبال بگیرند و آنرا بجایی برسانند که بتصویب یا تخطئه نتیجه  
 مسلم قطعی بدهد و ما را از شك و تردید بیرون بیاورد !

اما دو نکته یکی راجع است باشتقاق کلمه افسون و دیگر اشتمال  
 افسونها و رقیه ها و عزائم قدیم بر لغات و ترکیبات فارسی اصیل مخصوصاً  
 کلمات پهلوی که چون مردمان از آن بی اطلاع بوده آنرا هذیان و ژاژ و  
 زبان جن و پری فرض کرده اند !

۱ - در صفة زاهد که گویند قربانی خریده بود در باب البوم و النربان .

خوشبختانه پاره‌یی از الفاظ فارسی با وجود اینکه در میان نااهلان دست بدست گشته هنوز صورت صحیح سالمش بیاد کار مانده اما اکثر کلمات چندان دستخوش تحریف و تصحیف شده که صورت یاب و هذیان بخود گرفته و بقول عوام بشکل لغت جنیان درآمده است!

یکی از افسونهای قدیم ایران که آثار اسلامی هم در آن اثر کرده رقیه یا رقعۀ (۱) کزدم است که در کتب احکام نجوم و گاهنامه ها و تقاویم ذکر شده و صورت نسبتاً صحیح واصل آنرا ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه باین عبارت نقل فرموده است:

• بسم الله الرحمن الرحيم اسفندارمذ ماه اسفندارمذ روزبستم دهورفت  
زیروزبر از همه جز ستوران بنام یزدان و بنام جم و افریدون بسم الله بآدم  
وحوّا حسبى الله وحده و کفى .

یکی از مأخذ نگارنده در توجّه بدونکته مزبور نوشته کتاب مفتاح السعاده است که در حدود سال ۹۴۸ تألیف شده (۲) و یقیناً مأخذ قدیمتر داشته و از پیش خود چیزی ننوشته است.

۱ - درباره اشتقاق کلمه افسون می نویسد اصلش مرگب است از دو کلمه [آب+سون] و رقیه را بدین سبب آسون [= افسون] گفته اند که غالباً او را دو کلمات آنرا بر آب خوانده و دمیده آنرا بخورد آفت رسیده مانند مصروع و امثال آن میدادند، یا بروی می پاشیدند، و این عمل را وسیله

۱ - در کتب نجوم و تقاویم همه جا رقعۀ کزدم نوشته اند و محتمل است که اصلش رقیه باشد که از قدیم بر رقعۀ تبدیل شده است؟

۲ - خود مؤلف تاریخ تألیف کتاب را در [ج ۱ ص ۳۸] تصریح کرده و و فانش بطوری که در حواشی قبل نوشته شد در سنه ۹۶۲ واقع شده است.

شفای مریض می دانستند (۱).

صاحب مفتاح السعاده فقط مناسبت جزو اول (آب) را با افسون گفته و متعرض معنی جزو دوم یعنی کلمه (سون) نشده و تناسب آنرا با رقیه بیان نکرده است.

اما بر فرض پذیرفتن این اشتقاق ممکن است بگوییم که سون مرادف سوی بمعنی سمت و جهت و طرف است که در فرهنگها ضبط شده و شواهدش بسیار است. از جمله دو بیت ذیل را در فرهنگها از سنائی شاهد آورده اند:

گفت آنخواجه گرچه زان سون شد نه ز نند زمانه بیرون شد



رفت روزی بسون گرمابه ماند تنها درون گرمابه  
و بیت ذیل از مثنوی ولدنامه بهاءالدین ولد فرزند مولانا جلال الدین  
است:

سفر مرد حق بود بی چون بر ترازش جهت سوی بی سون  
پس ترکیب آبسون مرادف (سوی آب) و بطرف آب معنی میدهد  
بهمان مناسبت که افسون را بسوی آب می دمیدند و آنرا بر مریض مصاب  
پاشیدند یا بوی می خورانیدند.

۱ - عین عبارت مفتاح السعاده این است :

والرّقیة بالفارسیة افسون ای آب سون لانهم یقرؤنه فی الاکثر علی الماء فیشر به الثصاب  
او یصب علیه وانما سُمیت رقیة لانها کلمات رقیبت من صدر الرّافی بعضها فهلویة و بعضها  
قبلیة و بعضها کالهدیانات زعموا انها کثبت من الجن اوسیمت فی المنام و الیه یشیر قوله  
تعالی و من سرّ التفاتات فی القدر و السّرع اذن للرّقیة حیث قال النبی صلی الله علیه و سلم  
لأراى ابنة فی وجهها صفرة استرقوا فان بها النظرة ج ۱ ص ۴۰۴ قسمت اخیر  
عبارت هم چون متضمن فایدتی بود نقل شد.

بنابر این باید گفت که مدّ الف (آب) در کثرت استعمال حذف و باء  
 ابجد بفاء تبدیل شده اما انسب و اقرب بصواب این است که بگوییم اصلش  
 اوسون بوده بلهجه پهلوی (اَوْ) در لغت آب مثل (خو) در خواب که  
 هم اکنون در بعضی ولایات و روستاهای ایران معمول و متداول می باشد و  
 تبدیل و اوبفاء از قواعد معمول لهجه ها و لغات فارسی است مانند [او کنند  
 = افکندن] و [یاوه = یافه] و [اوشان = افشان] و نظایر آن والله العالم:  
 ۲- هم صاحب مفتاح الکفایه راجع بزبان افسونها و کلماتی که در آن  
 بکار رفته است می گوید که یاره یی از کلماتش زبان پارسی پهلوی است و برخی  
 قبطنی - بعض الفاظ یاوه بی معنی نیز دارد که از جنس هذیان و بیهوده گویی است  
 و گویند که این کلمات در خواب رسیده یا از طایفه جنّ شنیده شده است!  
 بدیهی است که هذیان و یافه گویی از مردم عاقل هوشیار سر نمی زند،  
 مگر اینکه سازندگان رقیه و افسون را از در مکابره و جدل باطل، مست  
 لایعقل بخوانیم!

اما کلماتی که از نوع هذیان توهم شده اکثرش از زبانها یا لهجه های  
 قدیم فارسی مخصوصاً پهلوی یا از لغات نامانوس دیگر از قبیل عبری و  
 سریانی است، يك قسمت هم رموز اختصاری است که از ترکیب حروف جمله ها  
 تشکیل یافته نظیر رقیه عقدالمحبّه که از حروف چند اسم ساخته میشود  
 و شرح آنرا در فصل تکسیر و بسط حروف گفتیم، یا اسامی ملائکه و  
 موگلان که آنرا با قواعد مخصوص اهل فنّ استخراج کرده باشند و بیشتر  
 این کلمات در هیچ لغت و زبانی معنی و مفهوم محصل ندارد.  
 و بعلاوه چون این کلمات عموماً برعاقبت ناس مجهول و نامانوس بوده و

مابین طالبان و معتقدان که اغلب از طبقهٔ جهال عوام اند دست بدست می‌گشته، در اثر تغییر و تبدیل و تحریف و تصحیف صورتی در آمده است که آنرا جز لغت جنّ و پیری و خواب دیده و پیری زده نمی‌توان نام داد.

با این حال اگر علمای زبان‌شناس در خلال افسون‌ها و رقیه‌ها و عزمه‌های قدیم جستجو کنند بدربافت‌های سودمند خواهند رسید. و در این میان لغات و ترکیبات زبان پهلوی مخصوصاً قسمت هزارش یا زوارش را که بقول ابن مقفع عربی نوشته و فارسی خوانده می‌شده است (۱) فراوان فراچنگ می‌آورند والله الموفق.

### حِرْز - نُشْرَه - حِجَاب

در این فصل چند اصطلاح معروف دیگر را باختصار شرح و مقدمه را خاتمه میدهم:

۱ - حِرْز : بکسر حاء بی نقطه و تقدیم راء مهمله بر زاء معجمه که بر احراز بوزن اشخاص جمع بسته می‌شود در لغت بمعنی مایهٔ حفظ و جای استوار است و گویند (حِرْز حِرْز) یعنی جای امن و نیک استوار. و در اصطلاح نوعی از تمویذ بمعنی عام است مخصوصاً الواح و ادعیه که برای حفظ از بلیات و شرّ اعداء و حوادث و آفات ناهنجار نوشته با خود دارند مانند حِرْز جواد یعنی دعای حِرْز منسوب بحضرت امام محمد تقی جواد علیه‌السلام که نسخهٔ معمول متداولش در کتاب مهج الدعوات سیدابن طاوس ثبت شده است.

۲ - نُشْرَه : بضمّ نون و سکون شین مأخوذ از فشر بمعنی پراکندن

۱ - رجوع شود بکتاب فهرست ابن ندیم.

و گستردن و پهن کردن در مقابل لَفّ بمعنی پیچیدن و تا کردن، و نشور بمعنی برخاستن و زنده شدن که یوم النشور یعنی روز رستاخیز از آن آمده، در اصطلاح طلسم و لوح و دعایی است که با آن بیماران مصروع پریزده و امثال او را معالجه کنند باین طریق که نوشته آنرا مریض باخود دارد یا در آب بشوید و آن آب را بیاشامد، از قبیل دعای تب بند و نوبه بر و همانند آن که قسمی از رقیه محسوب می شود اما بعض لغت نویسان آنرا مرادف کَلّی رقیه و تعویذ ضبط کرده اند.

در صراح اللغة می نویسد « تنشیر فسون کردن و نبستن و نشره بالضم تعویذ ».

صاحب لسان العرب آنرا خوب تعریف کرده است.

« النُّشْرَةُ بِالضَّمِّ ضَرْبٌ مِنَ الرُّقِيَةِ وَالْعِلَاجُ بِعَالِجٍ بِهِ مَنْ كَانَ يُظَنُّ  
أَنَّهُ بِمَسَاكِينِ الْجِنِّ سُمِّيَتْ نُشْرَةً لِأَنَّهُ يُنْشَرُ بِهَا عَنْهُ مَا خَامَرَهُ مِنَ  
الدَّاءِ أَيْ يُكْشَفُ وَيُنْزَالُ ».

۳ - حجاب : بکسر حاء بی نقطه و جمعش حُجَبٌ بوزن کُتُبٌ در لغت

بمعنی پرده است مأخوذ از حَجَبٌ بمعنی بازداشتن و حَاجِبٌ باز دارنده و پرده دار - و در اصطلاح مخصوص ادعیه ایست که شخص را از شر دشمنان مصون و از چشم بداندیشان پنهان می دارد تا او را نبینند و از وی یاد نکنند و اندیشه اذیت و آزارش بخاطر نگذرانند، و در حقیقت قسمی از تعویذ است و گاهی مرادف تعویذ گفته می شود چنانکه مجازاً بجای نشره و حرز و رقیه، و آن کلمات هم بجای یکدیگر استعمال می شوند.

در غالب این ادعیه لفظ حجاب و حجتجی و مشتقات آن آمده است از قبیل



اللَّهُمَّ احْجُبْنِي عَنْ عِيُونِ أَعْدَائِي .. أَلْخُ كَمَا بَحَضَرَتْ أَمَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
منسوبست والسلام .

سپاس خداوند دانای توانا را که بیاری او مقدمه کتاب و پیش گفتار  
ما پایان رسید و بنام نامی یکی از دوستان راستین و بندگان صادقش حسن  
ختم یافت .

اگر پیش گفتار از اندازه‌ی بی که با اصل خود کتاب شایستگی و بایستگی  
داشت در گذشت و بدر از سخنی انجامید از خوانندگان دانشمند بزرگوار  
پوزش می‌خواهم . و یاد آور می‌شوم که چون موضوع کتاب مقتضی بود  
ناگزیر آن گفتارها آوردم و روزگار گرانبهای خود را صرف نوشتن  
سخنانی کردم که بیشترش خود مرا باور نیست، من خود درباره پیش آمدهای  
زندگانی و کارهای جهان که همه در پنجه نیروی تقدیر خداوند یگانه  
است، و همچنین در احکام ستارگان و فال کوی و همانند آن از بن دندان  
می‌گویم: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا مُؤْتِرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ

مرد را عقل رای زن باشد	سغبه فال کوی زن باشد
نیست جز هرزه مندل و تنجیم	زن بود سغبه چنین تعلیم
سخن فال گو ندارد سود	باد پیمود کآسمان پیمود
نیست الا بقدرت یزدان	نیک و بد در طبایع وارکان
بی قضا خلق یک نفس نزنند	مرد عاقل چنین جرس نزنند

شب جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ شمسی موافق ۲۵ شوال ۱۳۷۱ قمری هجری

**جلال‌الدین همایی**

خوانندگان درس ۲ س ۱۵ سنه ۵۰۰ را بسنه ۵۴۶ - ۵۴۷ تصحیح کنند .

# کنوز المعزمین

منسوب

بحکیم فیلسوف دانشمند نامدار بزرگوار ایران

ابو علی سینا متوفی ۴۲۸

با مقدمه و حواشی و مقابله و تصحیح

استاد

جلال الدین همایی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایزد سبحانه و تعالی از حکم حکمت و قوه قدرت جهان آفرید چنانکه  
 سزید، و از ناچیز آورد، چیز نو پدید کرد، و ما را از جمله اشیاء برگزید،  
 و دل بینا و زبان گویا داد و چهره بدین خوبی ارزانی فرمود، و راه بهشت  
 و دوزخ بنمود و پیغامبر فرستاد و رسالت<sup>۲</sup> بداد. و صلوات<sup>۳</sup> و درود خدای  
 تعالی بر جمیع پیغامبران باد خاصه بر خیر خلقان و برگزیده رحمان و خاتم<sup>۴</sup>  
 پیغامبران، خداوند لوح و قلم و براق و معراج، آرایش دین و دنیا و تخت  
 و تاج، خواجه کائنات، خلاصه موجودات، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم.  
**اما بعد** چنین گوید مؤلف این تالیف و مصنف این تصنیف ملک الحکماء  
 و اقدم الفضلاء ابو علی سیناء بخاری رحمه الله علیه<sup>۵</sup> که جماعتی از دوستان  
 و یاران از ما بکرات و مرات استدعاء کتاب موجز مفید میگردند  
 و بر ما حقوق بسیار ثابت کرده، پس ما برای اقتضای التماس این  
 طایفه این کتاب تصنیف کردیم<sup>۶</sup> و نامش کنوز المعزمین نهادیم منقسم

۱ - خ، (آورد) ندارد.

۲ - بدو داد، خ.

۳ - صلوة، خ.

۴ - خانه، خ.

۵ - خ، فز «خداوند لوح و قلم» تا اینجا را ندارد.

۶ - خ، از «مصنف این تصنیف» تا اینجا را ندارد.

۷ - کردم، خ.

بر در قسم<sup>۱</sup> باید که از دست نامحرم و جاهل پوشیده دارد و بحرام نکند<sup>۲</sup>  
تا مؤاخذ نباشد و الله الموفق والمعین .

## قسم اول

### منقسم بر هفت مقالات

- مقاله اول - در طبایع حروف .
- مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب .
- مقاله سوم - در دُخنها<sup>۳</sup> کواکب .
- مقاله چهارم - در لباس و زینت کواکب .
- مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب .
- مقاله ششم - در باز نمودن که هر کو کبی را جهت چه مهم باید  
تکسیر کردن و ارقام او چند بار باید خواندن<sup>۴</sup> .
- مقاله هفتم - در چند عمل جهت حبّ .

- ۱ - از شش نسخه کتوز المزمین که در دست نگارنده میباشد تقسیم کتاب بدو قسم و قسم اول بهفت مقاله منحصر است بنسخه حاضر یعنی نسخه (س) و نسخه (خ) که در مقدمه آنرا معرفی کرده ایم و متأسفانه از هر دو نسخه چنانکه در مقدمه و ریایان کتاب یاد آور شد ما این قسمتی از قسم دوم سقط شده و کتاب مطابق تقسیم دیباچه ناتمام است . در نسخه (ض) هم عنوان باب اول دارد اما بعد از هفت فصل کتاب تمام میشود و اسمی دیگر از باب دوم نیست
- ۲ - نکنند بصیغه جمع و همچنین (دارند) و (نباشند) ، خ . یکی از علل اختلاف نسخ در کلمه (کنند - کند) و (نباشند - نباشد) در این موضع و سایر مواضع مشابه آن در کتاب حاضر مثل (بخوانند - بخواند) و (بدانند - بداند) و همچنین سایر کتب فارسی قدیم اینست که در نسخه های قدیم صیغه مفرد برابر رسم الخط قدیم دال مهمله و ذال معجمه فارسی نوشته (کند - نباشد - بخواند - بداند) و نسخ بعد آنرا بصیغه جمع اشتباه کرده و در سایر ضمائر عبارات هم بر اساس این اشتباه تصرف نموده اند .
- ۳ - خ ، باختلاف رسم الخط (دخنه های) .
- ۴ - خواند ، خ .

## قسم دوم

در چگونگی خاتم کواکب سبعة سیاره و خواص آن  
و تصویر هاء ایشان

فصل - بدان اسمك الله تعالى که هیچ چیز از کلد آفرینش محسوسات  
و معقولات بی حکمتی نیست، و هر یکی را خاصیتی است که علم مابعضی  
را نشناخته است، و انبیاء علیهم الصلوة و السلام دریافته اند و برای<sup>۲</sup>  
روشن خویش بتأیید فلکی بجای آورده و بما نموده، پس واجب است  
که بچشم بینش در آن نگاه کنیم و ترتیبی و نسقی که نهاده اند نگاه داریم  
و ایزد تعالی احوال این جهان را بزیر فلک قمر بردوازده برج و هفت  
سیاره<sup>۳</sup> پیدا کرده است، و هر يك دلالت بطالع کسی دارد. پس باید که  
در وقت عمل از اصل مولود آن کس بدان حاجت که مشغولی با خبر

۱ - تصویرهای خ. مردونسخه یکی است باختلاف رسم الخط یا بزرگ تمام و یا  
کوچک دنبال بریده زیرا صورت همزه که در نوشته های قدیم در مورد متن و نظایر  
آن دیده میشود از قبیل ( دست و یا ایشان ) و ( در یا بی کران ) و ( شها دراز  
و روزها کوتاه ) و امثال آن در حقیقت یا کوچک ابتر است که دنباله آن محض اختصار  
و تسهیل در کتابت حذف شده و بصورت همزه عربی در آمده ( ی = ه ) و بدین  
سبب موجب اشتباه خوانندگان و نویسندگان بعد شده است.

ملاحظی که روی هاء غیر مطلق در حالت اضافه و وصف گذارده میشود نیز همان یا ابتر  
است نه همزه عربی. ( خانه شما = خانه ی شا ) و ( لانه من = لانه ی من ) و  
( هفته گذشته = هفته ی گذشته ) و ( شماره آینده = شماره ی آینده ) رجوع شود  
بقسمه و حواشی نگارنده بر کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی از جمله صفحه (ق) مقدمه.

۲ - آنرا دریافته اند پس برای خ.

۳ - ستاره خ.

باشی، و بدان ستاره نگاه کنی، و حفظ آراز خانه و شرف و وبال و هبوط و استقامت و رجعت و احتراق، و بودن در جایگاه موافق در بروج و درجات، و پیوستن بسعد و نحس و مانند این از ضعف و قوت بدانی<sup>۱</sup>. و اگر ندانسته باشی عمل دوستی در ساعت نحس و عمل دشمنی در ساعت سعد کنی، از این است که هر وقت عمل راست نیاید و طبها بگردد.

**حکایت** - معتمدی که بر قول او اعتماد شاید حکایت کرد که بولایت مصر بودم مرا هوس آن بودی که هر وقت بنام اهرام<sup>۲</sup> و دیگر بناها همچنین دیدمی<sup>۳</sup> يك روز چنان اتفاق افتاد که طاقی دیدم بر آن صورتهای

۱- قوت و ضعف و حفظ کواکب از شرف و هبوط و خانه و وبال و غیره اصلاً از مصطلحات فن نجوم و احکام است که در اختیارات و استخراج احکام طالع رعایت می کنند. مگر زمان و رافیان و علمای فن اعداد و طلسمات نیز برای نوشتن و خواندن و بکار بردن هزائم و رقیه و عوذ و نشره و احراز و ادویه و اوراد و طلسمات ملاحظه احوال کواکب را از قوت و ضعف و سعد و نحس و شرف و هبوط و غیره شرط لازم می دانند.

**اما خانه یا بیت کواکب در مقابل وبال** گفته میشود باین فرار که گویند شش برج بر توالی از اسد تا آخر جدی ولایت آفتاب است و شش برج برخلاف توالی از آخر سرطان تا اول دلو ولایت یا کشور ماه است. و برج اسد خانه اصلی آفتاب و برج سرطان خانه اصلی ماه است. پس بهر يك از خمسة متعینه دو برج دهند یکی در کشور آفتاب و یکی در کشور ماه و این دو برج را خانه های آن کواکب گویند. و برج مقابل خانه یعنی برج هفتم بعد از آنرا وبال آن کواکب گویند. درباره خانه های کواکب این آیات معروفست

فوس و حوت است مشتری را رام  
مرزحل راست جدی و دلو مقام  
خانه آفتاب شیر مدام

حمل و عقرب است با بهرام  
نور و میزان چه خانه زهره است  
نیر جوزا و خوشه مه سرطان

مثلاً خانه مریخ دو برج حمل و عقرب است و وبالش دو برج ثور و میزان. و نور و میزان خانه زهره است و وبالش خانه های مریخ. و خانه عطارد جوزا و منبله است و وبالش فوس و حوت که خانه های مشتری است و بر این قیاس در سایر کواکب ستاره. بقیه حاشیه در صفحه بعد

بسیار تراشیده ، صورت کوسپندی خرد باقیم باحر کت تمام ، مرا لطیف آمد ، قدری موم باخود داشتم بر آن صورت نهادم تا نقش گرفت . باز گشتم

بقیه حاشیه از صفحه قبل

اما شرف در مقابل هبوط از احوال کواکب سببه بعلاوة رأس و ذنب است باین قراره  
شرف شمس در ۱۹ درجه حمل است - قمر ۳ نور - زحل ۲۱ میزان - مشتری ۱۵  
سرطان - مریخ ۲۸ جدی - زهره ۲۸ حوت - عطارد ۱۵ سنبله - رأس ۳ جوزا -  
ذنب ۲ قوس .

و هبوط کواکب در درجه مقابل شرف آنهاست یعنی در برج هفتم بعد از شرف همان  
درجه . - مثلا هبوط شمس در ۱۹ میزان است - و هبوط قمر در ۴ عقرب - و هبوط  
رأس در ۲ قوس - و هبوط ذنب در ۱۳ جوزا . - و بر این قیاس در سایر کواکب .  
پس معلوم شد که شرف هر کوکبی هبوط کوکب دیگر باشد چنانکه خانه هر کوکبی  
و بل کوکب دیگر است .

اما استقامت در مقابل رجعت و اقامت از احوال خمسة متخیره است که در حرکت  
خود گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی بروج از حمل بتور و از تور بجوزا تا آخر  
حرکت کنند و گاهی راجع یعنی حرکت آنها بر خلاف توالی باشد و گاهی مقیم  
یعنی در يك نقطه ساکن نمایند .

توضیحاً توالی بروج از مغرب بمرکز است و بدین سبب حرکت از مغرب بشرق را  
حرکت بر توالی و حرکت از شرق بمغرب را حرکت بر خلاف توالی گویند .  
اما احتراق کوکب عبارتست از مقارنه یکی از کواکب خمسة متخیره با آفتاب ، و مقارنه  
چون در مورد تیرین یعنی ماه و آفتاب باشد آنرا اجتماع گویند . و مقارنه یکی  
از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین رأس و ذنب ماه با اصطلاح مجاسده خوانند .  
پس احتراق در حقیقت با مقارنه و اجتماع و مجاسده یکی است و اختلاف اصطلاح  
نظر باختلاف موارد است .

اما سعد و نحس ، عقیده منجمان این است که آفتاب و ماه و مشتری و زهره و رأس  
را سعد دانند - و زحل و مریخ کذب را نحس شمارند - و عطارد را ذوجسدین گویند  
یعنی چون بکوکب نحس پیوند دارای نعوست شود و با کوکب سعد اثر سعادت گیرد .  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

و در آن نقش نگاه کردم چنانک همی آمدم هر جا که کوسپندی بودی<sup>۴</sup>  
 همی روی بمن نهادی و بسوی من آمدی<sup>۵</sup> تا که شبانان بدیدندی<sup>۶</sup> و هر چند  
 که کوسپند را زدند نتوانستند که باز گردانند<sup>۷</sup> تا از حد بکنشت و  
 کوسپندان انبوه شدند<sup>۸</sup> شبانان فریاد بر آوردند و درمن افتادند و گفتند  
 که بهمه<sup>۹</sup> حال جادوی کرده و طلسمی داری<sup>۱۰</sup> از گفته ایشان دلتنیک<sup>۱۱</sup>  
 شدم<sup>۱۲</sup> سوگندان<sup>۱۳</sup> خوردم که مرا از این علم معرفتی<sup>۱۴</sup> نیست و در این  
 حال من نیز شکفت مانده ام و هیچ خبر ندارم الا این پاره موم<sup>۱۵</sup> و بدان

بقیه حاشه از صفحه قبل

و مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و زحل را نحس اکبر و مریخ  
 را نحس اصغر گویند.

در انتظار کواکب نیز گویند نظر ترییع و مقابله نظر هداوت و نحس است. و نظر  
 تثلیث و تسدیس نظر مودت و سعد است. و نظر مقابله را در هداوت و نحوست  
 اقوی از ترییع دانند. و تثلیث را در مودت و سعادت اقوی از تسدیس شمارند. و  
 در نظر مقارنه گویند با کواکب سعد در سعادت و با کواکب نحس در نحوست یفزاید.  
 ترییع آنست که مابین دو کواکب ۹۰ درجه یعنی ربع دور فاصله باشد. و در مقابله  
 مابین دو کواکب ۱۸۰ درجه یعنی نصف دور فاصله است. و در تثلیث ۱۲۰ درجه  
 یاثلث دور و در تسدیس ۶۰ درجه یا سدس دور.

و مقارنه آنست که دو کواکب در یک نقطه مجتمع شده باشند.

و اما قوت و ضعف کواکب را تا ۱۷۴ صنف شمرده اند نود قسم قوت و هشتاد و  
 چهار قسم ضعف که شرح طولانی است خواهند گان رجوع کند بکفایة التعلیم و  
 دلیل النجمین و شرح بیست باب ملامظفر.

۱ - هرمین ، خ ، در اصل ( اهرمن ) نوشته است .

۲ - همین دیدم ، خ .

۳ - که بودی ، خ .

۴ - بهم ، خ .

۵ - سوگند ، خ .

۶ - علمی و معرفتی ، خ .



خشم در هم مالیدم . چون آن نقش تباه شد و باطل گشت در حال کوسپندان باز گشتند . و بعد از آن بدفعات رفته و موم بر آن صورت نهادم هیچ تأثیری نکرد .

و از اینجا معلوم میشود که وقت را تأثیر تمام است و همه بیگسان نشاید شمردن . و در اختیار کارها که مردم پیش گیرند در هر کاری تأمل کنند و در هر باب بنگرند و دلائل نگاه دارند تا مقصود زود حاصل شود و در عمل خطا نیفتد .

### مقالات اول - در طبایع حروف

حروف<sup>۱</sup> ابجد را بچهار قسم کرده اند ، حروف آتشی و خاکی و بادی و آبی را جدا کرده اند ، و فتح را با آتشی و ضمّت<sup>۲</sup> را بخواکی و کسر را ببادی و جزم را بآبی داده اند<sup>۳</sup> چنانک نموده میشود .

حروف آتشی - ا ر ی ل م ن ع .

حروف خاکی - ج ز ک س ف ت ح .

حروف بادی - ه ر ش ث ذ ص ط .

حروف آبی - ب د خ ظ غ ض ق<sup>۴</sup> .

۱ - خ (حروف) ندارد .

۲ - خ (ضمّه) اختلاف رسم الخط .

۳ - خ (داده اند) ندارد .

۴ - قاعده تقسیم حروف بیست و هشت گانه را بطبایع و عناصر اربعه و کواکب سبّ و بروج اثنا عشر و سایر امور مربوط بفتون غریبه با اختلاف عقاید و سلبه ها در اعتبار دایره ابث و ابجد و اعظم و اجهب و غیره در مقدمه شرح دادیم و گفتیم که مأخذ و مقیاس اصنام ، مؤلف این کتاب دایره اجهب است . و چون این مفتاح را در دست داشتیم نسخه را که در ضبط و تعیین حروف متعلق بهر عنصری بسیار مغشوش و بقیه حاشیه در صفحه بعد

## مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

بدانك يك حرف آتشی و يك حرف از خاکس و یکی از بادی و

بقیه از صفحه قبل

مغلوپ بود بصحت باز آوردیم و یقین داریم که اصل صحیح همین است که در متن آورده ایم. در کتاب **حل المشکلات** ابوالمعاسن ابن ساوجی که از کتب معتبر اهداد و طلسمات است هم تقسیم حروف را بطبایع اربعه و استخراج اسامی کواکب از روی طبایع با اسم و رسم از کتاب **کنوز المعزّمین** (رساله حاضر) با تعریف و تصحیفی که مخصوصاً لازمه این نوع کتب و نوشته هاست نقل کرده است. باری مبنای اعمال این کتاب بردایره اجهب است و اینکه در مقدمه فصل نوشته است «حروف ابجد را بچهار قسم کرده اند» مسامحه مؤلف کتاب است یا سهو نسخ. و در سایر نسخ کتاب اصلاً اسامی از حروف ابجد نیست بلکه مینویسند «یست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم» یا «حروف یست و هشتگانه را بچهار قسمت کنند».

اما حروف یست و هشتگانه دایره اجهب و تقسیم آن بعناصر اربعه باین قرار است :

ا ج ه ب و ز ر د ی ک ش خ ل س ن  
ظ م ف ذ غ ن ت س ض ع ح ط ق

چون آنرا چهار چهار طرح یعنی بچهار قسمت کنیم هر بخش آن هفت حرف میشود که بترتیب عناصر از بالا باین حرف ازل را بآتش و دوم را بیادوسوم را آب و چهارم را بخاک دهند.

حروف آتشی ، ا و ی ل م ن ع

« بادی ، ج ز ک س ف ت ح

« آبی ، ه ر ش ث ذ ص ط

« خاکی ، ب د خ ظ ل ح ض ق

اما در حرکات حروف چون مطلبی را که در این فصل نوشته بودم در مقاله پنجم هینا تکرار و تأیید کرده است روا نداشتیم که از پیش خود در آن تصرف کنیم اما نوشته این نسخه با سایر نسخ کتاب و همچنین با دیگر کتب اهل فن مغالف است. - معروف این است که حروف آتشی را فتحه و بادی را ضمه و آبی را کسره و خاکی را سکون دهند. - و در نسخه های دیگر کتاب نوشته شده است که حروف حار را نصب و یابس را رفع و رطب را مجرور و بارد را مجزوم کنند. و در بعض نسخ برعکس رطب را مجزوم و بارد را مجرور کنند.

نکات و عقیده خود را در این باره بشرح در مقدمه نوشته ام والله العالم.

یکی از آبی گرفته ایم و بزحل داده ایم ، حاصل آمد حروف زحل :  
اج ه ب .

و حرف دوم از آتشی و دوم از خاکی و دوم از بادی و دوم از آبی  
گرفتیم و بمشتری دادیم حاصل آمد حروف مشتری : وزرد .  
و حرف سوم از هر طبایع گرفتند و بمریخ دادند حاصل آمد حروف  
مریخ : ی ک ش خ

و چهارم از هر یکی گرفتیم و بشمس دادیم حاصل آمد حروف شمس :  
ل س ث ظ

و پنجم از حروف هر طبیعی گرفتیم و بزهره دادیم حاصل آمد حروف  
زهره : م ف ذ غ

و ششم هر طبیعی را گرفتیم بمطارد دادیم حاصل آمد حروف عطارد :  
ن ت ص ض

و هفتم از هر طبایع گرفتیم و بقمر دادیم حاصل آمد حروف قمر : ع  
ح ط ق

اینست حروف کواکب که از هر طبیعی حرفی بهر کوکبی داده<sup>۲</sup> پس در

۱ - حروف : خ

۲ - تقسیم بیست و هشت حرف کواکب سبعة نیز بر اساس دایرة اجهب است که در  
حواشی قبل نوشتیم .

چون بیست و هشت حرف را بهفت کوکب قسمت کنیم بخش هر کوکب چهار حرف  
خواهد شد . - قاعده این است که کواکب سبعة را از بالا بیابین یعنی از زحل بقمر  
رہایت کنند پس چهار حرف اول را بزحل و چهار حرف دوم را بمشتری و چهار  
حرف سوم را بمریخ دهند و همچنان تا چهار حرف آخر بقمر افتد . و بترتیب دیگر  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

وقت حاجت با کوکبی که عمل کنند همین چهارحروف بنویسند بجای آن  
کوکب<sup>۱</sup>

### مقاله سوم - فی دخنة الكواكب

بدانك هر کوکبی را دُخنه است که وقت حاجت بکاربرند مقصود زود  
برآید، اینست بخور هر کوکبی جدا گانه نوشته شده .  
بخور زحل: قیر<sup>۲</sup> و خرده<sup>۳</sup> سرب و اشنه<sup>۴</sup> و بلادر جمله باهم برابر .  
بخور مشتری: کافور و صندل سرخ و خرده<sup>۵</sup> مرجان و مازوی متبربی  
سوراخ و زعفران آب ندیده جمله باهم برابر .  
بخور شمس: کندر و روی<sup>۶</sup> مشک رندش عاج کل سرخ جمله برابر با  
روغن شبرم<sup>۷</sup> بیندند و بسوزد .  
بخور زهره: پوست ترنج و زعفران رندش سیم و مس باهم بوزن برابر  
بکلاب بندد .  
بخور عطارد: برک ریحان لاجورد و سوده<sup>۸</sup> دار فلفل<sup>۹</sup> برک ترنج جمله

بقیه حاشیه از صفحه قبل

که در متن آورده است حروف طبایع را ملحوظ دارند پس حرف اول هر کدام را  
بزحل و حروف درم را به مشتری دهند تا حروف هفتم چهار طبع بقمر افتد .  
نسخه ها در ضبط حروف کواکب نیز بسیار مفشوش و منلوط بود و ما بقیاس صحیح  
که منظور مؤلف کتاب بوده و در مواضع و نسخ دیگر هم تأیید شده است آنرا  
بصواب باز آوردیم والله اعلم بالصواب .

۱ - اسامی از کوکب : خ .

۲ - قیره : خ .

۳ - اشنه: نام گیاهی است که آنرا دوا له نیز گویند .

۴ - کندر رومی : خ .

۵ - شبرم از نوع گیاههای شیردار است که بتوعات گویند . در بعض نسخ ( شبره ) .

۶ - سوده فلفل : خ .

بوزن برابر بآب زعفران بندد .

بخور قمر : سند روس کهرباء کوفته غش اشهر لادن جمله اجزا  
برابر بآب مورد بندد و بسوزد<sup>۱</sup> .

پس باید که عمل هر کوکبی که کند بخور آن کوکب بر آتش نهد تا  
مقصود بر آید .

### مقاله چهارم - در لباس و زینت کواکب

بدانك هر کوکبی را جدا گانه جامه بی باید پوشید . باطوار آن کوکب  
باید بر آمد و خانمی که بدان کوکب تعلق دارد در دست باید کرد چنانك  
گفته میشود ، و روی بدان برج باید کرد که آن کوکب دراز باشد . و  
بخور مذکور سوختن ، و حاجت خواستن تا مقصود زود حاصل شود .

زحل باید که در وقت حاجت خواستن جامه کبود و دراز پوشد و در  
انگشتری در دست کند یکی از آهن و یکی از سرب ، و بر آن نقش کند  
این حروف را فط و روی بآن برج کند که زحل در آن بود و دُخنه  
مذکور بسوزد و حاجت خواهد .

مشتری وقت حاجت باید که جامه زرد و سفید پوشد و بطور رهبانان  
و عابدان بر آید و انگشتری عقیق در دست کند و برو نقش کرده این  
حروف را حج و در برابر مشتری بایستد و دُخنه مذکور بسوزد .

مریخ باید که قبای سبز پوشد و بطور خداوندان سلاح<sup>۲</sup> بر آید شمشر  
کشیده در دست و انگشتری از آهن در دست کند برو نقش کرده این

۱ - در دُخنه ها و بخورات کواکب نسخه های این کتاب و دیگر نوشته های ارباب  
فن مختلف است هر يك بنظر و سلیقه خود چیزی را کاسته یا افزوده اند قدر مسلم  
متفق علیه این است که باید دُخنه و بخور هر کوکبی با خواص و احوال و منسوبات  
آن کوکب تناسب داشته باشد .

۲ - خداوند سلاح ، خ .

حروف م ذ برعود سوزی دُخنه مذکور بسوزد .

شمس جامه فاخر پوشد زرد و سرخ و بطور پادشاهان بر آید و انگشتری زرد در دست کند بروی صورت آفتاب نقش کرده و در مجمره زرد [دخنه]<sup>۱</sup> آفتاب بسوزد .

زهرة باید که جامه بنفش فاخر پیوشد و تاج بر سر نهد و از هر گونه جواهر برو بسته و بطور زنان بر آید و انگشتری مس در دست کند برو نقش کرده این حرف را ب ذ و دخنه مذکور بسوزد .

عطارد باید که در<sup>۲</sup> اعه<sup>۲</sup> پوشد و دستار گرد ببندد و کشاده روی باشد و بطور دبیران بر آید و دخنه مذکور بسوزد و حاجت بخواند .

قمر باید که جامه سیم گون پوشد بوی خوش داده و بطور کودکان و پیکان ور کابداران بر آید و انگشتری سیم پوشد و صورت ماه برو نقش کرده و دخنه ماه بسوزد و بعمل مشغول شود .

اگر در عمل خطا نیفتد و اوقات و ساعت خوب رعایت کرده شود مقصود همان ساعت حاصل آید .

### مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسمی کواکب

چون خواهی تکسیر کنی اسم خود را با هر کوی که خواهی باید که در ساعت آن کواکب بخور آن کواکب بسوزی و جامه های آن کواکب پیوشی و خاتم او در دست کنی چنانکه گفته شد و احتراز کنی از آنک آن کواکب راجع یا در هبوط و وبال نباشد و یا در ترییع و مقابله کواکب نحس نباشد . چون اینها معلوم کرده باشد<sup>۳</sup>، اسم خود بنویسد و بعد اسم والد خود بنویسد،

۱ - بقیاس علاوه شد .

۲ - اصل ( ذراهه ) .

۳ - باشی : خ . و همچنین ( بنویسی ) و ( دهی ) بهینه خطاب .

و بعده حروف کوکب مطلوب بنویسد، و هر سه را با هم امتزاج دهد چنانک کواکب را از حروف کرده بود.

پس حرف اول هریک بگیرد و بنهد و حرف دوم هریک بگیرد و بنهد و حرف سیوم هریک بگیرد و بنهد و حرف چهارم هریک بگیرد و بنهد. و هر اسمی را حروف تمام شود و اسمی دیگر را هنوز حروف باقی مانده باشد آن اسم تمام شده را باز از سر گیرد تا آن اسمهای ادبکر تمام شود. و هر اسمی که تمام شود و دیگر اسمها را حروف باقی مانده باشد آن اسم را باز اعاده باید کرد تا همه تمام شود.

و بعده همه را با هم جمع کند و معرب و معجم سازد چنانک گفته شد<sup>۲</sup> آتشی را فتح و خاک کی را ضمت و بادی را کسر و آبی را جزم چنانک در اسم حسین و والده اش فاطمه و کوکب مشتری (وزرد) حروف<sup>۳</sup> نموده میشود.

مثال : ح س ی ن ف ا ط م ه و زرد.

حرف اول هریک ازین اسماء گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ح ف و) و حروف دوم هریک گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (س ا ز) - و حروف سوم هریک گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ی ط ر) - و حرف چهارم هریک گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ن م د).

بعده اسم حسین چهار حرف بود تمام شد و فاطمه را که پنج حرف است يك حرف باقی ماند، پس يك حرف از اول اسم حسین گرفتیم و نهادیم و يك حرف از اول حرف مشتری گرفتیم و نهادیم حاصل آمد (ح ه و).

۱ - اسمهای : رسم الخط نسخه اصل .

۲ - شده : ح .

۳ - و حروف : ح . حروف مشتری را اینجا و حروف تکسیر را در مثال . محض امتزاج بین الهالین گذاردیم .

پس همه را با هم ترکیب کردیم و معرب و معجم ساختیم حاصل آمد  
حروف از اسم حسین و فاطمه و کوکب مشتری حفوساز بطر نمود جهو<sup>۱</sup> .  
و در اعراب نهادن اگر دو جزم در پهلوی هم واقع شود يك جزم را  
کسر کنند تا توان خواند .

پس در هر کوکبی که عمل خواهی چنین باید کرد و هر کوکبی  
را علیحده باید معلوم کرد<sup>۲</sup> و ساعت او بخور او<sup>۳</sup> بر آتش باید نهاد .  
و آن کوکب باید که خوش حال باشد<sup>۴</sup> و با طوار آن کوکب باید بر آمد  
و جامه های آن کوکب باید پوشید<sup>۵</sup> چنانک در بالا ذکر کرده شده است  
و چنین که گفته شد اسم خود را با کوکب مطلوب امتزاج دهد و آن  
مقدار عدد که جهت آن کوکب تعیین کرده شده است بخواند این ارقام<sup>۶</sup>  
که بیرون آورده باشد<sup>۷</sup> و در برابر آن برج بایستد که آن کوکب  
درو باشد و دست بردارد و حاجت بخواند .

و هر کوکبی را علیحده عددی جهت خواندن گفته خواهد شد و حاجت<sup>۱</sup>

۱ - نسخه اصل در مثال عمل تکسیر بسیار منلوط و معشوش بود و چون مفتاح تصحیح  
در دست داشتیم مطابق قاعده یی که در این کتاب و سایر کتب فن نوشته شده است  
اغلاط را بصحت باز آوردیم و این عمل در دیگر مواضع مشابه نیز که قاعده تصحیح  
در دست بوده انجام گرفته است .

۲ - یعنی بخور مخصوص کوکب .

۳ - یعنی در شرف و بیت و نظر تلبث و تدبیس و نظایر آن که باصطلاح متجان  
خوش حالی کوکب است .

۴ - ارقام را : خ .

۵ - یعنی حروف و ارقامی را که بتکسیر استخراج شده است بعد مقرر بخوانند .

۶ - حاجت عطف است بر عدد . یعنی حاجت مناسب هر کوکبی نیز گفته خواهد شد .



که از هر کو کب چه حاجت بخواند<sup>۱</sup> و هر کو کبی را جهت چه مهم باید تکسیر کرد و چند بار باید خواندن .

**فایده** - اگر کو کب خود<sup>۱</sup> بداند بهتر آنست که اول اسم خود بنهد و بعد حروف اسم کو کب خود بنهد<sup>۲</sup> و بعد حروف کو کبی که بدو حاجت باشد بنهد و عمل تمام کند چنانکه در اسم حسین و فاطمه و مشتری گفته شد<sup>۳</sup> و بخور هر دو کو کب سوزد و حاجت از هر دو کو کب بخواند. و اول باید که معلوم کرده باشد که هر دو کو کب را با هم اندک دوستی هست پس این عمل کند. و اگر ضدّ آنهاست پس بنام خود و والده خود و کو کب مطلوب عمل باید کرد .

**مقاله ششم - در بیان نمودن که هر کو کبی را**

**جهت کدام مهم باید خواند و چند بار باید خواند**

**زحل** - هفت بار بخوانند جهت فتح قلاع و بدست آوردن خاندان قدیم و ملک گرفتن و بر لشکر اعدا مظفر و منصور شدن .

**مشتری** - شش بار بخوانند<sup>۴</sup> جهت قوت اسلام و رواج شرع و ظهور عدل و ماندن ایمان سلامت و در چشم خلائق با عظمت و شوکت بودن .

**مریخ** - پنج بار بخوانند جهت قوت بر اعداء و جهت هلاک دشمن و فتح لشکر .

**شمس** - چهار بار بخوانند جهت دوام سلطنت و خلافت و در پادشاهی مستدام ماندن . و هر دشمنی که خواهد دشمنی کند مقهور گردد<sup>۵</sup> و آنچه

۱ - مقصود کو کب طالع شخص است هنگام ولادت .

۲ - خ ، (عمل تمام کند) علاوه دارد .

۳ - بخواند : خ .

۴ - کردن : خ .

تسخیر کند در دست آید و در دست آسان در آید .

زهره - سه بار بخوانند<sup>۱</sup> جهت عیش و کامرانی و طرب و لذت<sup>۲</sup> و در چشم خلائق خاصه زنان عزیز و گرامی بودن و دائم بانشاط و خرمی نشستن و خوش دلی .

عطارد - دو بار بخوانند<sup>۳</sup> جهت مزید خزائن و جمع شدن اسباب و مال بسیار بدست آوردن و ملك زیاد<sup>۴</sup> شدن .

قمر - یکبار بخوانند جهت دفع سحر و مکر و جادوی و غدر و جهت صحت بدن و تندرستی و آنچه بدین ماند .

و این اعداد بر طریق ترتیب<sup>۵</sup> که کواکب نهاده شده است که زحل بر آسمان هفتم است هفت بار و مشتری بر آسمان ششم است شش بار و قوس علی هذا که قمر بر آسمان یکم است یک بار بخوانند .

بعضی حکما بر آتند که جهت هر کوکبی که تسخیر کنند هفت بار یا سی و سه بار بخوانند و هر سه قول<sup>۶</sup> راست است<sup>۷</sup> .

۱ - بخوانند ، خ محتمل است که در نسخه های قدیم همه جا ( بخوانند ) صیغه مفرد بر رسم الخط قدیم دال فارسی بوده و در نسخه های بعد باشتباه ( بخوانند ) بصیغه جمع نوشته شده باشد اما صیغه جمع در این نوع عبارات معمولتر است بدین سبب آنرا در متن اختیار کردیم .

۲ - قوت ، خ .

۳ - بخوانند ، خ .

۴ - و ملك نیز زیاده ، خ .

۵ - ترکیب ، خ .

۶ - خواندن هفت بار یا سی و سه بار برای هر کوکبی دو قول و با آنچه ابتدا شرح داد جمعا سه قول میشود .

۷ - خ « باقی والله اعلم » علاوه دارد .

## مقالات هفتم چند عمل در حجب

چون خواهی که کسی رامسخر خود گردانی اول باید که کوکب طالع آن کس معلوم کنی و بدانی که راجع نباشد و هبوط و وبال و نظر های بد نداشته باشد و خوشحال باشد چنانک بیشتر گفته شد<sup>۱</sup> پس در ساعت کوکب مطلوب بنخور او بر آتش نهی و باطوار آن کوکب بر آبی و جامه های آن کوکب و خاتم آن پیوشی<sup>۲</sup> و بعهده اسم طالب بنهی<sup>۳</sup> و بعهده اسم مطلوب بنهی و بعهده اسم کوکب مطلوب بنهی و تکسیر کنی هر سه اسم را باهم قارقام بیرون آید چنانک در اسم محمد و فاطمه و کوکب طالع فاطمه زهره مفذغ<sup>۴</sup> نموده میشود.

مثال اسم طالب محمد م ح م د اسم مطلوب ف ا ط م ه اسم کوکب مطلوب م ف ذ غ حرف اول هر یک گرفتیم و نهادیم و حرف دوم هر یک گرفتیم و نهادیم و سوم و چهارم هر یک گرفتیم و نهادیم چنانک پیش گفته شد<sup>۳</sup> و هر اسم تمام شد باز اعاده کردیم تا دیگر اسمها مرتب شود حاصل آمد از هر سه اسم مقم حاف مطذ دمغ مهم<sup>۴</sup>

و هر جا که دو جزم واقع شد یکی را کسر کردیم چون بنام خود و بنام مطلوب و کوکب او این ارقام بیرون آورده

۱ - شده ، خ

۲ - یعنی ( م ف ذ غ ) که حروف زهره است .

۳ - چنانک گفته شده ، خ .

۴ - در نسخ دیگر این کتاب مثال بسجود و فاطمه و حروف کوکب زهره که مناسب محبت و سعادت است زده اند و حروف استخراج شده با اعراب و اصحاب معروف باین قرار است ، مقم حاف مطذ دمغ مهم .

باشد<sup>۱</sup> و وقت خوب معلوم کرده باشد و شرطها<sup>۲</sup> بجای آورده باشد<sup>۳</sup> چهار کاغذ از این ارقام بنویسد و بخور بدهد<sup>۴</sup> و چهار صورت بسازد از سوم یا کیزه و در شکم هر صورتی پاره بی بخور آن کو کب با يك کاغذ از این ارقام که نوشته باشد<sup>۵</sup> بنهد و بر هر صورتی سی و سه بار این ارقام بخواند. یکی را در آتش اندازد، و یکی را در خاک پاک که قدم بر آن نرسد دفن کند، و یکی را در باد بپاریزد جایی که او را دایم باد بجنبانند، و یکی را در آب پاکیزه، اگر روان باشد بهتر، بیندازد. در ساعت آنکس حاضر شود و مستخر گردد بهرامری که تو فرمان کنی مقصود حاصل آید. اگر در عمل خطا نیفتد و اوقات کواکب خوب معلوم کرده شود هنوز عمل تمام نشده باشد که آنکس حاضر گردد و مراد بر آید.

**نوع دیگر** - اینست که این شرطها بجای آورده بر چهار پاره کاغذ این ارقام بنویسد بمشک و زعفران و بخور کو کب مذکور بسوزد و يك آجر آب نارسیده را در آتش اندازد تا سرخ شود، پس بخور در میان کاغذها پیچد و بر آن نهد<sup>۶</sup> تا بسوزد و سی و سه بار این ارقام<sup>۷</sup> بخواند

۱ - خ، در اینجا جمله بعد (باشی).

۲ - و این شرطها، خ.

۳ - خ (باشد) ندارد.

۴ - یعنی هنگام نوشتن ارقام دخنه و بخور کوکب مطلوب بسوزد.

۵ - يك کاغذ این ارقام نوشته باشد، س.

۶ - و آنرا بخور در میان کاغذها پیچیده و بالانهد، خ. مقصود این است که کاغذها را با بخور روی آجر سرخ شده بسوزد.

۷ - یعنی ارقام مهم حاف مطد دمنج مهم که از تکسیر حروف زهره که کوکب مناسب محبت است با نام طالب و مطلوب (محمد و فاطمه در منال سربور در متن) حاصل شده است با اعراب و اصحاب و حرکت و سکون حروف بقاعده حروف ناری و هوایی و مائی و ارضی.

همان ساعت مقصود حاصل آید .

### قسم دوم

#### در چگونگی خواقم سبعة سیاره و خواص آن و تصویر آن

بدانك این علمی به شریف است و بزرگ . باید که هر که بدین شغل مشغول گردد بر طریق آزمایش و ازوجه بازی نکند و بیابا کیزگی تن و نیت صافی پیش گیرد و دل در خدای بندد تا راست آید و مقصود زود حاصل گردد . اگر نه بر این جمله کند تمام نشود ، و باشد که زیان بازدهد . و باید که بداند تا قضاى حاجت و گشادگی کار او بکدام کوکب تعلق دارد بشرایطی که گفته شد ، باید که آن کوکب حظی تمام داشته باشد . و هر چند قوی حال و نیکوتر بهتر و دلیل مؤگدتر .

و احتراز باید کردن از آنچه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال باشد و یا در احتراق ، و ترییع و مقابله مریخ<sup>۱</sup> هم ناپسندیده است .  
 و در ساعت خاتم ساختن چنانك گفته شد بخور آن کوکب بسوزد و با طوار آن کوکب بر آید<sup>۲</sup> .

زحل - سنك شبه از قسمت زحل است . روز شنبه این سنك بستاند<sup>۳</sup>  
 و قمر در برج جدی یا دلو باشد و بزحل ناظر<sup>۴</sup> . و از آن نکینی بسازد بدین

۱ - نظر ترییع و مقابله در همه جا نظر دشمنی و عداوت است اختصاص بر مریخ ندارد و تخصیص بذکر برای شدت نعوت است در ترییع و مقابله مریخ .

۲ - خ : این عبارت را علاوه دارد « انشاء الله تعالی که حق تعالی جوینده این علم را بمقصود رساند بفضله و کرمه » .

۳ - بستان : س .

۴ - و زحل ناظر ، خ مقصود نظر نجومی است . و در این مورد بخصوص نظر عداوت ترییع و مقابله اوای از نظر محبت تلبیث و تدبیس است والله العالم .

طریق نقش مردی ایستاده و ماهی در دست گرفته و سوسماری در زیر قدم  
او و انگشتری از سرب .....<sup>۱</sup>

پایان نسخه (س)

---

۱- نسخه (س) یعنی نسخه کتابخانه مدرسه سه سالار که اقدم نسخ کنوز المعزمین دسترس  
ما بود بهین جا ختم می شود اما مطابق تقیبی که در دیباچه کتاب شده (قسم دوم در  
چگونگی خانم کواکب سیمستاره و خواص آن و تصویرهای ایشان) نسخه فی الجمله ناتمام  
است. از روی مجموعه که این کتاب را با رساله های دیگر متضمن است خوب مطوم  
می شود که از این کتاب مقداری مفقود بوده و همچنان با کتب دیگر در يك مجموعه  
تجلید شده است رجوع شود به معرفی نسخه (س) در مقدمه نگارنده و الله الموفق وهو العین.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سیاس و ستایش خدای را<sup>۱</sup> که آفریننده جهانست و بدید آرنده زمین  
و زمانست<sup>۲</sup> و هست کننده طبایع<sup>۳</sup> و ارکانست . و درود بر پیغامبران حق  
که گزیده خلقاتند خصوصاً<sup>۴</sup> بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی  
آله و اصحابه .

چنین<sup>۵</sup> گوید مؤلف این کتاب<sup>۶</sup> ابوعلی بن سینا<sup>۷</sup> که جماعتی<sup>۸</sup> از  
دوستان و عزیزان<sup>۹</sup> که بر علم نیرنجات و طلسمات و رقیه و آنچه بدین  
تعلق دارد<sup>۱۰</sup> داعیه تمام داشتند و روزگار خود بدو صرف میکردند و  
هیچ فایده نمی یافتند بکرات و مرّات از من<sup>۱۱</sup> استدعا کردند کتابی

۱ - حمد و ستایش خدای را ، ش - سیاس و ستایش بی قیاس خدای را ، ض - مرآن  
خدای را ، م - نسخه (ب) اصلاً مقدمه ندارد .

۲ - کون و مکانست ، ض .

۳ - افلاک ، ض .

۴ - خصوص ، ض .

۵ - اما بعد چنین گوید ، م .

۶ - این مختصر ، ش .

۷ - شیخ الرئیس ابوعلی سینا رحمه الله ، ش .

۸ - چون جماعتی ، ض .

۹ - دوستان عزیز ، ش .

۱۰ - بدین مانند ، م .

۱۱ - ما ، ض .

موجز مفید ساختن<sup>۱</sup>. چون حقوق بسیار بر من<sup>۲</sup> ثابت داشتند<sup>۳</sup> بر مقتضی  
 التماس آن طایفه این مختصر را<sup>۴</sup> تألیف کردم و نامش کنوز المعزمین<sup>۵</sup>  
 نهادم<sup>۶</sup> و از یاران درخواست کردم که این کتاب را بدست نااهلان نادان<sup>۷</sup>  
 ندهند و از باری تعالی توفیق خواستم بر اتمام آن والله المعین<sup>۸</sup>.

### القول فی مؤامرة الاعمال<sup>۹</sup>

وفیه سبعة فصول

الفصل الاول فی ذکر الاعمال وما تعلق به

الفصل الثاني فی منسوبات الكواكب

الفصل الثالث فی عداوة الكواكب بعضها علی بعض<sup>۱۰</sup>

الفصل الرابع فی دخنة الكواكب السیارة<sup>۱۱</sup>

۱ - ش (ساختن) ندارد .

۲ - ما ، ش .

۳ - حقوق بیانیت میکردند : ض - و حقوق بر ما داشتند : م - و حقوق وافر بر ما داشتند : ب .

۴ - کتاب را : ب - رساله را : م .

۵ - در نسخه (ض) کنز المعزمین - و در سایر نسخ (کنوز المعزمین) است .

۶ - و نادان : ش .

۷ - ولی الاجابة : ض - آتة ولی الاجابة : م .

۸ - باب اول فی جواهر الاعمال : ض . عنوان باب اول در این نسخه مثل (قسم اول)

نسخه (س) است اما (جواهر الاعمال) ظاهراً تحریف (مؤامرة الاعمال) است . مؤامره

که در لغت بمعنی مشاورت آمده در اصطلاح فن نجوم و احکام و اعداد و طلسمات بمعنی

استخراج و استنباط احکام نجومی و اعدادی متداول است . - در نسخه (ب م) هناوین

فصول را بفارسی نوشته است .

۹ - فی عداوة الكواكب و محبتها : ض .

۱۰ - ض (السیارة) ندارد . - ب : در بخورد کواكب سیاره .



الفصل الخامس فی شرح حروف ابجد<sup>۱</sup>

الفصل السادس فی خواص الحروف و آثارها<sup>۲</sup>

الفصل السابع فی ترکیب الاسماء

## الفصل الأول

چون خواهیم که عمل دوستی و محبت کنیم آغاز کنیم بر روزها و شبها  
مشتري و زهره<sup>۳</sup>

آن زهره روز آدینه و شب سه شنبه باشد. اما عمل آن اول ساعت  
کنیم و هشتم<sup>۴</sup> ساعت، خواهیم از روز و خواهیم از شب، که تأثیر زهره  
بیشتر<sup>۵</sup> بدان وقت یافته اند.

و آن مشتري روز پنجشنبه و شب دوشنبه باشد، و عمل اول ساعت  
و هشتم ساعت<sup>۶</sup> همچنانک در زهره یاد کردیم.

و نیز باید که قمر منصرف باشد از تصدیس و تثلیث و یا مقارنه

۱ - فی شرح الحروف : ض .

۲ - و تأثیراته : ش .

۳ - کنیم : ض . خواهیم که عمل محبت آغاز کنیم اول از روزها و شبهای زهره و  
مشتري آغاز کردیم : ب . . درباره علامت حمزة (شبهاء مشتري) و نظایر آن که یا  
کوچک ابر است در حواشی دیگر گفتگو کرده ایم .

۴ - هم : ش تحریفست .

۵ - نیز : ش تحریفست .

۶ - ش «عمل اول ساعت و هشتم ساعت» ندارد . و روز پنجشنبه روز مشتري است  
و شب دوشنبه و ساعت اول از آن روز و شب از آن کواکب است و ساعت اول و هشتم  
تأثیر آن زیادت باشد و براد نزدیکتر : ض .

مشتري<sup>۱</sup> و متوجه باشد بمقارنه و تسديس و تثليث زهره تا عمل بر وفق مراد باشد.

اما چون از جهت بغض و عداوت عمل کند<sup>۲</sup> بشها و روزها مریخ و زحل کند و ساعات<sup>۳</sup> ایشان.

از آن مریخ روز سه شنبه و شب شنبه و از آن زحل روز شنبه و

۱ - مشتري باشد : ش .

۲ - کنند : ض .

۳ - وساعت : ب - و در ساعت : ض .

راجع بنظر تسديس و تثليث و مقارنه وغيره در حواشی ديگر توضیح داده ایم .  
اما انصرافی باصطلاح منجمان عبارتست از حالت کوکب بعد از اتصال . - چون کوکب قريب بعد نظر یا تناظر باشد آنرا متصل و این حالت را اتصال گویند .  
و چون بعد از تمامی اتصال از منظور الیه در گذرد آنرا منصرف گویند . و هر کدام را اقلمی است که در کتب فن از قبیل کفاية التعلیم و کتاب التفهیم و شرح بیست باب بشرح نوشته اند .

درباره ارباب ساعات و ایام و لیالی در مقدمه مفصلاً گفتگو کرده ایم و اینجا برای توضیح مطالب کتاب باختصار میگوئیم که چون ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را از ساعت اول روز یکشنبه هفت هفت طرح کرده ساعت اول را بشمس و ساعت دوم را بزهره و همچنین بسایر کواکب سبعة بار عایت ترتیب از علوی بسفلی دهند و رب ساعت هر روز و هر شب را رب ساعت اول آن روز و شب دانند روز یکشنبه بافتاب افتد و بترتیب ایام دوشنبه بماه و سه شنبه بریخ و چهارشنبه بمطارد و پنجشنبه بمشتري و جمعه بزهره و شب بزحل تعلق یابد . - و از لیالی شب شنبه بریخ و شب یکشنبه بمطارد و شب دوشنبه بمشتري و شب سه شنبه بزهره و شب چهارشنبه بزحل و شب پنجشنبه بشمس و شب جمعه بقمر متعلق شود .

و چون ساعتی متعلق بکوکبی گردید ساعت هشتم بعد از آن نیز بترتیب کواکب سبعة متعلق بهمان کوکب خواهد شد . مثلاً ساعت اول یکشنبه تعلق بافتاب دارد . ساعت هشتم و یازدهم و بیست و دوم بعد از آن هم نوبت بافتاب می افتد و بر این قیاس در سایر کواکب سبعة .

شب چهارشنبه است ، اول ساعتش و هشتم ساعت <sup>۱</sup> .

ولیکن <sup>۲</sup> باید که قمر منصرف باشد از مقابله و تربیع <sup>۳</sup> زحل ، و

متوجه باشد <sup>۴</sup> بتربیع و مقابله مریخ .

چون اختیارش بجای آورده شود بی هیچ شکی مطلوب میسر گردد

انشاء الله تعالی <sup>۵</sup> .

## الفصل الثانی

آنچه بزحل منسوبست <sup>۱</sup> فلاحان و دهقانان و ارباب قلاع و اصحاب

خاندهای قدیم و هندوان و کوه نشینان و پیران و جهودان و چاه کنان

۱ - ش (ساعت) ندارد .

۲ - لیک ، ش - اما ، ض .

۳ - ش (تربیع) ندارد .

۴ - بود ، ش .

۵ - ب « انشاء الله تعالی » ندارد - و بحق باید که در هیچ کاد مخصوصاً این نوع اعمال ترك استثناء نکنند یعنی از بن دندان انشاء الله بگویند . - مطلب متن را در هر نسخه عبارتی نوشته اند از جمله : اما باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث زهره و متصل بود بشتری بنظر تسدیس و یا تثلیث . و یا منصرف باشد از تسدیس و تثلیث مشتری و متصل بزهره بنظر تسدیس و تثلیث تا عمل بی شك بر وفق مراد باشد اما چون از جهت بغض و عداوت کنند باید که در روزها و شبهای زحل و مریخ کند و در ساعت ایشان یعنی ساعت اول و هشتم اما روز سه شنبه و شب شنبه از آن مریخ بود و روز شنبه و شب چهارشنبه از آن زحل است و چون عمل دوسی کنی باید که قمر منصرف باشد از تربیع و مقابله زحل و متصل بود بتربیع یا مقابله مریخ تا مراد بی شك حاصل شود انشاء الله تعالی ، ض ب .

۶ - منسوبند : م ب .

- و کاریز کنان و تونیان<sup>۱</sup> و خشت زنان و مردم سیاه .
- اما آنچه بمشتری منسوبست قاضیان و عالمان و دانشمندان<sup>۲</sup> و اهل مدارس و اصحاب ورع و مردمان شریف و وزیران و خواجگان بزرگ<sup>۳</sup> .
- اما آنچه بمریخ منسوبست : امرا و اتراک و ارباب سلاح و سرهنگان و اهل شوکت و جراحان و قصابان<sup>۴</sup> و جلادان و آنچه بدین ماند .
- اما آنچه بآفتاب تعلق دارد : پادشاهان<sup>۵</sup> و ملوک و سلاطین<sup>۶</sup> و امیران<sup>۷</sup> بزرگ قدر و بزرگ نسب<sup>۸</sup> .
- اما آنچه بزهره تعلق دارد : زنان<sup>۹</sup> و خادمان و مطربان و اهل غنا و اوتار و امردان و مخنشان<sup>۱۰</sup> .
- اما آنچه تعلق بمطلرد دارد : وزیران<sup>۱۱</sup> و اصحاب دیوان و بازرگانان<sup>۱۲</sup> و عاملان ولایت و متصرفان<sup>۱۳</sup> و نقاشان و اهل قلم .

- ۱ - تونیان ، ض .
- ۲ - فقیهان ، ض .
- ۳ - و اصحاب دیوان چون وزیران بزرگ ، ض .
- ۴ - ش (قصابان) ندارد . . ب (حرامیان) علاوه دارد .
- ۵ - ش (پادشاهان) ندارد .
- ۶ - سلطانان ، ض .
- ۷ - امرا ، ش .
- ۸ - ض (صاحب شوکت) علاوه دارد .
- ۹ - خاتونان ، ض .
- ۱۰ - و اهل طرب و مخنشان ، ض ب .
- ۱۱ - وزرا ، ش .
- ۱۲ - تجار ، ش .
- ۱۳ - و مثال و متصرفان ، ش .

اما آنچه تعلق بماهتاب<sup>۱</sup> دارد : عوام الناس و بیگان و رسولان و  
جاسوسان و صاحب خبران و صیادان

### الفصل الثالث

بدانکه آفتاب<sup>۱</sup> زحل است و زحل ضد قمر است. و قمر و مریخ  
متصل اند<sup>۲</sup> و مشتری ضد مریخ و زحل است.  
اما دوستی کواکب بایکدیگر چنانست که<sup>۳</sup> زحل و زهره دوستانند.  
و عطارد و آفتاب دوستانند. و عطارد ممتزج است<sup>۴</sup> یعنی بهر کواکب که  
اتصال کند مزاج و طبیعت آن کواکب گیرد.  
و مضادات کواکب بحسب جواد<sup>۵</sup> و طبیعت<sup>۶</sup> و افعال<sup>۷</sup> باشد، و بنسبت  
بامقام<sup>۸</sup> و مرکز زمین<sup>۸</sup>. و اگر شرح مضادات کواکب و احوال آن گوئیم  
از فایده باز مانیم<sup>۹</sup>.

۱ - قمر : ش ب .

۲ - زحل ضد قمر است و مریخ متصل است : ض . و قمر و مریخ متضادند : ب  
تعریفست .

۳ - ش (چنانست که) ندارد .

۴ - هم برجست : ض تعریفست .

۵ - ش : جواهر طبیعت .

۶ - بحسب طبیعت و افعال : ض .

۷ - ماه : ش .

۸ - ض (زمین) ندارد .

۹ - علمای نجوم درباره نضاد<sup>۹</sup> و دوستی و دشمنانگی ذاتی و اصلی کواکب بایکدیگر  
عقاید مختلف دارند . از جمله عقیده بی است منسوب بهندوان که قوت و ضعف را اعتبار  
کنند و برای این مقصود جدولی ترتیب داده اند که در کفایة التعلیم و کتاب التفهیم  
بنیه حاشیه در صفحه بعد

## الفصل الرابع

بخور زحل : میعه و زعفران و قردمانا و قشورالکندر .

بخورمشتری : میعه و سندروس و عود و صمغ و حب الفار .

بخور مریخ : کندر و صبر و افیون و دارفلقل .

بخور آفتاب : زعفران و میعه و لبان و جلنار .

بخور زهره : عود و شکر و قسط و زعفران و لادن و قشر الخشخاش .

بخور عطارد : اشنه<sup>۱</sup> و کمون و قشر اللوز<sup>۲</sup> .

بخور ماهتاب<sup>۳</sup> : حب البان و اذخر و طلق و حب الخرنوب<sup>۴</sup> .

۱ - اشق ، ض . در بعض کتب اهل فن<sup>۱</sup> مردو گیاه اشق و اشق را جزو بخور عطارد نوشته اند .

۲ - قشور الجوز ، ض در کتاب السرامکتوم حب الکتان را نیز از بخور عطارد نوشته و در نسخه (ب) در متن آورده است « قشر اللوز و فی السرامکتوم حب الکتان » که خواننده در بادی نظر توهم میکند نام گیاهی است تعریف شده .

۳ - قمر ، ب .

۴ - حب خرنوب ، ض .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

قل شده است . . و دیگر عقیده منسوب برومیان است که گویند دشمنانگی زحل با آفتاب و ماه است ، و دشمنانگی مریخ با مشتری و زهره ، و مضادت مشتری با مریخ و عطارد ، و دوستی عطارد با آفتاب ، و امتزاج عطارد بطوری که شرح آن در متن دیده میشود . عقیده سوم منسوبست باهل قیاس که عداوت و محبت کواکب را سر بوط بطبیعت و جوهر و افعال و احوال کواکب دارند . مثلاً گویند کواکب سعد از قبیل زهره با کواکب نسر مثل مریخ دشمن است . و همچنین ستاره اهل عفت (مشتری) با ستاره اهل فسق (زهره) دشمن است .

صاحب کنوزالمزینین مابین عقاید جمع کرده در ابتدا عقیده رومیان را آورده و سپس بقول اهل قیاس اشاره نموده است . برای شرح مطالب رجوع شود بکتاب التفهیم (ص ۴۰۰) تصحیح نکارنده و کتاب کفایة التعلیم ابوالمعاسن غزنوی رحمه الله .

این جمله اجزا منسای جمع کند و بگوید<sup>۲</sup>. پس بوقت حاجت بخور  
آن کو کب را بکار دارد که بشخص مملوب منسوبست .

### الفصل الخامس

بدانك بیست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم ، قسمی از آن<sup>۳</sup>  
حار نهادیم ، و قسمی یابس نهادیم ، و قسمی رطب ، و قسمی بارد .  
پس دو حرف از قسم حار بر گرفتیم<sup>۴</sup> ، اول بزحل دادیم و دوم به  
مشتری . و دو حرف دیگر از قسم یابس بر گرفتیم<sup>۵</sup> اول بزحل دادیم ،  
دوم بمشتری . و دو حرف دیگر از قسم رطب بستدیم ، اول بزحل دادیم ،  
دوم بمشتری . و دو حرف دیگر از قسم بارد بستدیم ، اول بزحل دادیم  
دوم بمشتری .

تمام شد حروف زحل و مشتری . حروف زحل این است ا ج ه ب -  
و حروف مشتری این است و ز ر د .

باز آغاز کردیم بحروف مریخ و آفتاب . پس دو حرف از قسم حار

۱ - مساوی : ب .

۲ - کتند و بگویند : ض . دونه ( م ) نوشته است « این اجزا بدین وزن ترتیب  
کنند زحل از هر یکی هفت درم مشتری از هر یکی پنج درم مریخ از هر یکی یکدرم  
شس از هر یکی دو درم زهره از هر یکی سه درم عطارد از هر یکی دو درم قمر از  
هر یکی نیم درم بگویند و عمل کنند ، اوزان العاقی کاتبان است نه مربوط باصل  
کتاب والله العالم .

۳ - ش ( آن ) ندارد .

۴ - بستدیم ، ب

۵ - بستدیم ، م

بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم و دوم بآفتاب . پس دو حرف دیگر از قسم  
 یابس بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم ، دوم بآفتاب . باز دو حرف از قسم  
 رطب بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم دوم بآفتاب . و باز دو حرف از قسم بارد  
 بستدیم اوّل بمریخ دادیم و دوم بآفتاب .

تمام شد حروف مریخ و آفتاب . حروف مریخ این است ی ک ش خ  
 و حروف آفتاب اینست ل س ث ظ

باز آغاز کردیم بحروف زهره و عطارد . پس دو حرف از قسم حار  
 بستدیم ، اوّل بزهره دادیم و دوم بعطارد . پس دو حرف از قسم یابس  
 بستدیم اول بزهره دادیم ، دوم بعطارد . باز دو حرف از قسم رطب بستدیم  
 اوّل بزهره دادیم ، دوم بعطارد . و دو حرف از قسم بارد بستدیم اوّل بزهره  
 دادیم و دوم بعطارد .

پس تمام شد حروف زهره و عطارد . حروف زهره اینست م ف ذ غ  
 و حروف عطارد این است ن ت ص ض .

چهار حرف دیگر مانند بقمر دادیم . حروف قمر این است  
 ع ح ط ق .

۱ - دو مقدمه فصل لازم بود که حروف طبایع را معین کرده باشد . و چون این تقسیم  
 شاید در اصل کتاب بوده و در بعضی نسخ مثل نسخه ( ب ) و ( ح ) در خانه کتاب  
 العاق شده است . درباره تقسیم حروف بیست و هشت گانه بنام طبایع اربعه در  
 مقدمه و حواشی نسخه دیگر توضیح داده و گفته ایم که ماخذ و مبنای اصنام صاحب  
 کنوزالمزمین بر دایره اجهب است یعنی :

ا ج ه ب و ز ر د ی ک ش خ ل س ث ظ م ف ذ غ ن ت ص ض ع ح ط ق  
 که چهارده حرف اول را اساس و چهارده حرف دوم را نظیره می گویند . .  
 بنه حاشیه در صفحه بعد



## الفصل السادس

از اجسام گوئیم و نفوس<sup>۱</sup> - هر چه در عالم عنصری از اجسام متکون شود همچنانکه او را طبیعتی واجبست<sup>۲</sup> او را نیز اسمی واجب باشد<sup>۳</sup> . و آن اسم از طبایع چهارگانه خالی نباشد . که طبایع دو فاعل آمد و دو منفعل<sup>۴</sup> . در هر جسمی که حرارت باشد بیوست لازم آید . و در هر جسمی

۱ - و این را اجسام و نفوس گوئیم : ش .

۲ - واجبست هر جسمی که تکوین یافت او را نیز اسمی واجب باشد : ش .

۳ - مقصود دو قوه یا دو کیفیت فاعله یعنی حرارت و برودت است و دو قوه یا دو کیفیت منفعله یعنی رطوبت و بیروست . و مقصود از رطوبت در اصطلاح حکمای طبیعی قدیم سهولت قبول و ترک اشکال است نه بانه و تری محسوس و بدین سبب میگویند که هوا از رطب از آبست . و همچنین مقصود از بیوست تعسر قبول و ترک اشکال است نه جناف و خشکی ظاهری .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

پس بیست و هشت حرف را بچهار قسمت و چهارچهار طرح کرده بترتیب عناصر حروف اول را بآتش ( حار ) و حروف دوم را بهوا ( یابس ) و حروف سوم را بآب ( رطب ) و حروف چهارم را بظلمت ( بارد ) داده اند .

حروف حار : ا و ی ل م ن ع

• یابس : ج ز ک س ف ت ح

• رطب : ه ر ش ث ذ س ط

• بارد : ب د خ ظ غ ض ق

پس حروف طبایع را بکواکب سبعة بترتیب از بالا یابین یعنی از زحل بقمر قسمت کنند تا حروف کواکب بیرون آید چنانکه در متن نوشته شده است .

و همان حروف را نیز بیروج دوازده گانه قسمت کنند و بهر برج سه حرف دهند که بعضی حروف تکرار شده باشد مثلاً حمل ( ا ج ه ) ثور ( ه ب و ) جوزا ( و ز ر ) . و در بعضی بیروج حروف را تکرار نکنند تا دادن سه حرف از ۲۸ حرف بهر برجی درست در آید والله العالم .

که برودت باشد رطوبت لازم آید.

پس با حرارت یبوست مشار کست بفعل . و با برودت ، رطوبت همچنان . پس ما چون حروف شخصی و کوکب شخصی، که بشخص مطلوب منسوبست<sup>۱</sup> معرب و معجم کنیم ، و اگر در اول حروف مجزوم افتد بجزش عوض کنیم یا مقلوب کنیم ، حروفات معرب و معجم برابر افتد و راست آید<sup>۲</sup>. و این معنی در بعضی اسما افتد و در بعضی نیفتد<sup>۳</sup>.

### الفصل السابع

چون خواهیم که عمل محبت کنیم یا بغض<sup>۴</sup> اول حرف از نام طالب<sup>۵</sup> و نام مطلوب و حرف اول از آن کوکب که بشخص مطلوب منسوبست بستانیم و تر کیب کنیم و علی هذا القیاس تاجله حروفات مرگب شود ، پس معرب و معجم کنیم . و آن چنان باشد که هر حرف که حار باشد منصوب کنیم ، و حرفی که یابس باشد مرفوع کنیم ، و حرفی که بارد باشد

۱ - پس ما چون شخصی و کوکب که باشخص مطلوب منسوب بود ، ض

۲ - برابری آید ، ش

۳ - و در بعضی نه ، ش .

۴ - عمل محبت یا بغض کنیم ، ش

۵ - خود ، ض .

### بقیه حاشیه از صفحه قبل

اما ملازمه حرارت با یبوست ، و برودت با رطوبت ، شاید مقصود احوال مرضی ظاهری باشد و گرنه این ملازمه بالذات مسلم نیست چه عقیده قلعما در عناصر یا ارکان اربعه این است که آتش گرم است و خشک و هوا گرم و تر ( = حار و رطب ) و آب بارد رطب و خاک بارد یابس . - پس حرارت با رطوبت و برودت با یبوست نیز در طبایع اصلیه موجود است ( رجوع شود بشفاء و کلیات قانون ابوعلی سینا و شرح نفیسی ) .

مجروح کنیم و حرفی که رطاب باشد مجزوم کنیم ، چون این حرفها معرب و معجم شود ، این رقیه عمل مطلوب باشد . آنرا میخواند و آن بخور که بگو کب شخص مطلوب منسوب بود آن وقت با آتش میاندازد ، مقصود حاصل شود بفرمان خدای عز و جل<sup>۱</sup> .

مثالش<sup>۲</sup> خواستیم که حروف نام محمود و فاطمه و حروف زهره که بشخص مطلوب منسوبست معرب و معجم کنیم . حروف محمود بنهادیم م ح م و د - و حروف فاطمه نهادیم ف ا ط م ه - و آن کو کب منسوب یعنی که از بهر محبت نهاده اند م ف ذ غ .

پس حروف اول از نام محمود و فاطمه و زهره بستدیم بر این شکل م م م . باز حرف دوم از اسما بستدیم بر این شکل ح ا ف . باز حرف سوم از اسما بستدیم بر این شکل م ط د . باز حرف چهارم بستدیم بر این شکل و م غ . حروف کو کب تمام شد و حروف محمود و فاطمه از هر يك يك حرف مانده بود . پس حرف اول از زهره باز پس آوردیم ، و حرف اول از زهره با آخر محمود و فاطمه جمع کردیم دهم . و این همه اسما<sup>۳</sup> که آوردیم رقیه عمل مطلوب باشد ، معرب و معجم کنیم بر این شکل :

مَمَّ حَا فِ مَطِ دِ و مَغ دِ هِمَّ

۱ - انشاء الله تعالی ، ش

۲ - مثال ، ش .

۳ - اسماها ، ش .

۴ - اعراب حروف مطابق عقیده صاحب کتابست که حروف حاز را فتح و با پس راضنه و رطاب را کسره و بارد را سکون دهند اما قول مشهور با نوشته کتاب اختلاف دارد چنانکه در مقدمه نوشته ایم .

این جمله که گفتیم در عمل آرد و بخور میسوزاند بی<sup>۱</sup> هیچ شکی  
 مراد<sup>۲</sup> حاصل شود انشاءالله تعالی . اما باید که<sup>۳</sup> در آن مدت که عمل  
 میکند<sup>۴</sup> بروزه باشد<sup>۵</sup> و غذای حیوانی هیچ نخورد<sup>۶</sup> و جامه پاکیزه و نمازی  
 در پوشد و در خانه خلوت رود چنانکه کس مزاحم او نباشد تا بی تشویش  
 عمل کند و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید<sup>۷</sup> والله اعلم بالصواب .

### پایان

- 
- ۱ - که بی ، ض .  
 ۲ - غرض ، ش  
 ۳ - ب ( که ) ندارد .  
 ۴ - خواهد کرد ، ش  
 ۵ - روزه دارد ، ب م  
 ۶ - کم خورد ، ش .  
 ۷ - ش « و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید » ندارد .

⊕ رسالہ کنوز المعتبرین (خود آموز و آموز فن علم غیبیہ)

⊕ فوشہ: شیخ الریس ابو علی سینا علیہ الرحمۃ

⊕ حروفین: نظام

⊕ چاپ: فاروق

⊕ تیراثر: ... ۱ جلد

⊕ ناشر: سلندی

⊕ کتبہ حقوق برای ناشر محفوظ است

کتاب

۱۵۰۰

حطی

۱۶۰۰

هور

۱۷۰۰

ای

۱۸۰۰

نظ

۱۹۰۰

ن

۲۰۰۰

ق

۲۱۰۰

س

۲۲۰۰